

جوان

آقای آرزوهای کوچک و بزرگ
به خاطر دست و پا بلوری‌ها
من از فردا نمی‌ترسم
هنوز به خودم سخت می‌گیرم

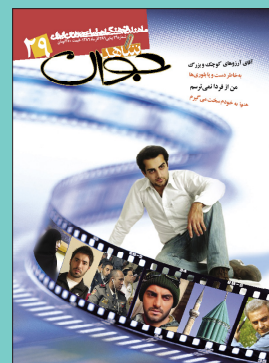




من نشانی های خود را
می دهم
یک نفر باید مرا پیدا کند
محمدعلی شیرازی



حرف اول:	۴/
یادداشت:	۵/ آقای آرزوهای کوچک و بزرگ
خبرها و نظرها:	۶/ به خاطر دست و پا بلوری‌ها
	۷/ پهلوانان نمی‌میرند
از زندگی:	۸/ پرواز را به خاطر بسیار
برداشت آزاد:	۱۰/ نابینایی شاید، ناتوانی هرگز
روبرو:	۱۲/ درست مثل یک زن
گزارش ویژه:	۱۴/ درد آشنایان
اجتماع:	۱۶/ زندگی سراسر حل مسئله است
مهارت:	۱۸/ درست‌ها را بشمریم
پاره‌های پولاد:	۲۰/ این گروه پرتلاش
اقتصاد:	۲۲/ چه کسی جلوی نفت را می‌گیرد
سیاست:	۲۴/ گزارش آقای دبیر کل
	۲۶/ جهانی عاری از درد
بین‌الملل:	۲۸/ بیرهایی که ببر نیستند
عبرت:	۳۰/ پیروزی خارج از میدان جنگ
یک، دو، سه:	۳۲/ من از فردا نمی‌ترسم
حرکت:	۳۴/ تکانی به خودتان بدهید
نور و نفره:	۳۶/ هنوز به خودم سخت می‌گیرم
	۳۸/ خودمانی مثل عقیق، آشنا مثل قرآن
نقد و نظر:	۴۱/ این مرد خسته نیست
نگارخانه:	۴۲/ ما از پی سنایی و عطار آمدیم
قاصدک:	۴۴/ ما هم حق زندگی داریم
	۴۵/ شعر
داستان:	۴۶/ کت و شلوار و صاحبانش
	۴۸/ کتابخانه
دریچه:	۵۰/ مرا می‌شناسی
سلامت:	۵۲/ رگ‌های دردناک
	۵۳/ دانه‌های زشت
علمی:	۵۴/ صوت، شکل، ماورا
طنز:	۵۶/ پست شهرداری
	۵۷/ جدول
	۵۸/ انگلیسی



ماهنامه فرهنگی و اجتماعی
شماره ۲۹، آذر ماه ۸۶

قیمت: ۳۵۰ تومان

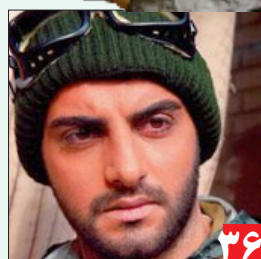
صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول: دکتر حسین دهقان
سر دبیر: دکتر عباس خامه‌یار
جانشین سر دبیر: محمدعلی فقیه

دبیر تحریریه: آمنه آدینه
مدیر داخلی: نسترن زلف‌خانی
ویراستار: آرزو انواری
مدیر هنری: علیرضا ذاکری
صفحه‌آرا و گرافیک: مجید کاظمی
ناظر فنی چاپ: محمد رضا قادری
امور فنی: آتلیه شاهد
تلفن تحریریه: ۸۸۳۰۸۰۸۶
تلفن امور مشترکین: ۸۸۲۳۵۸۴
دورنگار امور مشترکین: ۸۸۳۰۹۲۴۹

ناشر: انتشارات شاهد
تهران - خیابان طالقانی - خیابان ملک‌الشعرای
بهار شمالی - شماره ۳
تلفن: ۸۸۸۴۲۲۴۷
آدرس الکترونیکی: Email:javan@
shahedmag.com
صندوق پستی: تهران ۱۵۷۱۵/۱۹۴

چاپ: چاپخانه بلاغ
خیابان شریعتی - بالاتر از حسینیه ارشاد -
کوچه بهشت‌آسا
توزیع: مؤسسه فرهنگی هنری شاهد
تلفن: ۸۸۸۲۹۵۲۳

* شاهد جوان برای جوانان ۱۷ تا ۲۵ سال
منتشر می‌شود.
* مجله در تلخیص و ویرایش مطالب رسیده
آزاد است
* مطالب رسیده بازگردانده نمی‌شود
* نقل مطالب مجله با ذکر مأخذ مجاز است





یکی از مشکلات عمده کشورهای در حال توسعه، نیروی کار مطلوب است و از طرفی دیگر یکی از عواملی که در ایجاد، انتقال و حفظ و تکامل تکنولوژی نقش اساسی را ایفا می‌کند، نیروی کار جامعه است. به همین دلیل کشورهای در حال توسعه، از اواخر سال ۱۹۵۰ به منظور تغییر و تحول در نیروی کارشان برای رسیدن به توسعه اقتصادی به گسترش آموزش و پرورش پرداختند. توجه به آموزش و پرورش به نتایجی چون قطع وابستگی به نیروی کار متخصص خارجی، کاهش فقر، افزایش سطح فرهنگی و... می‌رسد و این زمانی محقق می‌شود که مدیران و مسئولان اجرایی با علم و آگاهی در راستای یک برنامه‌ی صحیح و مدون حرکت کنند. کشورهایی که توانسته‌اند اهداف عینی آموزش را با اهداف نظام کلی جامعه هماهنگ کنند و کمال استفاده را از آن برده‌اند. در کشور ما نیز هزینه‌های زیادی صرف مسئله آموزش می‌شود که بخشی از این هزینه‌ها برای افزایش کارایی نیروی کار و به دنبال آن افزایش تولید است.

ما کشوری جوان هستیم و میلیون‌ها جوان خلاق داریم اما، نیروی کار متخصص تأمین نیست. از نیروی کار جامعه استفاده نمی‌شود. ترک تحصیل در مقاطع پایین هنوز ادامه دارد و... تمام مشکلات در هر سطحی، به مدیریت ضعیف، انگیزه ضعیف و بعضاً تحریف شده، محتوای نامناسب آموزشی و... وابسته است.

سرمایه‌های کلانی صرف می‌شود اما، بازده سرمایه پایین است. تقاضا برای تحصیل در سطوح دانشگاه بالا است و بازدهی کم. چرا که از تمام ظرفیت‌ها استفاده نمی‌شود. تراکم تحصیل کرده‌ها در بعضی رشته‌ها، بیکاری پاره‌ای از تحصیل کرده‌ها، فرار مغزها و... همه دست به دست هم داده‌اند تا ما همچنان در سطح پایین اقتصادی باقی بمانیم. وقتی هم که اقتصاد لنگ بزند، بر فرهنگ، سیاست و... تأثیر گذار خواهد بود؛ فقر اقتصادی، فقر فرهنگی به دنبال دارد و فقر فرهنگی...

این نقطه‌ها خودگویای بسیاری از حرف‌های نگفته است. حالا وظیفه‌ی من و شما در این میان چیست. ما که نمی‌توانیم چیزی که در دست ما نیست تغییر دهیم.

ما که کاری از دستان بر نمی‌آید. پس وظیفه‌ای هم نداریم؟ نه، ما وظیفه داریم از این آموزش‌ها به نحو مطلوب استفاده کنیم. من که با هزار زحمت درس خوانده‌ام، از هفت خوان رستم گذشته‌ام و وارد دانشگاه شده‌ام، فقط وظیفه‌ام آمدن به دانشگاه و گذراندن واحدهای درسی و مدرک گرفتن و بعد نشستن کنج خانه به امید یافتن کاری اداری است!

به یقین این تنها هدف ما نیست، هدف ما حرکت و پیشرفت به سمت دور دست‌های افتخار و پیروزی است. حالا که ما می‌توانیم آینده را تغییر دهیم، چرا از فرصت‌ها استفاده نکنیم؟ چرا از این آموزش‌هایی که به نسبت کشورهای پیشرفته بسیار ارزان و در دسترس هستند بهره نبریم؟ اگر ما امروز از تمام داشته‌هایمان استفاده کنیم و نداشته‌هایمان را با تحقیق و پژوهش برطرف کنیم، مطمئن باشید فرزندان ما دچار تنگنا نمی‌شوند. اگر ما امروز درست تغذیه شویم، کلیدهای موفقیت فردا را می‌توانیم در دست بگیریم. ما همان نیروی کار هستیم که اگر ورزیده و متخصص باشیم به راحتی می‌توانیم تمام مشکلات اقتصادی و فرهنگی را حل کنیم. اگر بعضی‌ها اجازه دهند حتماً مشکلات سیاسی نیز به خودی خود حل می‌شود.

یلدا آخرین شب پاییز است و بلندترین شب سال. شبی که از گذشتگان ما تا به امروز رسیده است. از آن شب‌هایی است که می‌شود صله ارحام را به بهانه‌اش به جا آورد. یادمان باشد در این شب است که جوجه‌هایمان را می‌شماریم.

سردبیر





آقای آرزوهای کوچک و بزرگ



همه جانور بود و نور، چراغانی، زیبا و بی بدیل. مادرم گفت: حرم شلوغ است، دستم را بگیر، گم نشوی، مثل مادر صاف ایستادم و به گنبد طلایی نگاه کردم و گفتم: سلام آقا (ع). مادرم تا کمر خم شد، من هم خم شدم، ایستاد، ایستادم زیر لب چیزی گفت، من هم گفتم: آقا خیلی دلم می خواست ببینمت، حالا می خوام بیشتر ببینمت، داخل حرم که شدیم، شلوغ، شلوغ بود، با خودم گفتم: امام رضا (ع) که غریب نیست، این همه میهمان دارد، این همه شلوغ است.

هر چه به ضریح نزدیک تر می شدم، انگاری که راه را برای من و مادرم باز کرده باشند، دور و بر ضریح خلوت تر می شد، وقتی به خودمان آمدیم که دست هایمان در پیچه های ضریح را محکم گرفته بود، مادرم با بغض گفت: حالا هر چی از آقا می خواهی بگو.

و من هم آرام گفتم: آقا اول دلم می خواهد هر سال شاگرد اول شوم، همه ی درس هایم بیست شود، بیست، اگر شاگرد اول شوم مامان مرا می آورد زیارت، دوم یک عروسک می خواهم مثل مال شهنزاه که مو داشته باشد و کفش.

سوم، سوم... آرزوهایم ته کشیده بود، خلاصه شده بود در یک بیست و یک عروسک، همانجا تو بازار رضا، مامان برایم عروسک خرید و سال های سال شاگرد اول بودم و حالا...

حالا خیلی سال از آن روزها فاصله گرفته ام، خیلی هم زیارت می آییم، دیگر هم مثل آن روز، هیچ وقت، هیچ وقت دور و بر ضریح خلوت نشد، حالا آرزوهایم دنیایی شده اند و بزرگ، حالا که توی حرم می نشینم و برادران و خواهران شیعه ی عراقی ام را می بینم که گریه می کنند، می شنوم که می گویند: «کی گفته آقا امام رضا (ع) غریب است، آنها که اسیر صدام و آمریکا بودند غریب بودند، کربلا... نجف...» گریه می کنند، نمی دانم از سر شوق است یا گریه برای غربت مولا، برای نخلستان و...

حالا دلم برای حرم، گلدسته ها و کبوترهایی که برایشان دانه می خریدم تنگ شده است برای همه چیز حتی صداقت کودکان آن پسر بچه که دوستی تعریف می کرد وقتی برای زیارت می آمد می خندید قهقهه، وقتی اعتراض می کردند می گفت: خب شما همه اش گریه می کنید، دل آقا تنگ می شود، من اما برای آقا لطیفه می گویم تا شاد شود.

حالا سالهاست که من برای آقا لطیفه می گویم، به هر حال این هم کاری متفاوت است، شاید آقا از بین آن همه آدم، توجهش بیشتر به من جلب شود.

اغنیایم که روند و فقرا سوی تو آیند
جان به قربان تو آقا که تو حج فقرایی

پدر بزرگ همیشه این بیت شعر را زیر لب زمزمه می کرد و من معنی اش را می پرسیدم، مفصل ترجمه می کرد، در دنیای کودکانم مانده بودم که پدر بزرگ فقیر است که سالی دوسه بار می رفت امام رضا (ع) یا آن پیرمردی که هر پنج شنبه می آمد و مادر بزرگ به او پول و غذا می داد.

یک روز خیلی مظلومانه گفتم: آقا چون من خیلی فقیرم، خیلی، پدر بزرگ پرسید: چرا؟ گفتم: آخه من تا حالا امام رضا (ع) نرفتم، آقا چون خندید و گفت: بالاخره یک روزی قسمت توهم می شود.

آن روزها زیارت رفتن به سادگی امروز نبود، این همه وسایل نقلیه هوایی و زمینی نبود که سفر را راحت کنند، ما هم هزاران فرسنگ از آقا (ع) دور بودیم، آن سال قرار بود تابستان برویم زیارت، مادر بزرگ با خوشحالی گفت: یا امام غریب (ع)، بعد هم کلی خاطره از سفری گفت که رفته بود زیارت.

از مناره ها و گنبد و بارگاه طلایی آقا گفت: از کبوترهایی که نمی ترسیدند و خیلی راحت توی صحن دانه می خوردند، از حوض اسماعیل طلا و کاسه های طلایی کوچکی، که به آن وصل بودند از پنجره فولاد و...

تا روز موعود برسد من هزار هزار بار لحظه ها را شمرده بودم، سه روز طول کشید تا به مشهد برسیم، چشم هایمان دود می کرد که آن گنبد طلایی را ببینیم، یک دفعه صدای صلوات بزرگ ترها و پشت بندش بچه ها توی فضا پیچید، همه به یک سمت مینی بوس هجوم بردند، ساکت و دست راست روی سینه سمت چپ و سر تعظیم خم، من هم به همان سمت نگاه کردم که همه ی نگاه ها رفته بود، دیدمش با شکوه و بزرگ، درست مثل همانی که توی قاب کوچک تلویزیون دیده بودمش، قرار شد بعد از استراحت در خانه ای که اجاره کرده بودیم و غسل زیارت، برویم حرم، دم غروب بود که به طرف حرم راه افتادیم، حالا گنبد طلایی بین لامپ های رنگارنگ، تالگو دیگری داشت



حلالی که می‌لرزاند

بهانه‌ی خبری: حرکت ۹۴ هزار زوج در شیب صعودی طلاق. طبق اخبار و آمار جدید، آمار طلاق در سه ماهه‌ی اول سال، حکایت از ثبت ۲۴ هزار فقره جدایی می‌کند.

۲۴ هزار فقره جدایی در سه ماه، رقم کمی نیست. اتفاقاً خیلی هم رقم بالایی است. طلاق یکی از آن دسته حلال‌هایی است که عرش خدا را به لرزه در می‌آورد. همان قدر که سنت ازدواج، سنت پسندیده و نیکویی است، در مقابل طلاق مقوله‌ای سخت و غم‌انگیز است. آخرین گزینه‌ای است که می‌توان به عنوان راه حل ارائه کرد. چه بسا، در بعضی از موارد درست‌ترین و معقولانه‌ترین راه حل است.

اما در بسیاری از موارد، تنهاترین گزینه نیست. ما به خوب و بد طلاق کاری نداریم. مسئله‌ای که آزاردهنده است این است که ریشه‌ی بسیاری از این طلاق‌ها به پیش از ازدواج برمی‌گردد. ما تا چیزی می‌شود، یقه‌ی دولت را می‌گیریم که آقا مشکل مسکن، مشکل بیکاری، مشکل تورم، همه و همه‌ی اینها دست به دست هم داده‌اند تا جوان نتواند به زندگی مشترک خود ادامه دهد. تا حالا یقه‌ی خودمان را گرفته‌ایم که ما هم مقصریم؟! گرچه نمی‌شود از مشکلات اقتصادی و اجتماعی گذشت اما، آنها و حل آنها از عهده‌ی ما خارج است. آنچه که به ما برمی‌گردد تفکر و تعقل است. چقدر پیش از ازدواج فکر می‌کنیم، چقدر افق‌های دور دست را دیده‌ایم، چقدر به آن احساس و هیجان آنی اهمیت داده‌ایم بی‌آنکه از خود پرسیده باشیم عزیزجان! تو آنقدر بزرگ شده‌ای که مسئولیت یک زندگی را به عهده بگیری؟ تو آنقدر توان داری که در برابر مشکلات و فشارهای مالی تاب بیاوری؟ هیچ می‌دانی تو دیگر تنها نیستی و دو نفری با روحيات و طرز فکر متفاوت که بنا دارید کاشانه‌ای بسازید با علایق و نظرات مخصوص به خود؟

ما به محض اینکه احساس کردیم موقع ازدواجمان رسیده است و یک شغل هم دست و پا کرده‌ایم، به خواستگاری می‌رویم یا به خواستگار جواب مثبت می‌دهیم. دوران نامزدی هم دوران گل و بلبل است تا می‌توانیم آن خود واقعی را زیر حرف‌های عاشقانه پنهان می‌کنیم، بی‌خود و بی‌جهت گذشت می‌کنیم و در ذهن طرف از خود فرشته‌ای می‌سازیم که دومی ندارد اما، مشکل درست از هفتی بعد از ازدواج شروع می‌شود؛ از وقتی که دیگر مطمئن شده‌ای همه چیز بر وفق مراد تو است و به قول بزرگ‌ترها «خرت از پل گذشته»!

حالا دیگر نمی‌توانی برای خانم هدیه‌های رنگارنگ و گران بخری، چون زندگی خرج دارد، پول آب، برق، اجاره و...

حالا دیگر نمی‌توانی بیشتر به خودت برسی، چرا که کارهای خانه اجازه نمی‌دهند و...

درست است، همین مشکلات به ظاهر کوچک آغاز یک جنگ بزرگ می‌شود. آنها که با تفکر و اندیشه آغاز کرده‌اند و خودشان بوده‌اند، به راحتی می‌توانند بر این مشکلات غلبه کنند اما، وای به حال آنها که از ازدواج فقط جشن عروسی، تفریح دوران نامزدی و... را دیده‌اند. کم‌کم این مشکلات آنقدر بزرگ و بزرگ می‌شوند که راه نفس را می‌بندند. هر دو طرف احساس خفگی می‌کنند و هر دو به آن نتیجه‌ای می‌رسند که عرش خدا را می‌لرزاند. زندگی‌ای که با صرف هزینه و وقت و... بنا شده به راحتی از هم می‌پاشد.



به خاطر دست و پا بلوری‌ها

بهانه‌ی خبری: چندی پیش لوچیانو بنتون، میلیاردر ایتالیایی و مالک کمپانی طراحی مد و فروش لباس‌های زنانه به تهران آمد. بنتون یکی از مارک‌های مشهور مد لباس در آمریکا و اروپاست.

از وقتی این آقای بنتون وارد ایران شد، کلی حرف و حدیث را نقل محافل سیاسی و غیرسیاسی کرد. آنقدر کار بالا گرفت که مجلس هفتم هم به نوعی درگیر مسئله شد؛ از صهیونیست بودن بنتون تا استفاده از زبان لاتین بر سر در فروشگاه‌هایش در ایران و عدم توجه به زبان فارسی تا تهاجم فرهنگی در نوع پوشاک زنان گفته شد.

بعد هم از طریق سفارت ایران در ایتالیا کاشف به عمل آمد که او کاتولیک است و به دعوت یک سرمایه‌گذار ایرانی به ایران آمده تا فروشگاه دیگری افتتاح کند. خلاصه‌ی کلام، این جنجال هانه تنها، هفت فروشگاه بنتون را پلمپ نکرد، بلکه بر تعداد مشتریان این فروشگاه‌ها افزوده شد و به نوعی خانه‌ی ملت، تریبونی شد برای تبلیغ فروشگاه‌های بنتون که اگر تا دیروز فقط آدم‌های خاصی از وجود آنها اطلاع داشتند، امروز دیگر اکثریت از وجود آنها باخبرند و به خاطر کنجکاو می‌شوند که شده سری به این مکان‌ها زده‌اند و عده‌ای هم در معذورات قرار گرفته‌اند و یک خرید کوچولو کرده‌اند که بار مالی سنگینی بر آنها وارد کرده است.

خیلی حرف‌ها زده شد اما، کسی به این مهم نپرداخت که این نوع سرمایه‌گذاری‌ها چه سودی برای ما خواهد داشت؟ جز اینکه ما را مصرف زده می‌کند و کلی ارز بی‌زبان از کشور خارج می‌شود و در جیب آقای بنتون ریخته می‌شود. حالا گیرم این وسط برای چند نفر اشتغال ایجاد شده. مگر هفت فروشگاه چند کارمند و مدیرفروش می‌خواهد. اما در عوض هستند پدر و مادرهای جوانی که از نان شبشان می‌گذرند اما، از لباس گران و مارکدار برای کودک دل‌بندشان نمی‌گذرند. قضیه هم قضیه‌ی همان دست و پای بلوری است. کاریش نمی‌شود کرد. از طرفی با تبلیغات و بازار مد و مارک، خیلی از جوانان علاقه‌مند به این بازی‌ها هم که هر جور شده باید از این فروشگاه خرید کنند، به هر حال اینجا دیگر قضیه‌ی رو کم کردن است.

این وسط بنتون ضرر می‌کند یا آن سرمایه‌گذار و تولیدکننده ایرانی. آنقدر که از بنتون شنیده‌ایم از رولان شنیده‌ایم؟! پوشاکی که سرمایه‌گذارش در یکی از شهرهای محروم غرب کشور محصولات خوب و با کیفیتی تولید می‌کند که حتی می‌تواند در بازارهای خارجی هم رقابت کند. پوشاکی که همه چیزش ایرانی است، سرمایه‌گذار، تولیدکننده، فروشنده و...

خیلی از مشتریان این نوع کالا که از آن استفاده کرده‌اند، معترف‌اند که در قیاس با کالاهای مشابه خارجی بسیار بهتر و بالاتر هستند. امروز ما از ظرفیت‌های خود غافل مانده‌ایم و چشم به آن سوی آب‌ها دوخته‌ایم. خدا و کیلی همین جنس‌های چینی، چه ارزش و کیفیتی دارند که تمام بازارها را به تصرف خود در آورده‌اند. اگر از حالا به کودکان خود پیاموزیم که استفاده از تولیدات داخلی یکی از درس‌های بزرگ اقتصاد است، آنها در آینده نگاهشان به مارک‌های خارجی نیست.

به خاطر دست و پای بلوری‌های خودمان هم که شده، قدر بدانیم این سرمایه‌ها را و احترام بگذاریم به تمام کسانی که سرمایه‌های خود را از وطن خارج نکرده‌اند تا به نوعی زندگی عده‌ای از هم وطنانمان تأمین شود.

پهلوانان نمی میرند

بهبانۀ ی خبری: چندی پیش در خبرها آمده بود، یکی از شطرنج‌بازان زن برای حضور در تیم ملی، شرایطی مبنی بر عدم حضور بازیکن مورد نظر او در تیم، تعیین کرده است که نتیجه‌ی این عمل، کنار گذاشتنش از تیم ملی شطرنج شد. اگر واقعاً فدراسیون شطرنج روی حرف خود ایستاده و بازیکن مزبور را از تیم ملی شطرنج ولو برای مدتی کوتاه کنار گذاشته‌اند، جای تحسین و تقدیر دارد. چرا که این روزها مشکل و معضلی به نام غرور چنان دامن بسیاری از قهرمانان جوان و ورزشکار ما را گرفته است که به خود اجازه می‌دهند هر جوری که راحت بودند و دلشان خواست رفتار کنند. آنچنان دچار خود شیفتگی شده‌اند که نعوذبالله خدا را بنده نیستند.

روزی، روزگاری بزرگ‌ترین آرزو برای یک ورزشکار، حضور در تیم ملی بوده است. و جنگیدن برای غرور ملی و تعصب ملی، یک وظیفه‌ی سنگین به حساب می‌آمد آنقدر که از جان مایه می‌گذاشتند. و وقتی هم به این جایگاه مهم دست پیدا می‌کردند، چنان با تواضع خود را خادم ملت و سرباز کوچک تیم می‌دانستند که محبوب دل مردم می‌شدند و شاید اولین دلیل محبوبیت بسیاری از قهرمانان ورزشی که امروزه با عنوان پهلوان از آنها یاد می‌شود، همین تواضع و فروتنی بوده است. اگر تخی، جهان پهلوان مردم شد به خاطر همین خصیصه بود.

اما متأسفانه امروزه در بین ورزشکارانمان جوانانی هستند که مصداق حالشان این ضرب‌المثل معروف است «غوره نشده، مویز شد».

جوانانی که به محض رسیدن به شهرت، که آن هم از صدقه‌ی سر تیم ملی است به جاهایی می‌رسند که ظرفیت آن را ندارند. شما در ظاهر بسیاری از ورزشکاران ملی نگاه کنید. مدل مو، ریش ابرو، لباس و... چنان مدل‌های عجیب و غریبی می‌بینی که از تعجب انگشت به دهان می‌شوی و بعد برادر کوچکتر، یا پسر همسایه را می‌بینی که درست مثل او پوشیده و آرایش کرده است.

گاه به پشتوانه این محبوبیت با گستاخی تمام در مقابل مربی و سرپرست تیم قد علم می‌کنند و اگر مربی زیاد لی‌لی به لالای مبارکشان نگذارد، در میدان، همان میدانی که چشم و دل میلیون‌ها ایرانی به دنبال پیروزی در آن است، آنقدر کم مایه می‌گذارند که چیزی جز اشک نصیب تماشاگر نمی‌شود.

روزگاری تیم ملی و بازی در آن آنقدر مهم بود که وقتی اسم کسی از تیم به دلایل فنی خط می‌خورد، بازیکن با خواهش و التماس می‌خواست که به عنوان تدارکات به تیم خدمت کند. مهم خدمت بود و بالا بردن پرچم سه رنگ ایران، فارغ از تمام دغدغه‌ها و مشکلات دیگر.

در جایی از یک ورزشکار قهرمان خواندم که کار یک ورزشکار قهرمان مانند یک شهید است با این تفاوت که پرچم سه رنگ روی تابوت شهید می‌رود، اما قهرمان زنده خود پرچم را بر دوش می‌گیرد و بالا می‌برد.

این حرف، حرف غلطی نیست به شرط آنکه همچون آن شهید میدان نبرد، برای رسیدن به هدف از همه چیز خود گذشت، مال، زندگی، خانواده، جان...

به شرط آنکه مثل آن شهید درس اول زندگی‌ات، خودسازی باشد. به شرط آنکه این غرور لعنتی را کنار بگذاری و قلبت فقط و فقط برای وطن بزند. برای عزت و سربلندی مام وطن. برای همان وطنی که جوانان بسیاری خونشان را هدیه کردند تا همیشه سربلند و سرافراز باشد.

نه اینکه چون از لحاظ فنی به جایی رسیده‌ای و می‌دانی که هم‌تانداری، به خودت اجازه می‌دهی برای هفتاد میلیون ایرانی، تعیین تکلیف کنی. پادتان باشد راه قهرمانی و راه پهلوانی خیلی از هم دور نیست. آفت غرور، شما را از پهلوانی و محبوب بودن دور می‌کند. قهرمان بعد از چندسال با آمدن قهرمان‌های جدید فراموش می‌شود اما پهلوان هیچ‌وقت فراموش نمی‌شود.



تصویرگر مجید کاظمی



مصدق بارز تروریست

برخی واژه‌ها، به دلیل دستمالی فراوان حالتی مبتذل به خود می‌گیرند - یعنی آن کار کرد و تعریف اولیه‌شان را از دست می‌دهند - واژه تروریست هم یکی از این واژه‌هاست که این روزها تنها در صورتی به کار می‌رود که بمبی منفجر شود و عده‌ای کشته شوند.

پس از آغاز اولین دوره تحریم‌های تجاری و اقتصادی توسط آمریکا علیه ایران، یکی از بخش‌هایی که دچار مشکل شد بخش صنعت هوایی کشورمان بود که هر چند با وجود تلاش فعالان حوزه هوایی کشورمان برای تعمیر و تأمین خدمات هواپیما ولی به دلیل انحصار صنعت هوایی دنیا در دو بخش آمریکا و اروپا متأسفانه در درازمدت آسیب‌های فراوانی به این بخش وارد شد، بخشی که تنها وجهه نظامی ندارد و شامل بخش مسافربری و غیر نظامی هم می‌شود.

این مشکلات پس از آن حادثه شد که بخشی از قطعات موتورهای ایرباس توسط شرکت رولز رویس تأمین می‌شد، شرکتی که ضمیمه شرکت آمریکایی جنرال موتورز آمریکایی شد تا طبق قانون ممنوعیت فروش ماشین‌آلاتی که ۳۰ درصد یا بیشتر آن آمریکایی است به ایران وضعیت را بدتر و بدتر کند.

هر چند صنعت هوایی کشورمان باتکیه بر متخصصان داخلی در بخش هواپیماهای نظامی تا حدودی توانسته است در زمینه تعمیر و نگهداری هواپیما به موفقیت‌هایی دست پیدا کند و در شکل کلی انحصار این صنعت در

چند کشور باعث شده تحریم‌ها در خصوص کشورهایی مانند ایران فجایع انسانی زیادی به بار بیاورد، فجایعی که وقتی آمار قربانیان آن را جمع ببندیم خیلی بیشتر از بمبگذاری در مترو لندن یا قطارهای مادرید است. حوادثی که تا همیشه از آنها به عنوان دستاویزی برای حمله به این یا آن کشور استفاده می‌شود ولی در مقابل آمار افراد بیگانه‌ای که تاوان زیاده‌خواهی برخی کشورها را پرداخت می‌کنند به چشم نمی‌آیند.

حال بیایید و یکبار دیگر یک واژه را بررسی کنیم، خودداری از تأمین قطعات هواپیماهای مسافربری یک کشور و در پی آن نقص‌های فنی که در طول یک دوره ۲۰ ساله منجر به کشته شدن بیش از ۱۴۰۰ نفر شده است چه تعریفی می‌تواند داشته باشد؟ شما به این واژه‌ها دقت کنید، حقوق بشر، نجات انسان‌ها، تروریست و بعد نتیجه بگیرید که آیا آمریکا امروز مصداق بارز تروریست هست یا نه؟

نگاهی به سوانح هوایی در ایران

پس از پیروزی انقلاب تا کنون به ۲۳۳ سانحه هوایی در کشور رخ داده است که از میان آنها ۶۷ سانحه مرگبار بوده است و به طور تقریبی تا پایان شهریور ۱۳۸۵ در حدود ۱۴۸۴ نفر در سوانح هوایی کشورمان کشته شده‌اند، سوانح مهم هوایی ایران به نقل از سایت ویکی‌پدیا عبارتند از:

۲۱ ژوئن ۱۹۸۰: سقوط بوئینگ ۷۲۷ در مسیر مشهد - تهران و کشته شدن ۱۲۸ نفر از سرنشینان آن؛
۲۹ سپتامبر ۱۹۸۱: سقوط C-۱۳۰ ارتش در کهریزک و کشته شدن ۸۰ سرنشین آن؛
۲ نوامبر ۱۹۸۶: سقوط یک فروند C-۱۳۰ ارتش در زاهدان و کشته شدن ۹۸ نفر سرنشین؛
۳ ژوئیه ۱۹۸۸: هدف قرار گرفتن هواپیمای ایرباس

A-۳۰۰ ایران توسط ناو جنگی وینسنت در خلیج فارس و کشته شدن تمام ۲۹۰ نفر سرنشین آن؛
۲۶ آوریل ۱۹۹۲: سقوط فوکر - ۲۷ در نزدیکی ساوه و کشته شدن ۳۹ نفر؛
۱۰ اکتبر ۱۹۹۴: سقوط فوکر - ۲۸ در کوه‌های کرکس که منجر به کشته شدن ۶۶ نفر شد.
۵ ژانویه ۱۹۹۵: جت لاکهید، ۱۲ سرنشین آن از جمله سرلشکر منصور ستاری به شهادت رسیدند.
۹ ژوئن ۱۹۹۶: بوئینگ ۷۲۷ در فرودگاه رشت دچار سانحه شد و ۴ نفر کشته شدند.
۳ مارس ۱۹۹۷: سقوط فالکن - ۲۰ ارتش در اردبیل و کشته شدن ۴ نفر؛
۱۳ مارس ۱۹۹۷: هواپیمای C- ارتش با ایرباس A-۳۰۰ متوقف در فرودگاه مهرآباد برخورد کرد و همه ۸ سرنشین آن کشته شدند.
۱۰ فوریه ۲۰۰۴: سانحه برای فوکر - ۵۰ هنگام فرود و کشته شدن ۴۳ نفر؛

اول اردیبهشت ۱۳۸۴: انحراف بوئینگ ۷۰۷ و ورود به رودخانه کن هنگام نشستن در باند مهرآباد و کشته شدن یک نفر؛
۶ دسامبر ۲۰۰۵: سقوط هواپیمای C-۱۳۰ در نزدیکی مهرآباد و کشته شدن جمعی از اهالی مطبوعه؛
۹ ژانویه ۲۰۰۶: سقوط فالکن - ۲۰ سپاه در مسیر ارومیه و شهادت جمعی از فرماندهان سپاه از جمله شهید احمد کاظمی؛



تجربه از دست دادن رفیق را نداشتیم. خیلی سخت است. نیستی که ببینی. به خدا بر ایمان ثقیل است بگویم خدا بیمارز صادق... قبول کن. در باورمان نمی‌گنجد که شلوغ کن بزم باصفای رفقا، الآن ساکت ساکت شده. چه کنم که دلم تنها به خاطرات خوش است. به جلسهای که پیش رهبر بودیم به جلسات شورای مرکزی، این آخرین اردو... نمی‌توانم به خدا دیگر قلم هم نمی‌فهمد که در دل چه می‌گذرد.

هم خبر را تو گزارش کنی... نگفتی برویج دل دارند و ممکن است بترکد. اما این بار نه از دست شوخی‌های تو که تا می‌آمدی در جلسات شورای تشکیلات همه روده بر می‌شویم از خنده. این دفعه هم ترکانیدمان نامرد... آخر لامصب، نگفتی ما هم دل داریم

و دل‌بسته‌ات شده‌ایم. این بار هم تک خوری کردی؟ خیلی از دستت شاکی‌ام. اینقدر که دیگر چشمانم هم نای باریدن ندارند. راستش از تو چه پنهان تا به حال

دل نوشته‌های یک دوست:
به صادق نبیلی خبرنگار خبرگزاری فارس

دل‌مان به خاطرات خوش است

یعنی به همین راحتی صادق؟ رفتن همین؟ کارت پرواز را گرفتن و یا علی؟ اهل مرام بودی باصفا! تازه قرار بود از هواپیما بر ایمان بگویی! دل‌مان می‌خواست این بار

گزارش توصیفی بهشت زهر اقطعه (س) شهدای رسانه

پرواز را به خاطر بسیار

آزاده خانی

گزارش من دیر شده است. حال خوب نیست، از تحریریه زنگ زدند دوباره، دست و دلم به کار نمی‌رود.

به لیست روبه‌رویم نگاه می‌کنم، شماره تلفن همه‌ی شهدای رسانه را دارم. روی عدد هفت کلید کردم. دلم نمی‌آید، تازه امروز ۱۰ آبان است. می‌دانم اگر سؤال بپرسم، بغضشان می‌ترکد. می‌دانم، اما گزارش چشم غره‌های خانم سردبیر... بلند می‌شوم، باید بروم، جایی خواندم همیشه رفتن رسیدن نیست، اما برای رسیدن باید رفت... بلند می‌شوم. از پیچ خیابانی که می‌گذرم، مکعب زرد رنگ ایستگاه مترو از بالای در ماشین‌های دود زده به من سلام می‌کند. گوینده‌ی مترو بعد از سلام و روز بخیر اعلام می‌کند مقصد نهایی حرم مطهر است. نمی‌دانم چطوری اما من اینجا پشت شمشادها گل‌های خرز هره که حالا توی سوز سرما راست ایستاده‌اند و مثل بچه‌های فضول روی دست هم سرک می‌کشند. فکر کردم چون وسط هفته است، اینجا هیچ خبری نیست. اما بهشت زهرا زنده است، نفس می‌کشد و مثل یک موجود زنده هر روز رشد می‌کند. نشانی خانه‌ی شهدا را از هر کسی که بپرسی با دست به پشت درخت‌های سر به فلک کشیده اشاره می‌کند. از هیاوهی بیرون اینجا هیچ خبری نیست.

راهنما! آنقدر تند و تیز حرکت می‌کند که مجبورم برای رسیدن به او بدم. می‌گویند: کارمان سخت نیست، مسئولیت‌مان سنگین است. از پشت ردیف شمشادها سرمازده ردیف قبرهای گرانیته‌ی یک دست پیدا است. روی قبرها پر از گل‌های پرپر خشک شده است. وسط هفته هنوز هم آدم اینجا تردد می‌کند. بوی خاک می‌آید. در هم و مخلوط با بوی گل. نمی‌دانم چه چیزی من را جذب می‌کند که متوجه خدا حافظی راهنما نمی‌شوم. من شما را می‌شناسم. گرمای نگاهتان را احساس کردم تو خودتی محمود! ایل بیگی با همان عینک سیاه با همان نگاه عمیق. یادت می‌آید روی سر بر گهای خبری نوشتی تأیید و من در پوست خود نمی‌گنجیدم. یادت می‌آید روی غلط‌های

املائی با خودکار قرمز خط می‌کشیدی و بعد درستش را می‌نوشتی. می‌گفتی خبرنگار باید جسور باشد و نترس. آن وقت خودت چه زود سرمای ترس را میان بر زدی و... حالا که بزرگ شده‌ام دیگر باشگاه خبرنگاران نمی‌روم اما باز هم دلم برای آن دست خط زیبایت تنگ شده است. هنوز هم وقتی کم می‌آورم گریه می‌کنم. درست مثل آن روزها که می‌گفتی لازم است اوضاع‌رونی نیست. حالا که نیستی، باز هم باید دنبال ضرورت بگردم یا کافی است به نبودن فکر کنم آن وقت سیل اشک دیگر امانم نمی‌دهد.

یک قدم جلوتر که می‌روم، باز هم یک آشنایی دیگر با «علی‌رضا افشار» من و تو با هم خبرنگاری پیدا گرفتیم تو لایق تر بودی که از اول هم جویای نام من ترسوتر بودم و نمی‌دانستم در سکوت هم می‌شود خبرنگاری کرد. و خبرنگار بود. با هم قسم خوردیم داخل همان آمفی‌تئاتر کوچک طبقه‌ی چهارم. بعدتر به تو و گزارش‌های خبری‌ات حسودی می‌شد. همیشه به این فکر می‌کردم که چرا تو خبرنگار شبکه خبر شدی و من همانطور خبرنگار ساده ماندم. حالا باز هم به تو حسودی می‌شود که با آن خنده‌ی محو از پشت قاب عکست نگاهم می‌کنی. حتماً باز هم می‌گویی: بجنب خبرنگار تنبیل فایده‌ای ندارد!

حسن قریب تو را هم می‌شناسم. یادت می‌آید خود کارت را گرفتم اما آنقدر عجله داشتی که بادم رفت آن را به تو پس بدهم. برنامه‌ی دیدار بود. آمفی‌تئاتر دانشگاه هنوز هم دلم شور می‌زند.

دیگر جلوتر نمی‌روم. دنیا دور سرم می‌چرخد: ۱۵ آذر ۸۴ مثل فیلم سینمایی از جلوی چشم‌مانم رژه می‌رود. رفته بودم گزارش، هوا سنگین بود. هواشناسی می‌گفت پدیده‌ی وارونگی هوا اوضاع را وخیم‌تر کرده

است، سنگینی هوای تحریریه اجازه نمی‌داد چیزی بنویسیم. خبرش مثل بمب آبی که لانه‌ی مورچه‌ها را هدف گرفته باشد، روی سرم هوار شد. گفتند هواپیمای حامل خبرنگاران سقوط کرده است. گفته‌اند کارت‌های سوخته‌تان را پیدا کرده‌اند، گفته‌اند هیچ سرنشینی از هواپیما زنده نیست، گفته‌اند از هواپیمای سوخته هیچ چیزی باقی نمانده است. اما هنوز باورمان نمی‌شود، هنوز گمان می‌کنیم اگر جای‌تان خالی است، به این دلیل است که رفته‌اید مصاحبه، رفته‌اید برنامه و هزاران بهانه‌ی دیگر؛ بهانه‌هایی که نمی‌خواهند پروازتان را باور کنند.

علیرضا برادران با آن دوقلوهای ۵ ساله‌اش کوثر و سوگند و محمد صادق نیلی که شاید یک سال از تاریخ ازدواجش می‌گذشت. محمد خبر خواه مثل قاب شیشه‌ای تلویزیون لبخند می‌زند. آقای کربلایی عکاس روزنامه همشهری خوب یادم می‌آید که برای عکس هفته‌نامه دو چرخه زنگ زد و آدرس مدرسه مان را پرسید. آنقدر ترسیده بودم که راستش را گفتم: گزارش خیالی است و او فقط گفت: ای شیطان، ردیف قبرها را پشت سر گذاشته‌ام. روی سنگ قبر «حسین مهاجری» شمع روشن کرده‌اند. حالا دلم نمی‌آید آن همه خاطره‌ی خوب را زیر تلی از خاک و سنگ تنها بگذارم.

از سه‌شنبه‌ها متنفرم، سه‌شنبه‌های سنگین، می‌گویند خدا کوه را سه‌شنبه را آفرید. خبرنگارها سه‌شنبه پرواز کردند. آن هم چه پروازی دسته‌جمعی، قیصر هم سه‌شنبه پرواز کرد. از سه‌شنبه‌های سنگین متنفرم. بار غمتان سنگین است. آنقدر سنگین که دلمان نمی‌خواهد باورش کنیم، کاش ۱۵ آذر سه‌شنبه نبود. کاش نرفته بودید.

خبر، ساخت فیلم و انتشار ویژه‌نامه فرهنگی شهدا از دیگر برنامه‌های یادواره‌ی شهدای دانشکده خبر است. «سیدمهدی میرافضلی»، «مهدی عباسی» و «ابراهیم بقایی» سه دانشجوی دانشکده خبر، دو سال گذشته در حادثه‌ی هواپیمایی ۱۳۰-۲۰۱۳ به همراه جمعی دیگر از خبرنگاران و عکاسان به شهادت رسیدند. مراسم یادواره‌ی شهدای دانشجوی دانشکده‌ی خبر ۱۴ آذرماه از ساعت ۹ تا ۱۱ در محل دانشکده خبر واقع در تهران - ابتدای خیابان شهید بهشتی، بین چهارراه قصر و اندیشه برگزار می‌شود.

و حادثه‌ی سقوط هواپیمای ۱۳۰-۲۰۱۳ در دانشکده‌ی خبر با حضور خانواده‌های معظم شهدا، اساتید، دانشجویان و کارکنان دانشکده خبر و همکاران شهدای خبرگزاری‌ها برگزار می‌شود.

همچنین در دومین یادواره‌ی شهدای خبرنگار حادثه‌ی سقوط هواپیمای ۱۳۰-۲۰۱۳ جمعی از مسئولان و اصحاب رسانه‌ها، دبیران خبرگزاری و خبرنگاران حضور خواهند داشت.

برگزاری نمایشگاه آثار فرهنگی شهدا، مسابقه‌ی خاطره‌نویسی و متن ادبی به یاد شهدای دانشکده

دومین یادواره‌ی شهدای دانشجویی دانشکده خبر برگزار می‌شود

دومین یادواره‌ی شهدای دانشکده خبر برای پاسداشت یاد و خاطره‌ی شهدای عرصه خبر و اطلاع‌رسانی با همکاری بسیج دانشجویی دانشکده خبر برگزار می‌شود. این مراسم ۱۴ آذرماه در آستانه‌ی روز دانشجو

نابینای مادرزاد نیست. ار دست دادن چشمانش به سال‌های دور بر می‌گردد، به زمانی که «داود حسنی» چهار پنج ساله بود و وقتی که داشته با سرعت به طرف پله‌های زیرزمین می‌دویده با شنیدن صدای آژیر قرمز از بالای پله‌ها به پایین پرتاب می‌شود و از ناحیه‌ی چشم دچار خونریزی و بعد هم نابینا می‌شود. نابینا شدنش را چندان به خاطر نمی‌آورد، چون آن زمان درک درستی از نابینایی نداشته است. آن کودک خردسال دوران جنگ، حالا دیگر برای خودش وکیلی شده است و از آن همه روز و ماه و سال حالا زمان زیادی می‌گذرد و «داود حسنی» یکی از اعضای رسمی کانون وکلای تهران شده است.

اقوام و خویشان به من افتخار می‌کنند

مدتی بعد از نابینا شدن، متوجه تفاوت‌هایش با همسن و سالانش شد و فهمید که نمی‌تواند خیلی همانند آنها رفتار کند. گفتن از آن اتفاق و مرور این هجده نوزده سال شاید در قالب کلمات و جملات به نظر خیلی دشوار بنیاید اما، با قدری تأمل در این مسیر، می‌توان به مشکلات و معضلاتی پی برد که یک نابینا با پشت سر گذاردن‌شان به موفقیت‌هایی دست پیدا کرده که شاید یک فرد بینا از دستیابی به آن ناتوان و عاجز است. از احساس داود حسنی درباره‌ی آن اتفاق که می‌پرسم، می‌گوید که چندان به این قضیه فکر نمی‌کند اما، به هر حال اتفاق تأسفات‌انگیزی بوده است: «البته که با تأسف و ناراحتی هم نمی‌توانم کاری انجام دهم و سعی می‌کنم که اصلاً به این موضوع فکر نکنم.»

«موفقیت یا شکست هر انسانی در خانواده نقش بسیار حیاتی دارد. خانواده‌ی حسنی نیز با وجود آنکه اوایل، بعد از نابینا شدن فرزندشان بسیار به این در و آن در زدند و برای برطرف کردن این مسئله به بیمارستان‌های مختلف سر زده‌اند، و تا مدت‌ها شکسته و دل مرده شده بودند اما، به هیچ عنوان به خود اجازه ندادند که این اتفاق مسیر زندگی‌شان را به حواشی و ناپایداری و شکست منتهی کند. حسنی در این باره می‌گوید: «خوشبختانه خانواده‌ام، خانواده‌ای نبودند که بخواهند مرا تحقیر کنند تا به دلیل مشکلی که برایم پیش آمده بود، گوشه‌نشین و منزوی بشوم. حمل بر تعریف نباشد اما الان همه اقوام و خویشان به من افتخار می‌کنند و این مسئله، نتیجه‌ی زحمات و تلاش‌های بی‌دریغ خانواده‌ام بوده است.»

وقتی دیپلم گرفت به دلیل سختی و دشواری‌های موجود، خودش چندان علاقه‌ای به ادامه‌ی تحصیل نداشت اما... «اما اصرار و صحبت‌های خاله و مادرم مرا قانع کرد تا به فکر ادامه‌ی تحصیل و موفقیت‌های بیشتری باشم. چرا که مطمئن بودم می‌توانم از پس آن بر بیایم.»

در فعالیت‌های بسیج مسجد محله‌شان شرکت دارد و هر از گاهی نیز برای مداحی به مجالس مختلف دعوت می‌شود. این روحیه‌ی گرانش مذهبی حسنی در او انگیزه‌ای ایجاد کرد تا رشته‌ی فقه و مبانی حقوق را برای ادامه‌ی تحصیل انتخاب کند: «با خودم گفتم هم رشته‌ی مورد علاقه‌ام را ادامه می‌دهم و هم از طرفی از مسائل حقوقی سر در می‌آورم.»

می‌خندد: «از درس ریاضی هم خوشم نمی‌آمد و چون رشته‌ی فقه و مبانی حقوق اصلاً درسی به نام ریاضی نداشت با رضایت کامل انتخابش کردم و بعد از گرفتن مدرک کارشناسی در این رشته به دلیل دغدغه و علاقه‌ام به مسائل جرم‌شناسی و کارهای پلیسی برای کارشناسی ارشد، رشته‌ی حقوق جزا و جرم‌شناسی را انتخاب کردم. همیشه از بچگی به پلیس شدن خیلی علاقه داشتم و با وجود این مشکل مطمئناً نمی‌توانستم پلیس شوم. با انتخاب این رشته و با وجود آنکه می‌دانستم شاید خیلی هم نتوانم در این باره برای خودم شغلی دست و پا کنم اما، به علاقه‌ی درونیم پاسخ گفتم.»

صرف انرژی، چند برابر دیگران

در پس این همه موفقیت و تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد، بی‌شک مشکلات فراوانی نهفته است؛ مسائلی که تنها خودش، این وکیل نابینا می‌تواند آنها را برابیان بازگو کند: «مشکل که بسیار بوده و هست. اصلاً اگر سختی‌های تحصیل در این رشته را نادیده بگیریم، برای من علاوه بر آن، مشکلاتی مثل نبود کتاب، جزوه و منابع برای تحقیق به خط بریل و به شکل گویا، سد راهم بوده است. همچنین دیر آمدن منشی (کمک) به جلسه‌ی امتحان و ناتوانی او برای خواندن سؤالات تخصصی از مهم‌ترین مشکلاتی بوده که هنوز هم با آنها دست و پنجه نرم می‌کنم.»

با تمام این مسائل داود حسنی کسی نبود که به این راحتی‌ها از ادامه‌ی مسیر انتخابی زندگیش دست بردارد: «چند برابر فعالیت دیگر دانشجویان وقت و انرژی صرف می‌کردم. بخشی از کتاب‌ها را در کانون نابینایان «مکتب امید» به خط بریل تبدیل کردم. بخشی از جزوه‌ها را هم دوستانم برایم ضبط می‌کردند.



حرف‌ها و دغدغه‌های یک وکیل نابینا، شنیدنی است

نابینایی، شاید ناتوانی، هرگز!

مریم ناگهی



اطلاعات فوری:

نام: داود حسنی

تولد: ۱۳۶۰

تحصیلات: کارشناسی فقه و مبانی حقوق، دانشجوی سال دوم

کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی

شغل: عضو کانون وکلای مرکز



اگر او بود با آن روحیه‌ی از خودگذشتگی و ایثاری که دیگران از شخصیتش تعریف می‌کنند مطمئنم خیلی می‌توانست کمک کند.

از درآمد و آینده‌ی شغلی داود حسینه با وجود مشکلاتی که پیش پایش وجود دارد، می‌پرسم و او با حوصله پاسخ گویمان است: «راستش بستگی به اولین پرونده‌هایی دارد که به من سپرده می‌شود. فکر می‌کنم اگر بتوانم در

این باره موفقیت‌هایی کسب کنیم و اعتماد مراجعہ کنندگانم را به دست بیاورم، پرونده‌های بیشتری به من سپرده می‌شود. البته در این مسیر نیاز به یک همراه دارم که در پیگیری پرونده‌ها کمک کند.»

می‌پرسم برای بینایی‌ات دعا هم می‌کنی و او ساده می‌گوید: «بالاخره برای هر فردی که چیزی را از دست داده باشد این آرزو وجود دارد.» و دلش می‌خواهد که دوباره آن را به دست بیاورد: «خب من هم دعا کرده‌ام اما، اینکه فکر کنی همیشه و مستقیم، نه! در کل این طور بگویم که برای بینا شدنم خیلی دعا نمی‌کنم. و این قضیه برایم عادی شده البته اگر اجتماع اجازه بدهد.»

حرف‌های خودمانی

از عمومی شهیدش «منوچهر حسینه» که می‌پرسم می‌گوید: «اگر او بود با آن روحیه‌ی از خودگذشتگی و ایثاری که دیگران از شخصیتش تعریف می‌کنند مطمئنم خیلی می‌توانست کمک کند. می‌گویند اعتقادات بسیار قوی داشته است. سه ساله بودم که شهید شد و اصلاً او را به خاطر ندارم اما، از خاطراتی که تعریف می‌شود فهمیده‌ام که آدم معتقدی بوده است. یک جوان ۱۵ ساله‌ای که عاشق رفتن به جبهه و جنگ بوده، فکر می‌کنم اگر حالا در کنارمان بود هر کاری که از دستش بر می‌آمد، برای من انجام می‌داد. مطمئنم.» و حالا داود حسینه در همان پایگاهی که عمویش به جبهه اعزام شده عضو بسیج است؛ پایگاه بسیج مسجد ابوالفضل (ع): «دوره‌ی آموزشی اسلحه‌شناسی که یکی از بچه‌ها داشت به من آموزش می‌داد. سر اسلحه‌ام سمت فرمانده بود و ایشان با خنده گفتند این هم مثل عمویش آخر می‌زند ما را می‌کشد. چون موقع جنگ هم به عمو منوچهر که کم سن و سال بود اسلحه نمی‌دادند. خودش اسلحه‌ای پیدا کرده بود و موقع نشان دادنش به فرمانده لوله‌ی تفنگ را به طرف او می‌گرفت، مثل آن موقع من! یاد و خاطراتش همیشه در مسجد و خانه‌مان زنده است.»

داود حسینه ایثار و فداکاری مردمان آن دوره را می‌ستاید. منش و بزرگواری ایثارگونه‌ای که اعتقاد دارد در این دوره و زمانه خیلی رنگ باخته است: «نمونه‌اش مشکلات خود من! بارها برای ازدواج با مخالفت خانواده‌ها مواجه شده‌ام. خب فکر می‌کنم من اگر با یک خانم بینا ازدواج کنم، زندگی موفقیت‌آمیزی داشته باشم تا با یک فرد نابینا که مثل خودم است و هر دو از یک نظر نیاز به همراهی داریم. ولی متأسفانه در این باره خانواده‌ها نمی‌پذیرند که دخترشان را به یک نابینا بدهند، حتی اگر خود دختر هم بپذیرد. آنها قبول نمی‌کنند اما، خانواده‌ها و دختران اوایل انقلاب و جنگ روحیه‌ی از خودگذشتگی و ایثار بیشتری داشتند و ازدواج آنها با مجروحان درصد بالایی دوره‌ی جنگ گویای این واقعیت است؛ روحیه‌ای که در دختران به خصوص خانواده‌های امروزی کم‌رنگ‌تر است.»

بزرگ‌ترین آرزو و خواسته‌ی داود حسینه، موفقیت در شغلش به عنوان یک وکیل خوش نام و بعد هم یک ازدواج موفقیت‌آمیز است:

«خیلی‌ها می‌گویند به دلیل نابینا بودن باید با یک نابینا ازدواج کنی و من هم در جواب گفته‌ام یک نابینا در زندگی سر بار کسی نیست و با همراهی درست و صحیح اطرافیان می‌تواند همانند افراد عادی در جامعه زندگی خوبی داشته باشد و این همراهی شاید برای یک زوج نابینا به خوبی فراهم نشود و حتی ممکن است زندگی‌شان را به مخاطره نیز بکشانند.»

بعضی از کتاب‌ها را نیز از طریق مؤسساتی که آنها را به گویا تبدیل کرده بودند، تهیه کردم و درسی مثل زبان انگلیسی را یکی از دوستان دانشگاهی، کامل برایم خواند که همین جا لازم است از تمامی دوستان خوبم تشکر و قدردانی کنم.»

برخورد مردم آزاددهنده است

صحت از رفقا و دوستان که به میان می‌افتد با همان لحن صمیمی می‌گوید: «در هر دانشگاه و کلاسی که مشغول به تدریس شده‌ام هم افراد خوب بوده و هم بد. بعضی‌ها با این مشکل من راه می‌آمدند و بعضی هم نه؛ چه اساتید و چه دانشجویان. بعضی هم خودشان می‌آمدند و برای کمک و یاری پیشقدم می‌شدند. در دوره‌ی کارشناسی چند نفر دوست صمیمی که این گونه باشند داشتم. الان هم چند نفر دیگر هستند که با آنها خیلی راحت. مثل همین دوستم «محمد نوری» که از همان جلسه‌ی اول دوره‌ی کارشناسی ارشد خودش آمد و گفت که می‌خواهی بروی و با هم راه افتادیم و رفتیم و همین مقدمه‌ای شد برای یک دوستی عمیق با محمد.»

بارها و بارها از محمد سؤال کرده که چرا آن روز آمد و بی‌مقدمه با او دوست شد: «می‌گویند خب دلم خواست. این اتفاق برایم سؤال برانگیز بود، چون متأسفانه در جامعه‌ی ما برای خیلی‌ها راه رفتن و دوستی با یک نابینا عجیب و غریب به نظر می‌آید. حتی بعضی‌ها فکر می‌کنند که اگر با یک نابینا رفاقت داشته باشند همه‌ی کارها و مسئولیت‌هایش بر دوش او می‌افتد. در صورتی که اصلاً این طور نیست و یک فرد نابینا از پس انجام خیلی از کارها بر می‌آید.»

این صحبت‌ها او را به یاد دوران خوابگاه می‌اندازد: «موقع انتخاب هم اتاقی نیز به همان دلایل که گفتیم خیلی‌ها نمی‌پذیرفتند که با من هم اتاق شوند اما، ناگفته نماند که در کنار این گونه افراد، کسانی هم بودند که با روی باز مرا پذیرفتند. قرار نیست کار ما نابینایان بر عهده‌ی کسی باشد. در همان دوره‌ی خوابگاه وقتی بچه‌ها می‌دیدند که من حتی ظرف هم می‌شویم تعجب می‌کردند و بعدها کم‌کم برایشان این مسئله جا افتاده و برخوردشان با من عادی‌تر می‌شد.»

برخورد مردم در اجتماع و عدم شناخت درست آنها از یک فرد نابینا همیشه برایش آزاردهنده بوده است: «به خدا ما هم مثل یک آدم عادی هستیم و دوست داریم دیگران هم با ما عادی برخورد کنند. متأسفانه مردم بلد نیستند گاهی با یک فرد نابینا و معلول چطور رفتار کنند. بعضی‌ها می‌خواهند دلسوزی کنند و کاری انجام بدهند که اگر ندهند برای ما بهتر است، چون در خیلی از موارد باعث رنجش روح ما می‌شوند. یک فرد نابینا و معلول نیازی به ترحم و دلسوزی ندارد و تنها خواسته‌اش این است که با او هم مثل یک فرد معمولی برخورد شود.»

حسینه متأسف از این عدم آشنایی جامعه در برخورد با افراد معلول است و ادامه می‌دهد: «ما شده‌ایم منبع کار خیر! من منکر این نیستم که ما نیاز به کمک داریم و در خیلی از موارد نیاز به همراهی. مثل رد شدن از خیابان و... اما، اصولی. متأسفانه مردم خیلی وقت‌ها یک نابینا را یک فرد نیازمند و متکدی اشتباه می‌گیرند. بارها برایم اتفاقی افتاده که موقع رد شدن از خیابان کمک کرده‌اند و بعد هم یک اسکناس گذاشته‌اند کف دستم. شما جای من باشید چه کار می‌کنید؟!»

نگاه‌های عجیب و غریب

به هر حال با وجود تمام این برخوردها و نگاه‌های عجیب و غریب به یک فرد معلول و نابینا سعی می‌کند بی‌تفاوت باشد: «بارها سعی کرده‌ام با خونسردی پولی که به من داده‌اند را برگردانم. خیلی وقت‌ها می‌گویم اگر شما نیاز به کمک مالی دارید من کمک کنم. کارت وکالت‌م را نشان می‌دهم و وقتی می‌بینند وکیل‌م جا می‌خورد. این را می‌گویم تا شاید این ذهنیت از مغزشان پاک شود. اما، باز هم می‌بینی که طرف با دیدن کارت بر می‌گردد. می‌گوید: خب، اگر نیاز به کمک مالی داری حتماً بگو.»

این وکیل ۲۶ ساله به خوبی می‌داند که همه‌ی این رفتارهای نادرست مردم از ناآگاهی آنها درباره‌ی چگونگی رفتار با یک نابینا منشأ می‌گیرد و اغلب به دلیل حس نوع دوستی دست به چنین کارهایی می‌زنند: «مردم مقصر نیستند، باید به آنها آموزش داده شود. رسانه‌ها باید روی این قضیه کار کنند؛ هم مستقیم و هم غیر مستقیم. با این اوصاف من هم به مردم حق می‌دهم. اصلاً چه ایرادی دارد در این زمینه آموزش‌هایی داده شود. باید مردم توانمندی‌های معلولان را بشناسند و باور کنند و این کار تنها از عهده‌ی مسئولان در رسانه‌هایی چون تلویزیون بر می‌آید.»

برای بینا شدنم خیلی دعا نمی‌کنم





این روزها سرش خیلی شلوغ است. با این حال دقایقی چند به شاهد جوان اختصاص داد و پاسخگوی سئوالهای ما شد.

می‌گوید: در حقیقت آن چه که باعث شد وارد این حیطه شوم احساس وظیفه بود. هدف ما هم این بود که در این برهه‌ی حساس و سرنوشت‌ساز وارد عرصه شویم برای خدمت. دوستان و صاحب‌نظران بارها و بارها خواستند که وارد عرصه شویم با هدف خدمت و ادای تکلیف. ما هم بعد از مطالعه احساس کردیم باید بپذیریم چون آن وقت که وظیفه می‌شود، ما باید وظیفه را انجام دهیم. نکته‌ی دیگر این بود که به عنوان عضوی از خانواده‌های شهدا، رسالتی بیشتر بر عهده داشتیم ما بعد از تربیت بچه‌ها و مسئولیت خانواده در غیاب شهدا، وظیفه داریم که در تداوم حفظ دستاوردهای ۸ سال دفاع مقدس و انقلاب اسلامی، انجام مسئولیت کنیم.

✱ و شما به عنوان یک زن وارد مجلس شدید؟

اسلام وظایفی بر عهده‌ی ما گذاشته است و بین زن و مرد هم تفاوتی نگذاشته است. زن و مرد در انجام مسئولیت‌های اسلامی شریک هستند با یکدیگر تفاوتی ندارند. به هر حال یک روز پدر و همسر من این را در جبهه‌های نبرد انجام دادند و امروز من به عنوان ادامه دهنده‌ی راه آنها در مجلس شورای اسلامی فعالیت می‌کنم.

✱ خانم افتخاری به عنوان یک وکیل و نماینده‌ی مردم در مجلس چه کاری برای موکلان خود کرده‌است؟

ما در قبال تک‌تک آراء مردم موظف و مسئول هستیم و باید جواب این اعتماد را بدهیم. پیش از آنکه وارد مجلس شویم، یک سری تحقیقات گروهی انجام دادیم که چه کارهایی شده، چه کارهایی تا نیمه آمده و چه کارهایی باید به سرانجام برسد. مهم دیگری که به آن توجه ویژه داشتیم، پرداختن به مسائل بانوان بود.

درست مثل

یک زن



• زکيه سعیدی

مثل مرد می‌ماند. مثل مرد کار می‌کند. مثل مرد... این‌ها عبارات توصیفی هستند که برای زنانی به کار می‌روند که در کار خود یک، یک هستند. زنانی که همواره در تلاش و تکاپو هستند و بالاتر از ظرفیت زنانه‌ی خود با تمام ویژگی‌های جسمی و روحی، ظاهر می‌شوند.

اما من فکر می‌کنم او یک زن است و مثل زن می‌ماند. فقط وقتی این تلاش‌ها به خوبی دیده می‌شوند که بگوییم کار، کار یک زن است. شاید بهترین توصیف برای این دسته از زنان، شیر زن باشد. شاید هم عبارتی که تا حالا در هیچ قاموسی نوشته نشده است.

دکتر لاله افتخاری یکی از همان زنانی است که واژه‌ها در برابرش کم می‌آورند. نماینده‌ی مجلس است و عضو کمیسیون فرهنگی. شاید فکر کنید که خیلی‌ها می‌توانند به این مهم دست پیدا کنند اما آنچه وجه تمایز خانم افتخاری با دیگران است. این نکته است که خانم افتخاری علاوه بر اینکه فرزند شهید است، همسر شهید هم هست.

الان مشاور آیت الله تسخیری در مجمع بین المللی تقریب بین مذاهب هستیم، که مسئولیت ایجاد همدلی بین بانوان جهان اسلام، در خارج و داخل بین مذاهب شیعه و سنی نیز بر عهده من است. در کنار این ها به عنوان نماینده ی عضو هیئت منصفه دادگاه نیز فعالیت می کنم. ولی مجلس چون در رأس امور است، فعالیت در این خانه که خانه ی واقعی ملت است، بر هر کاری اهم است.

*** به هر حال اداره ی امور منزل هم با شماست و رسیدگی به خانواده هم در جای خود مهم است. شما که مادر سه فرزند**



کمیسیون فرهنگی هم محل این گونه فعالیت ها بود. حالا هم عضو هیئت رئیسه ی کمیسیون فرهنگی هستیم. بنا به ضرورت فراکسیون مجمع ایثارگران مجلس را تشکیل دادیم. فراکسیونی که بیش از ۲۰۰ نفر عضو دارد. بررسی مشکلات جامعه ی ایثارگری، بازدید از آسایشگاه، بررسی لایحه جامعه خدمات رسانی ایثارگران که بیش از ۱۰۰۰ ساعت کار بود. بنده به عنوان دبیر مجمع توفیق خدمت به صاحبان اصلی انقلاب دارم.

*** گویا فعالیت هایی در زمینه ی قرآنی هم داشته اید؟**

من از کودکی با قرآن مأنوس بوده ام و رشته ی اصلی من هم این بوده. هم تجربه ی داوری مسابقات قرآن کشوری را دارم و هم در دانشگاه، رشته ی علوم حدیث را تدریس می کنم. دیدم نیاز است در زمینه ی قرآن تلاش هایی انجام شود. و این افتخار نصیب شد که فراکسیون عترت و قرآن را برای اولین بار در مجلس راه اندازی کردم.

زمینه ی ایجاد شد که با هدف هدایت و نظارت فعالیت های قرآنی موجود در داخل کشور، فعالیت مردمی و دستگاه های غیر دولتی صورت می گیرد و تعریف مأموریت های خاص برای دستگاه های دولتی جهت نمود پیدا کردن فرهنگ قرآن و عترت در جامعه.

*** فقط به خاطر اینکه رشته ی شما قرآن و علوم حدیث بوده وارد این کار شدید؟**

خیر، استفاده از رهنمودهای قرآن برای هدایت بشر در همه جا لازم است. این فعالیت ها باید جهانی باشد. ما وظیفه داریم بستری آماده کنیم برای پیاده شدن این فرهنگ.

*** از دیگر فعالیت هایی که در حوزه ی انتخابی شما شده، چه خبر؟**

حوزه ی انتخابی من به ویژه منطقه ۷، اسلام شهر، لواسان و باقر شهر است که اولین کار تعریف و رسیدگی به مشکلات این دسته از شهروندان است. حمایت از نوآوران و نخبگان و...



مردم ما شایستگی بسیاری از داشته ها را دارند که ما باید در جهت تحقق آنها تلاش کنیم.

*** شما در ابتدای صحبت هایتان گفتید یکی از کارهای مهم برای شما مسائل زنان بوده، در این زمینه چه کرده اید؟**

کار در این زمینه به برنامه های بلند مدت نیاز دارد. یعنی برنامه هایی که آینده نمود پیدا می کنند. ما هم یک سری برنامه های خاص برای زنان بی سرپرست اندیشیده ایم که در دست بررسی است. از جمله اولویت دادن منازل استیجاری و اجاره به شهر تملیک، در ضمن درباره ی قوانینی که مربوط به مشاغل زنان است نیز تلاش هایی شده که برای رسیدن به نتیجه ی مطلوب زمان می برد.

*** عمده فعالیت های یک زن فعال سیاسی؟**

در حال حاضر بیشترین زمان صرف امور مجلس می شود اما، کماکان در دانشگاه تدریس می کنم و سعی ام بر این است که کارهای پژوهش ام در امور قرآنی قطع نشود.

*** با این همه کار، چطور به فعالیت های قرآنی که علاقه ی قلبی شماست می رسید؟**

خداوند کمک می کند.

*** و دیگر...**

هستید، چگونه کار و مادر بودن را با هم جمع کرده اید؟

خدا خودش کمک می کند. خانم ها این توان را دارند که هم زمان چند کار را مدیریت کنند و در آن کارها هم موفق شوند. فرزندان من هم که همیشه با من همراهی کرده اند، یک درک متقابل ایجاد شده و آنها شرایط من را پذیرفته اند. در حقیقت مشاور و همراه من هستند.

*** شما در یک مقطعی از زمان هم پدر و هم همسرتان را از دست دادید، در آغاز جوانی با ۲۶ سال سن و سه فرزند کوچک، چگونه با این وضعیت کنار آمدید؟**

ایمان به هدف داشتیم. من خودم از کسانی بودم که آنها را به رفتن تشویق کردم. آنها کاری حسینی کردند و ما هم باید کاری زینبی کنیم. کار زینبی فقط گریه بر ائمه نیست. حضرت زینب (ع) روشنگری کرد. سخنرانی کرد تا بر دین خدا خدشای وارد نشود. نه تنها من، بسیاری از همسران شهدا خود مشوق بودند و بعد از شهدا هم مسئولیت تربیت فرزندان آنها را به عهده گرفتند که خدا را شکر بیشتر آنها موفق بودند و توانستند افراد نخبه و موفقی را به جامعه هدیه کنند.

خانم دکتر لاله افتخاری بعد از شهادت همسرشان از سال سوم دبیرستان ادامه تحصیل دادند و در مقطع دکترای علوم حدیث و قرآن فارغ التحصیل شدند.

ایشان با وجود مشغله ی فراوان در هر برنامه ای که مربوط به جامعه ی ایثارگری باشد، حتما حضور فعال دارند.



تدیس عشق

طرح بهیاری دانش آموزان مناطق محروم برای
جهت آمادگی در امتحانات خرداد ماه



دانشجوهایی خیر

درد آشنایان

سعیده موسوی

در بخش آموزش، اهالی روستا را به گروه‌های کودک، نوجوان، جوان و بزرگسال تقسیم کردیم. دانشجویان نقش معلم را داشتند و با گروه‌های سنی خود ارتباط می‌گرفتند. برایشان کلاس‌های مختلف با موضوعات مختلف برگزار می‌کردند، مثل نقاشی، کتاب، جزوه و دفتر نقاشی و... در اختیارشان می‌گذاشتند یا سخنرانی درباره‌ی خودباوری و تبیین هویت روستایی و اسلامی. چیزی شبیه کارگاه‌های آموزشی. بچه‌ها معمولاً گزارش کار روزانه‌شان را می‌نویسند که این خود مبنای برنامه‌ی سال بعد نیز قرار می‌گیرد.

در بخش عمران بچه‌ها موفق شدند برای یکی از روستاها که تاکنون اهالی‌اش از آب چشمه استفاده می‌کردند، لوله‌کشی آب انجام دهند که کار بزرگی بود. در بخش کشاورزی و دامداری اصلاح روش‌های کشاورزی سنتی و اصلاح روش‌های نگهداری از دام، واکسیناسیون حیوانات و... انجام شد و یکی از پیشرفت‌های بزرگ در این زمینه، آموزش کشت قارچ برای درآمدزایی بیشتر برای اهالی منطقه بود که با استقبال روستاییان مواجه شد.

در بخش پزشکی، دانشجویان بهداشت روستا مستقر می‌شدند. معمولاً مقدار زیادی دارو و لوازم مورد نیاز از تهران با خود می‌بریم و بچه‌های دندانپزشکی یونیت دندانپزشکی را به شهر (بخش) می‌برند و ما روستاییان را از حضور بچه‌ها در شهر مطلع می‌کنیم تا اگر نیاز داشتند مراجعه کنند. در بخش آموزش بهداشت هم بیشتر برای دختران جوان مسائل بهداشتی مطرح می‌شود. در بخش پژوهش، طراحی پلان کلی برای خدمت‌رسانی، تعریف جامعه‌ی آماری، تهیه‌ی پرسشنامه‌های لازم در بخش‌های مشارکت، کشاورزی و شناسایی مناطق برای گسترش کشاورزی و بخش‌های تعاونی صورت گرفته است.

* با چه مشکلاتی مواجه هستید؟

متأسفانه بیشتر معضلات مربوط به فقر فرهنگی است. برای مثال در برخی مناطق آمار خودکشی و خودسوزی بالاست و بچه‌ها و سه روحانی‌ای که همراه ما هستند سعی زیادی در آموزش مهارت‌های حل مشکلات در زندگی می‌کنند. خیلی از جوانان که به شهر رفته‌اند و کارگری می‌کنند، هنگام برگشت به روستا انواع سی‌دی‌های غیرمجاز را با خود می‌آورند و این در روحیه‌ی بچه‌ها و دختران روستا که از بسیاری از آموزش‌های اخلاقی، دینی و بهداشتی محروم بوده‌اند، تأثیرات بسیار منفی می‌گذارد.

* چند ساعت در روز کار می‌کردید؟

در طرح اخیر یعنی بخش دیش موک از توابع استان کهگیلویه و بویر احمد حدوداً ۱۵ روستا را زیرپوشش داشتیم. صبح‌ها و آنت می‌آوردند و بچه‌ها را به تناسب حوزه‌ی کاری‌شان به روستاهای مورد نظر می‌بردند و ظهر باز می‌گشتند. عصر هم از ساعت ۸ تا شب باز همین طور.

* از خاطراتان بگویید؟

وقتی قرار می‌شود درباره‌ی دانشجویان بنویسیم برای انتخاب سوز، اولین چیزهایی که به ذهنمان می‌رسد، تعبیر مختلفی است که دانشجویان با خود همراه دارند. دانشجوی نمونه، دانشجوی اخراجی، دانشجوی انصرافی، دانشجوی مهمان، دانشجوی مشروط، دانشجوی خیر و دانشجویهای دیگر. اما بالاخره تصمیم گرفتیم این آخری را کار کنیم؛ یعنی دانشجوی خیر. دانشجویان پرتلاش که در کنار تحصیل علم و دانش به فعالیت‌های دیگری نیز می‌پردازند و صرفاً مصرف‌کننده نیستند. از این رو با سه گروه از آنها گفت‌وگو کوتاهی انجام دادیم.

روستاهای آباد!

فاطمه علی‌مردانی، دانشجوی کارشناسی دانشگاه تهران و از اعضای طرح خدمت‌رسانی کانون بسیج دانشجویی دانشگاه خوزستان است؛ طرحی که از پنج سال پیش فعالیتش را آغاز کرده. یعنی سفر به روستاها و مناطق محروم کشور. او در این زمینه می‌گوید: «کارمان حرکت در راستای اهداف انقلاب است؛ یعنی رسیدگی به مناطق محروم. چیزی که رهبرمان بارها و بارها بر آن تأکید کرده‌اند. اولین بار (سال ۸۱) تعدادی از بچه‌ها، پیرو صحبت‌های آقا رفته بودند بلده (از توابع مازندران) بعد از آن بازفت (چهارمحال و بختیاری) و این آخری هم رفتیم دیش موک (از بخش‌های بویراحمد).

از او می‌پرسم:

* الان چه تعداد عضو کانون هستند و چطور می‌توان عضو آن شد؟

در طرح آخر حدود ۱۲۰ دانشجوی آقا و ۷۰ خانم شرکت کردیم. برای عضویت هم معمولاً فروردین و اردیبهشت پوسترهایمان را می‌فرستیم دانشکده‌های مختلف و هر کس می‌تواند با مراجعه به دفتر کانون در حوزه‌ی مورد نظر فرم پر کند. بعد فرم‌ها می‌رود دست شورای مرکزی. معمولاً هم با خانم‌ها مصاحبه می‌شود. چون هم تعدادشان از جهت تقاضا برای عضویت بیشتر است و هم اینکه باید سنجیده شود چقدر استقامت دارند، چقدر خلاقیت به خرج می‌دهند و می‌توانند سختی‌ها را تحمل کنند. دوری از خانواده، دوری مسافت، نبودن امکانات و مسائل دیگر. هر چه باشد ما به مناطق محروم و دورافتاده می‌رویم!

* کار را چطور آغاز می‌کنید؟

معمولاً چند ماه قبل از آغاز طرح بچه‌ها دور هم جمع می‌شوند و اهداف، برنامه‌ها و نیازهای روستاهای مورد نظر را بررسی می‌کنند. آمار و جمعیت روستا را بررسی می‌کنند. گروه‌ها هدف را مورد مطالعه قرار می‌دهند و از راهنمایی مشاوران بهره می‌گیرند و گروه‌های شناسایی را به مناطق اعزام می‌کنند. بعد دو روز را در دانشگاه پردیس کرج به صورت یک اردوی توجیهی می‌گذرانند. سپس به مدت دو هفته دانشجویان به فراخور آموزش‌هایی که دیده‌اند، وسایل و امکاناتی که دارند و حوزه‌های ثبت‌نامی‌شان به منطقه‌ی محروم اعزام می‌شوند.

* تا به حال چه فعالیت‌هایی انجام داده‌اید؟



هستند از طریق مدارس، مساجد و معتمدان محل آمار نیازمندان مناطق را به دست می‌آورند.

برگزاری سمینارهای مختلف درباره‌ی کودکان سرطانی، معضلات کودکان معلول و...

همایش طفلان مسلم که تاسوعا و اربعین محرم سال گذشته در کانون اصلاح و تربیت با حضور مردم انجام شد و قصد داریم محرم امسال نیز آن را تکرار کنیم.

طرح هاجر که بررسی وضعیت زنان بی‌سرپرست است و قرار است امسال در ماه ذی‌الحجه انجام شود.

برگزاری مراسم شب‌های قدر در محلات محروم شهر.

حفاظان زمین

سمیرا سلیمی، کارشناس زمین‌شناسی و کارشناس ارشد زمین‌شناسی اقتصادی است. او دبیر انجمن زیست محیطی دامون است. انجمنی که بیش از ۶۰ عضو ثابت دارد و اکثر دانشجویان رشته‌های محیط زیست منابع طبیعی، جنگلداری، علوم پایه و مدیریت هستند. هدفشان هم از راه‌اندازی این انجمن اطلاع‌رسانی به مردم در زمینه‌ی محیط زیست و حفظ منابع طبیعی و تنوع زیستی کشور است.

سلیمی می‌گوید: «از سال ۷۹ تاکنون کارهای زیادی انجام داده‌ایم. مثلاً برگزاری مراسم روز زمین پاک؛ برگزاری سمینار روز بدون ماشین در تالار پارک اندیشه؛ پاکسازی کوهستان از کاغذ و پلاستیک و دیگر زباله‌ها؛ درختکاری در منطقه‌ی سرخه‌حصار؛ آموزش تفکیک زباله به مردم منطقه هشت تهران به صورت چهره به چهره؛ برگزاری کارگاه‌های آموزشی حفظ محیط زیست در ده مدرسه دخترانه».

او می‌گوید: «دانشجوها اوقات فراغت زیادی دارند و حیف است که آن را هدر دهند یا فقط به دروس دانشگاهی بسنده کنند. فعالیت‌های زیست محیطی هم، کاری مفید برای جامعه است و هم تفریحی خوب برای جوانان. چه ارزشی دارد دانشجویی نمره ۲۰ بگیرد اما، هیچ اطلاعی از شعر، هنر، عکاسی، سینما و گازهای گلخانه‌ای نداشته باشد؟! نتواند سینما برود و یک فیلم نقد کند؟!»

جوانان با انجام این فعالیت‌ها هم می‌توانند خودشان را ارضاء کنند و هم از امکاناتی که دولت و جامعه در اختیار انجمن‌ها می‌گذارند استفاده کنند و چیزهای زیادی یاد بگیرند. مثل خود ما که در دوره‌های پژوهنویسی شرکت کردیم و این مهم را آموختیم».

با پروژه‌هایتان چه کردید؟

پروژه‌هایمان را تعریف کردیم و به سازمان ملل (undp) بخش (GEF) یعنی تسهیلات زیست محیطی جهانی ارائه کردیم و آنها هم قبول کردند و بودجه‌ای را در اختیار ما گذاشتند. رفتیم کردستان که از لحاظ منابع طبیعی مثل جنگل و مراتع، استان غنی‌ای است و آنجا هم با دانشجویان محلی و اداره کل منابع طبیعی همکاریمان را آغاز کردیم.

چه کارهایی انجام دادید؟

به طور خلاصه می‌توانم بگویم آموزش مردم محلی برای اصلاح، حفظ و تثبیت جنگلداری سنتی در منطقه‌ی بانه روستاهای هواره خول و آمرده. آن نواحی مملو از درختان بلوط است؛ دیگر، کار روی اصلاح وضعیت معیشتی مردم تا کمتر روی جنگل‌ها و مراتع طبیعی فشار بیاورند؛ آموزش کشت گیاهان دارویی، معیشت جایگزین و زنبورداری. ساخت یک کتابخانه‌ی کوچک در روستای هواره خول که هزینه‌ی آن را بچه‌ها از جیب خودشان پرداخت کردند.

بودن در روستا و سروکله زدن با اهالی آن روستا خصوصاً بچه‌ها خیلی جالب است. از سویی برقراری ارتباط خیلی مهم است. یاد دارم روزهای اول که می‌خواستیم با روستاییان صحبت کنیم وقتی می‌پرسیدیم خب، کجا برویم بنشینیم، ما را می‌بردند روی زمین‌هاشان روی خاک و کود! می‌خواستند ببینند ما چقدر اهل ادا و اصول و خلاصه بچه شهری هستیم؟!

فاطمه در پایان گفت و گویمان اضافه کرد: «دغدغه‌های قشر دانشجو همیشه بیش‌تر از دیگران است. دولت برای هر کدام از ما طی دوران تحصیل شش میلیون تومان هزینه می‌کند. این وظیفه‌ی ماست که اگر یک قسمت از خاکمان ویران شده، آبادش کنیم. این طوری درس خواندنمان هم هدفمند می‌شود و بعد از پایان تحصیل مدرکمان را قاب دیوار نمی‌کنیم و تنها به فکر خرج کردن حقوق آخر ماه نیستیم. دانشجو یعنی کسی که کاری برای کشورش انجام بدهد».

درد آشنایان

معصومه حبیبیان، دانشجوی فیزیک شریف که از اعضای فعال شاخه‌ی دانشجویی جمعیت خیریه امام علی (ع) است. جمعیتی که در میان دانشجویان دانشگاه‌های شهر تهران حدود ۲۰۰۰ نفر عضو دارد و با کمک هم ۱۵۰ خانواده نیازمند از تهران و ورامین را تحت پوشش دارند. او می‌گوید: «شاخه‌ی دانشجویی این جمعیت از سال ۷۹ فعالیت خودش را آغاز کرد و هدفش هم رفع معضلات جامعه بود».

دید خاصی که در دانشجویان وجود دارد و پتانسیل‌هایی که در آنها نهفته، همیشه باعث پیشرفت کار و همکاری بهتر با مردم و جلب اعتماد آنان می‌شود.

چه ضرورتی دارد که دانشجویان در این قبیل فعالیت‌ها شرکت داشته باشند؟

به نظر من افراد نباید تک بُعدی فکر و زندگی کنند. تک بُعدی زیستن جلوی بروز توانمندی‌ها و خلاقیت‌های انسان را سد می‌کند.

قشر دانشجو روحیه‌ی پرسشگری دارد و باید به این روحیه پاسخ دهد. آنها هرگز فکر نمی‌کنند با رسیدگی به چند خانواده، معضلات تمام شده و همیشه به دنبال ریشه‌یابی مشکلات هستند، پس چه بهتر که در چنین برنامه‌هایی شرکت کنند. دیگر اینکه یک زمانی بالاخره دوران تحصیل تمام می‌شود و دانشجو باید به جامعه برگردد و جبران سرویس‌هایی را که از جامعه گرفته بکند، لذا بهتر است از همین دوران که روحیه‌ی بالا و انرژی بیشتری دارد آغاز کند و به بخش‌های مختلف وارد شود تا در آینده جایگاه خود را بهتر پیدا کند، با تنگناها و مشکلات اجتماعی آشنا شود و به قول معروف درد آشنای مردم شود تا اگر در آینده به شغل یا مقام مهمی رسید، درد واقعی مردم را لمس کرده باشد و از آنان فاصله نگیرد.

برای تأمین اهدافتان تاکنون چه کرده‌اید؟

طرح‌های مختلفی را اجرا کرده‌ایم که بیشترشان فرهنگی و آموزشی بوده‌اند: طرح تدریس عشق؛ معمولاً در خردادماه، به مدت ۲ هفته قبل از آغاز امتحانات

دانش آموزان، دانشجویهای عضو به مدارس مناطق محروم شهر می‌روند یا حتی به خانه‌ی دانش‌آموزان و آنها را برای امتحانات پایان سال آماده می‌کنند.

برگزاری جشنواره‌ی فرزندان مهر؛ در فرهنگسراها و دانشگاه‌ها در بخش حرفه‌ای، دانشجویی و فرزندان مهر که در قالب تئاتر، فیلم کوتاه و عکس برگزار شد و هدفش هم، هویت‌بخشی به کودکان کار و کودکان معلول بود تا آنها هم در جریان هنر قرار گیرند و حتی بچه‌های ناشنوا نیز به کار در زمینه‌ی تئاتر پرداختند.

برگزاری جشنواره‌ی اسباب‌بازی کودکان درموند در ایام نوروز.

ایجاد گروه‌های تئاتر مهر و تواشیخ معراج نور از بچه‌های خانواده‌های تحت پوشش که در برنامه‌های مختلف از آنها استفاده می‌کنیم.

اجرای طرح کوچه گردان عاشق که در ماه مبارک رمضان، اعضاء در قالب گروه‌هایی به خانواده‌های نیازمند در محلات محروم سر می‌زنند و مایحتاج یک ماه آنان را در اختیارشان قرار می‌دهند. در هر منطقه هم یک رابط داریم که در طول سال نیازهای معیشتی، درمانی، آموزشی خانواده‌ها را پیگیری می‌کند و به اطلاع می‌رساند. معمولاً دانشجویانی که آموزش‌های لازم را دیده‌اند و عضو کمیته‌ی شناسایی انجمن





برای یک بار هم که شده، همهی آنهایی که زندگی‌شان کم و بیش با مفهومی به نام «پژوهش» پیوند خورده است با این سؤال اساسی روبه‌رو می‌شوند که پژوهش به چه درد می‌خورد؟ این سؤال آغازین پژوهش است؟ پژوهش به معنای عام کلمه و پژوهش به معنای خاص کلمه، عام و خاص! حالا که مجبور به این تقسیم‌بندی شدیم ناگزیریم عام و خاص را مخصوصاً درباره‌ی پژوهش توضیح دهیم و روشن کنیم که منظورمان چیست. این اجبار هست و اساساً برای پاسخ گفتن به سؤالی که در ابتدا به عنوان سؤال اساسی هر پژوهشگر بیان شد، نیاز به توضیح داریم. منظورمان از پژوهش به معنای عام کلمه پژوهش به عنوان عملی انسانی است که می‌تواند خط سیر زندگی افراد را مشخص کند. توضیح آنکه ما می‌توانیم به عنوان یک انتخاب، یکی از دو راه دانستن و ندانستن را برگزینیم و خب! بدیهی است که انتخاب هر کدام از این راه‌ها با یک «چرا» همراه است؛ با یک «چرا» و یک «چگونه» و احیاناً یک «چه» و... کاری به بقیه‌ی آن نداریم؛ ما فقط می‌خواهیم به «چرا» پاسخ دهیم. ما انسان‌هایی که دانستن را انتخاب کرده‌ایم چرا به این انتخاب دست می‌زنیم؟ به عبارت دیگر این دانستن چه سود و منفعتی و احیاناً ضرورتی دارد؟

در معنای خاصی کلمه هم، باز همین سؤال تکرار می‌شود. منظورمان از خاص بودن این است که مثلاً وقتی کسی دانستن را انتخاب کرد و به سمت تحقیق پیش رفت، اولین سؤال هر تحقیق چرایی و ضرورت آن است.

با یک استاد دانشگاه که همراه می‌شویم، اتفاقاً این سؤال را خیلی اساسی ارزیابی می‌کند؛ او به محض شنیدن سؤال با برقی که در چشم‌هایش می‌درخشد، نگاهمان می‌کند و جوابش را در ذهن مرور می‌کند. معلوم است زیاد به این مقوله فکر کرده است؛ می‌گوید: «اوایل وقتی دست به کار پژوهشی می‌زدم اغلب این سؤال برایم پیش می‌آمد که دلیل پژوهیدن چیست و تقریباً همیشه می‌خواستم یک علت بیرونی، یک

در ستایش پژوهش



زندگی

سراسر حل مسئله است

م.ایلیا



عامل خارجی پیدا و کار پژوهش را با آن توجیه کنم. سه رویکرد را مدنظر داشتم و با خود می‌گفتم پژوهش یا برای سعادت انسان مفید است یا برای سلامت او یا این است که نه تنها مفید، بلکه زیان‌آور است. در این چارچوب برای خودم طرح و برنامه‌ای داشتم، بدون اینکه لحظه‌ای به این فکر بیفتم که گاهی پژوهش هم هدف و هم وسیله است.»



اگر در مدرسه یا دانشگاه استادی خوبی به تورتان خورده باشد حتماً با این مثال آشنا هستید. می‌خواهیم حرف استاد را توضیح دهیم و احیاناً از راه این توضیح بخشی که آغاز کرده‌ایم را بیشتر پیش ببریم و بهتر روشن کنیم. علم کشف مجهولات به وسیله‌ی معلومات است. همه با این تعریف از علم آشنا هستیم و برای مثال همیشه مجهول را در بسته‌ای قلمداد کرده‌ایم که کوشش برای معلوم کردن آن، باز کردن آن است. ما در اتفاقی حبس هستیم. در اتاق بسته است و ما کم و بیش نمی‌دانیم در پشت این در بسته چه اتفاقی در حال رخ دادن است. تلاش می‌کنیم و در را می‌کشاییم؛ با چه رویه‌رو می‌شویم؟ با یک فضای نامتناهی از دانستن؟ نه! این طور نیست. جهان پر از درهای بسته است. باز کردن یک در بسته تنها وسیله‌ای برای رساندن ما به درهای بسته‌ی دیگر است که باید باز شوند؛ درهای بسته‌ای که هر کدام باز ما را به یک سری درهای بسته‌ی دیگر می‌رساند و باز شوق گشودن آنها در ما زنده خواهد شد.

استاد می‌گوید: «زندگی همین است و جز این نیست. به قول «کارل پوپر» زندگی سراسر حل مسئله است و به قول «نیچه» چگونه می‌توان انسان بودن را تاب آورد، اگر انسان هم زمان شاعر و حل‌کننده‌ی معماهای شگفت نباشد.»

شاید با خواندن این گفته‌ها این سؤال برایتان پیش آمده باشد که چه؟ پژوهیدن خوب است، حالا چکار کنیم؟ اصلاً ضرورت طرح چنین بحث‌هایی که همه شنیده‌ایم و از فرط عادی بودن فراموششان کرده‌ایم، چه سودی دارند؟

می‌خواستیم اینها را به عنوان مقدمه بگوییم تا راه برای رسیدن به بحثی اساسی‌تر باز شود؛ تعارف نداریم؛ همه می‌دانیم که کار پژوهش در ایران با مشکلات زیادی همراه است؛ این مشکلات باعث شده‌اند که این امر به مخاطره بیفتد و نگرانی‌هایی ایجاد شود.

آنچه مسلم است، زندگی کردن در دهکده‌ی جهانی است. ما در قرن بیست و یکم زندگی می‌کنیم و کم‌کاری در چنین قرن‌ی که قرن شتاب، سرعت و تغییرات مداوم است، اصلاً قابل توجیه نیست. پژوهش در ایران با دو سری مشکل مواجه است. ما این مشکلات را در دو بخش نرم‌افزاری و سخت‌افزاری معرفی می‌کنیم. مشکلات نرم‌افزاری را مربوط به افراد و انگیزه‌های آنها برای پژوهش می‌دانیم و گرفتاری‌های سخت‌افزاری را مربوط به ابزارها و شرایطی می‌دانیم که باید بستر و زمینه‌ی پژوهش را فراهم آورند. با وجود اینکه ما در زمینه‌ی سخت‌افزاری مشکلات عدیده‌ای داریم، اما، اتفاقاً می‌خواهیم آنها را نادیده بگیریم و برای یک بار هم که شده به انگیزه‌های افراد برای پژوهش توجه کنیم. ما می‌خواهیم ببینیم که یک فرد ایرانی اگر در مقام و موقعیتی است که پژوهش جزء جدایی‌ناپذیر کار اوست، چگونه با این مقوله برخورد می‌کند؟

این سؤال هر چند سؤالی بنیادی است و نیاز به تحقیقی بزرگ و ساختارگرا دارد اما، برای پاسخ گفتن به آن حتماً راه دیگری، مثلاً مشاهده وجود دارد. به سراغ دانشگاه رفته‌ایم. دانشگاه باید محل پژوهش باشد؛ این پژوهش در سطح بالا باید توسط استادان صورت بگیرد و در سطح پایین‌تر مربوط به دانشجویان است.



«ناصر ابیطحی»، دانشجوی کارشناسی ارشد یکی از گرایش‌های جامعه‌شناسی است. او پژوهش را حداقل در سطح فلسفه‌ی پژوهش خوب می‌شناسد و از طرف دیگر به واسطه‌ی رشته‌اش با مشکلات

ذاتی پژوهش در ایران آشناست: «پژوهش در ایران، به خصوص در علوم انسانی، با مشکلات عدیده‌ی روبه‌روست. گفتم در علوم انسانی چون معتقدم علوم انسانی بیشتر جنبه‌ی پایه‌ای و زیربنایی دارد، باید اول پژوهیدن در زمینه‌ی علوم انسانی شروع شود و بعد به علوم پایه برسد. در ایران متأسفانه دانشگاه‌ها که باید امر پژوهش را بر عهده داشته باشند با رکود روبه‌رو هستند. مثلاً پایان‌نامه‌ها و ماجرایی پایان‌نامه‌های فروشی، یکی از نشانه‌های رکود و بی‌توجهی به امر پژوهش است.»

اگر در تهران زندگی کرده باشی کم و بیش گذرت به خیابان انقلاب افتاده است. در خیابان انقلاب کتابفروشی‌ها، لوازم التحریری‌ها و مغازه‌های مربوط به خدمات تایپ و تکثیر را دیده‌ای. یک نگاه به آگهی‌های تبلیغی که به در و دیوار چسبانده شده‌اند، تو را متوجه یک تبلیغ عجیب و غریب می‌کند: تایپ، تکثیر، پایان‌نامه و... در ابتدا فکر می‌کنی حتماً منظور تایپ پایان‌نامه است اما، اگر روزی کارت گیر پایان‌نامه باشد، متوجه می‌شوی که منظور تایپ پایان‌نامه نبوده، بلکه منظور فروش پایان‌نامه بوده است. برای دانشجویانی که احتیاج به پایان‌نامه دارند، این مسیر هموار شده است تا بتوانند پایان‌نامه‌ای ننویسند و برای ارائه‌ی پایان‌نامه و گرفتن مدرکشان به خرید آن متوسل شوند.

«طبیعی است که چنین پایان‌نامه‌هایی عمیق و اساسی نیستند. در واقع، در علم و تحقیق آنچه مرحله‌ی آغازین کار است چرایی تحقیق درباره‌ی موضوعی است که انتخاب می‌شود. باید مسئله‌ای پیش بیاید و این مسئله باید برای محقق واقعاً سؤال باشد تا جواب آن و راه رسیدن به آن، یک تحقیق مهم و اساسی را فراهم کند.»

می‌توان به عقب برگشت و باز مشکلات تحقیق در ایران را به دو دسته‌ی نرم‌افزاری و سخت‌افزاری تقسیم کرد. مالبی‌نجدار باره‌ی مشکلات نرم‌افزاری صحبت می‌کنیم؛ از انگیزه‌های فرد برای تحقیق، چون اگر انگیزه از بین برود تحقیقی صورت نخواهد گرفت. با این همه می‌شود در زمینه‌ی سخت‌افزاری حداقل دو نکته را یادآوری کرد: اول اینکه شرایط و موقعیت‌ها باید برای تحقیق مهیا شوند و دوم اینکه باید با افراد سودجو برخورد جدی صورت بگیرد. اینکه فروش پایان‌نامه طبیعی باشد، زشت و تأسف‌آور است. می‌شود اقداماتی انجام داد و با افراد سودجو برخورد کرد که اینها همه منوط به پرسیدن و بعد پاسخ دادن



به این پرسش است که «آیا وضعیت ما در تحقیق مناسب شأن یک ایرانی هست یا نیست؟» راضی شدن، اولین گام انحطاط است. اگر باید در همه چیز قناعت کرد، در زمینه‌ی دانش هم قناعت جایز است؟ نه! در زمینه‌ی تحقیق و پژوهش باید حریص بود. و حریص بودن در این زمینه با نهادینه کردن این جمله در ذهن و وجود پدید می‌آید که «زندگی سراسر حل مسئله است.»



درست‌ها را بشمریم

و جبهه سیف‌پور



سخت می‌گیر د جهان بر مردمان سخت گیر!

لئوبوسکالیا

ترجمه: لادن خضری

من زیاد سفر می‌کنم و واقعاً عاشق فرودگاه‌ها هستم. بعضی‌ها از آن بیزارند. من عاشق فرودگاه هستم، چون در آنجا بیشتر از هر جای دیگری در دنیای من رفتار آدم‌ها، چیز یاد می‌گیرم. از من می‌شنوید مردم را حسابی تماشا کنید! وقتی در سالن فرودگاه نشستاید، مدام به تابلوی هواپیماهایی که دارند پرواز می‌کنند، نگاه نکنید. به همه‌ی اتفاقات ریز و درشتی که در فرودگاه روی می‌دهند، نگاه کنید؛ اینها جریان پویای زندگی هستند.

وقتی سوار هواپیما شدم، جوانکی کنار دستم نشسته بود که ظاهرش نشان می‌داد همه چیز دارد. داشت به دانشگاهی در کلرادو می‌رفت. شروع کرد به حرف زدن و هر کلمه را یک در میان می‌گفت: «هن» و «مرا» «من این را دوست ندارم». «مدرسه مال جوجه‌هاست»، «دنیا نکت است» و... من چون یک مشاور خوش اخلاق و ملایم و نازنین هستم، بالاخره گفتم: «بسه! اصلاً حالیت هست توی این هفتصد هشتصد کیلومتر راهی که آمده‌ایم، چند بار من، من کرده‌ای؟ پس ما چی؟» چپ چپ نگاهم کرد و پرسید: «اصلاً تو کی هستی؟»

برخلاف این ماجرا، یک بار در فرودگاه «لوهیرا» ی ژاپن گیر افتادم. برف سنگینی آمده بود. وقتی می‌گویم برف سنگین، یعنی که دوشنبانه روز تمام برف بارید. هواپیمای ما آخرین هواپیمایی بود که به آن اجازه ی فرود دادند. بعد اعلام کردند که دیگر، پروازی نیست، حتی راه‌های خروج از فرودگاه هم بسته است و ما نمی‌توانیم از آنجا بجم بخوریم. کولاک داشت غوغا می‌کرد. آنها به ما گفتند هر غذایی که بخواهیم بخوریم، مجانی است و بوفه هم بیست و چهار ساعته باز است. بهتر از این چیزی هست؟ اما آدم‌هایی که با عقیده‌ی من موافق بودند، تعدادشان به اندازه‌ی انگشتان دست هم نبود. همه راه افتاده بودند و سر مهماندارها جیغ می‌کشیدند و می‌گفتند: «ما رو از این فرودگاه ببرین بیرون! من باید الان توی سین سینتانی باشم!» ولی من قشنگ می‌توانستم توی صورتهایشان بخوانم که: «پسر! راستش رو بخواهی می‌خوام سر به تن سین سینتانی نباشه!»

بر خلاف آنهایی که داد و بیداد راه انداخته بودند و می‌خواستند همان موقع از فرودگاه بروند، خانم ماهی راه افتاده بود و به خانم‌های بچه‌دار می‌گفت: «بگذارید بچه‌هایتان را برایتان نگه دارم. من همیشه دلم می‌خواست به مربی مهد کودک باشم و قصد دارم یک مهد کودک راه بیندازم. سرشان را با یک قصه گرم می‌کنم و شما در این فاصله بروید و یک چیزی بخورید.»

باید در آن فرودگاه بودید و آن زن را می‌دیدید که نشسته بود و همه‌ی بچه‌ها دورش جمع شده بودند و او داشت برایشان قصه می‌گفت. موقعیت برای او هم مثل بقیه بود. برف و بوران برای او هم آمده بود پس چه فرقی بین او و آن مردم وجود داشت که یکی جیغ می‌زد و فریاد راه انداخته بود و دیگری مهد کودک درست کرده بود؟ فقط انتخابشان فرق می‌کرد. همین! یک انتخاب شخصی، محشر، شگفت‌انگیز و معجزه‌آسا. اینکه تو را بشناسم و بخواهم کمکت کنم محشر است، چون شادمانی من هم از این راه میسر می‌شود. شما می‌دانید که در بخشش و بخشیدن، همیشه آسیب زیادی وجود دارد. بعضی از شماها این را با پوست و گوشت خودتان تجربه کرده‌اید، ولی در موقعیتی که تعریفش را کردم، بخشیدن چقدر قشنگ است. شریک شدن چقدر ماه است، چون بهترین چیزی را که دارید، می‌دهید؛ یعنی محبت بدون چشمداشت! سخت نگیرید، نه به خودتان، نه به بقیه. زندگی را هر جوری بپذیرید، می‌گذرد و خیلی وقت‌ها، خیلی چیزها اصلاً اختیارتان دست ما نیست و چقدر عالی است که نیست، چون اگر بود، چه می‌شد!

راستش را بخواهید من خیلی مدرسه رفتن را دوست نداشتم، چون در آنجا کسی عادت نداشت زیر لغت‌هایی که درست نوشته‌ای خط بکشد و بالایش بنویسد: «باریکلا! تو امروز ۹۹۹۹ لغت را درست نوشتی.» اما امان از وقتی که بین ده هزار لغت، یکی را غلط می‌نوشتی. فوراً با خودکار قرمز، زیرش خط می‌کشیدند و «تابلدی» تو را توی سرت می‌زدند و اگر این غلط‌ها می‌شد بیست تا، یک عدد صفر دو گوش، نصیبت می‌شد و کل دانسته‌های تو می‌رفت زیر سؤال. خدا رحمت کند بزرگ‌ترهای حکیم ما را. یک وقت‌هایی با سه چهار کلمه، مفاهیمی را منتقل می‌کردند که با یک کتاب نمی‌شد این کار را کرد. مادر بزرگ‌ها می‌گفتند: «یادتان باشد که با عسل، می‌شود بیشتر از سرکه مگس گرفت.» پس ما چرا همیشه دنبال سرکه هستیم؟ دائماً بچه‌ای که هنوز دست چپ و راستش را بلد نیست، این سؤال سخت: «می‌خواهی چه کاره بشی؟» را می‌پرسیم، یا پدر از آن: «می‌خواهی توی زندگی چه کار کنی؟» و اتفاقاً این حرف‌ها را از سر دلسوزی هم می‌زنیم. اما واقعیت این است که یادگیری فقط با شادمانی و لذت، ممکن است و اگر انسان، چیزی را قرار است یاد بگیرد که دوست نداشته باشد، گیریم که به یاد گرفتن تظاهر هم بکند، به محض اینکه اجبار و اکراه را حذف کنیم، تظاهر به یادگیری هم خاتمه می‌یابد. به همین دلیل است که ما معمولاً چیزهایی را خوب یاد می‌گیریم و بعدها هم در زندگی از آنها استفاده می‌کنیم که در اوقات فراغت و به دور از اجبار و تحکم و با میل خود خوانده‌ایم.

در حقیقت، مدرسه باید کانون همدلی، محبت و به ویژه امنیت خاطر باشد تا یادگیری عمیق و کارآمد ممکن شود. هنگامی که شاگردان به جای لذت بردن از یادگیری، دائماً از هراس نمره و کارنامه به خود می‌لرزند، بدیهی است که حاصل کار عدم اعتماد به نفس است و ترس از ریسک کردن. نظام نمره و کارنامه، نه تنها انسان را نسبت به توانایی‌های خودش بی‌اعتماد می‌کند، بلکه او را برای پیدا کردن نقطه ضعف‌های دیگران آموزش می‌دهد و به همین دلیل است که ما ظاهر را بزرگ می‌شویم اما، خلق و خویی را که در مدرسه، خانواده و اجتماع، در دوران کودکی و نوجوانی به دست می‌آوریم، از دست نمی‌دهیم و آن هم انگشت گذاشتن بر اشتباه‌های دیگران و غفلت از توانایی‌ها و حسن‌های آنهاست.

پیدا کردن عیب و لقب دادن به یکدیگر و تمسخر و کنایه زدن، ظاهراً به شکل یکی از ویژگی‌های ثابت ما درآمده و زندگی را به کام خودمان و دیگران، تلخ کرده‌ایم. دیگر از دوستی‌های چندین و چند ساله در میان جوانان ما خبری نیست. با کوچک‌ترین دلخوری، از هم جدا می‌شویم و رفیق برایمان حکم ظروف یک بار مصرف را پیدا کرده است. از اینکه به یکدیگر بگوییم که چقدر زیباتر، بهتر و موفق‌تر شده‌ایم، می‌ترسیم. یک جور بُخل عجیب گریبان ما را گرفته؛ گمان می‌کنیم اگر دیگران موفق باشند، جای ما را تنگ می‌کنند و یا دامن می‌رود که اگر حتی کوچک‌ترین حشره هم در نظام هستی حضور نداشته باشد، یک جای قضیه می‌لنگد و «دنیا» چیزی کم دارد. این همان عیب‌هایی است که غرب در فردیت‌گرایی و خودبینی خود تجربه کرد و به بن‌بست رسید و ما، متأسفانه کور کورانه تقلید می‌کنیم و راهی را که دیگران رفتند و درماندند، به شکلی ناقص‌تر، در پیش گرفته‌ایم.

دین ما، دینی جمعی است. حتی تعبیری که در عبادات خود به کار می‌بریم، جمعی هستند. ما در آیین خود، به صورت «جمع» است که معنا پیدا می‌کنیم و بنابراین «دسته جمعی» او را می‌پرستیم و «دسته جمعی» از او یاری می‌خواهیم. باور کنیم که خوشبختی «من» هابی معنی است و شادمانی «فقط» زمانی معنا



پیدا می‌کند که «همه» شاد باشند. باور کنیم که اگر در میان همسایگان ما کسی شبی گرسنه بخوابد، بهترین غذای دنیا نیز برای ما لذت‌بخش نخواهد بود. باور کنیم که موفقیت، شادمانی، سعادت، زیبایی و طراوت دیگران، زندگی ما را رقم می‌زند و نشستن در کاخی با شکوه و باغی پر از گل، در میان شهری که مردمانش فقیرند و بینوا که ناله‌شان گوش فلک را کر کرده است به هیچ کاخ‌نشینی لذت حقیقی، عمیق و دائمی نداده است.

یکدیگر را دریابیم؛ به یکدیگر دل و جرئت بدهیم. دست‌هایمان را در هم گره کنیم و وسعت و برکت «ما بودن» را دریابیم.

«نه» آخر خط است. وقتی می گویند «نه»، همه‌ی درها و پنجره‌ها را می‌بندید و توی نارگیل گیر می‌افتید. اگر طاقت «بله» گفتن ندارید و این کلمه، شما را به حد مرگ می‌ترساند، دست کم کلمه‌ی «شاید» را امتحان کنید

دکتر نوبوسکالیا

زندگی در یک نارگیل

ترجمه: زهرارضایی

می‌گفت: «در تمام عمرم در یک نارگیل زندگی کرده‌ام.» واقعاً که برای زندگی جای جالبی نباید باشد! ادامه داد: «مخصوصاً صبح‌ها وقتی می‌خواستم ورزش صبحگاهی کنم، بدجوری تنگ و تاریک بود اما، چیزی که بیشتر از همه آرام می‌داد، این بود که برای تماس با مردم بیرون، راهی نداشتم. اگر یکی که بیرون بود، تصادفاً نارگیل را پیدا نمی‌کرد و آن را نمی‌شکست، محکوم بودم همه‌ی عمرم را در یک نارگیل بگذرانم و شاید حتی همان جا هم می‌مردم. و من در آن نارگیل مُردم. چندین سال گذشت و بعد، مردم بدن می‌چاله و چروکیده‌ی مرا داخل نارگیل پیدا کردند و گفتند: «سباب خجالت! شاید اگر زودتر پیدایش می‌کردیم، نجاتش می‌دادیم. از کجا معلوم که خیلی‌ها مثل او گیر نیفتاده باشند.» و راه افتادند و هر نارگیلی را که به دستشان رسید، شکستند، ولی فایده نداشت؛ معنی نداشت. اتلاف وقت بود. آدم دیوانه‌ای که نارگیل را برای زندگی انتخاب می‌کند، یک در میلیون است. خب! وقتی این قضیه پیش آمد، من رویم نشد به آنها بگویم که یک برادر ناتنی دارم که توی بلوط زندگی می‌کند!» اگر از من بپرسید ابداً لطفی ندارد که توی نارگیل زندگی کنیم. توی بلوط زندگی کردن هم خیلی تعریف ندارد. همین دنیایی که

توی آن هستیم، هزار جور شکر دارد. خیلی چیزهای جالبی توی این دنیا هستند که باید حس کنیم، آرزو کنیم، آنها را هدف خود قرار دهیم و به دستشان بیاوریم. یادتان نرود که شما یک هدیه‌ی معرکه‌اید. مهم‌تر از همه اینکه مال خودتانید! از روز اول قرار نبوده توی یک نارگیل یا بلوط زندگی کنید. بزرگ‌ترین گناه این است که خودتان را مجبور به نوعی زندگی کنید که خیلی کمتر از شأن شماست. بیایید دست از ساز و برگ‌های ضد خود بردارید. تا حالا چند دفعه از خودتان شنیده‌اید که «من هیچی نیستم.» اگر فکر کنید چیزی نیستید، چیزی هم نمی‌شوید.

مادرم هر شب مرا گوشه‌ای می‌کشید و می‌گفت: «پسر جان! بالاخره تو یک روز مرد بزرگی می‌شوی.» با تعجب و اشتیاق نگاهش می‌کردم و می‌پرسیدم: «راستی؟» او با قاطعیت تمام می‌گفت: «حالا صبر کن تا ببینی» و این کار را با همه‌ی خواهر و برادرهایم می‌کرد.

خدا می‌داند چقدر دلم می‌گیرد که یک وقت توی فروشگاه‌ی، جایی با مادری برخورد کنم که دست بچه‌ی کوچکش را گرفته و دارد به همسایه‌اش می‌گوید: «این همون خنکه است اما، از خواهرش چی بگم؟ نابغه است.» این جور مادرها طوری حرف می‌زنند انگار که بچه کر است.

تازه خیال می‌کنند که پیشگویی‌هایشان تمام و کمال است و مو، لای درز آنها نمی‌رود، آن بچه می‌شود. چه چیزی را؟ این را که خنک است. شما همانی می‌شوید که باور دارید. من همیشه در خانه‌مان این حرف را می‌شنیدم: «منظورت چیه که نمی‌شه؟ برو بیرون و تلاشت رو بکن، اگر نشد بعد، یه فکری می‌کنیم.» و ما هر جور که بود بالاخره راهش را پیدا می‌کردیم. هنوز هم همین‌طور است. گاهی به من برنامه‌هایی را می‌دهند که اگر زورم به اندازه‌ی فیل هم بود، نمی‌توانستم انجامشان بدهم، ولی بارها خودم را امتحان کرده و دیده‌ام که اتفاقاً درست در مواقعی که دیگران تصور می‌کنند از پس کاری بر نمی‌آیم، موقع فتح و پیروزی من است. این جور موقع‌ها، با اینکه دل توی دلم نیست، سرم را بالا می‌گیرم و می‌پرسم: «یعنی چه که می‌گین نمی‌شه؟»

«من نمی‌توانم»، یک کوچی بن‌بست است و ما اگر دلمان برای برای تو دهنی بابا تنگ شده بود، به خودمان جرئت می‌دادیم و می‌گفتیم: «نمی‌تونم» و بعد معلوم بود که چه بلایی سرمان می‌آید.

من عاشق کلمه‌ی «بله» هستم. تا حالا فکرش را کرده‌اید که این کلمه چقدر زیباست؟! گاهی اوقات از آدم‌های پرسم: «قشنگ‌ترین کلمه در زبان چیست؟» از نظر من که آن کلمه، «بله» است. حتی می‌شود آن را کشید و گفت: «بِعه...له!»

«نه» آخر خط است. وقتی می‌گویند «نه»، همه‌ی درها و پنجره‌ها را می‌بندید و توی نارگیل گیر می‌افتید. اگر طاقت «بله» گفتن ندارید و این کلمه، شما را به حد مرگ می‌ترساند، دست کم کلمه‌ی «شاید» را امتحان کنید. لاقلاً با کلمه «شاید»، فرصتی باقی می‌ماند، شانسی باقی می‌ماند! ولی «نمی‌توانم» غم‌انگیز است. از آن بدتر، جمله‌ی «همین است که هست. دیگر نمی‌شود کاریش کرد.» راستش را بخواهید همین که هست، درست نیست و همیشه می‌شود کاریش کرد. به سراغش بروید و امتحانش کنید.



تا به امروز گسترش شرکت و انتخاب علی نیا به عنوان کارآفرین نمونه در سال ۸۵ بوده است، هر چند به گفته ی یکی از دوستان علی نیا، از دل همین شرکت هم چند شرکت تا کنون به وجود آمده است.

گفتگو با علی نیا بسیار سخت پیش رفت، چرا که معتقد بود باید به جای حرف زدن کار کرد، ولی همین سؤال و جوابها هم خالی از لطف نبود.

❖ کارتان را در این حوزه از کی شروع کردید؟

- از سال ۷۹ در حوزه ی نرم افزارهای آنلاین و تحت وب شروع کردیم.

❖ گروه اولیه چند نفر بودید؟

- ۲ - ۳ نفر

❖ و الان گروه شما چند نفره است؟

- حدوداً ۲۰ نفر

❖ معتقد به کار گروهی هستید؟

- طبیعت حوزه ی نرم افزار می طلبد که گروهی کار کرد، در ابتدا این گروهها کوچک است و باید یک پورسانت مالی باشد تا تبدیل به گروه بزرگ شود.

❖ اگر بخواهیم در شرکت شما سایز بندی کنیم، شما در چه مرتبه ای قرار دارید؟

- فکر می کنم یک شرکت با سایز بین کوچک تا متوسط از لحاظ تعداد نیرو باشیم.

❖ پس چه چیزی باعث شد تا به عنوان کارآفرین نمونه انتخاب شوید؟

- دقیقاً نمی دانم، از آنها که انتخاب کرده اند بپرسید.

❖ در حوزه ی کارتان چه مشکلاتی دارید؟

- دو مدل مشکل داریم، یکی صنفی و دیگری بحث کلی کسب و کار؛ در بعد مشکلات صنفی هم مهم ترین مشکل ما از یک طرف نبود قانون کپی رایت است و از طرف دیگر نحوه ی مدیریت پروژه های نرم افزاری توسط دولت.

❖ در بعد اقتصادی چطور؟

- در شرکت هایی مانند شرکت ما بیشتر هزینه ها صرف منابع انسانی می شود، ضمن این که اگر بتوانند برای ما مکان را فراهم کنند با اعطای وام های درازمدت، بسیاری از شرکت ها می توانند به فعالیتشان ادامه بدهند، در مورد وام هایی هم که بانک ها می دهند، واقعا اخذ تسهیلات یک هفت خوان مفصل است.

اگر بحث جا برای شرکت هایی که جوان ها متولیشان هستند حل شود، حداقل اینها می آیند و یکی دو سال شانس خودشان را امتحان می کنند.

❖ به کپی رایت اشاره کردید، اگر از فردا کپی رایت لحاظ شود خیلی ها ناراحت می شوند مثلاً مصرف کنندگان و برخی خوشحال می شوند مثل تولید کنندگان؟

- آن کسی که خوشحال است و به دلیل نبود کپی رایت راضی است، توجه ندارد که دارد هزینه ی پنهان می دهد؛ چرا که نرم افزاری که استفاده می کند، فاقد پشتیبانی است

❖ لحاظ کپی رایت برای خودتان مشکل ایجاد نمی کند؟

- مطمئناً شوکی ایجاد می کند، ولی خب می شود پا شد و دوباره حرکت کرد.

❖ وضعیت کار نرم افزاری در کشورمان چگونه است؟

- ببینید در همه جا حتی یک نوع راه رفتن خاص را هم ثبت می کنند، مثلاً در المپیک ۲۰۰۸ چین عروسک هایی به عنوان نماد معرفی می شدند که در واقع شخصیت های کارتون فیلمی آمریکایی هستند و بابت آن هم جریمه پرداخت شد؛ ولی در کشور ما بحث کپی رایت اصلاً رعایت نمی شود و یک گروه یا شرکت



گفتگو با کارآفرین نمونه جوان علی اصغر علی نیا

این گروه پر تلاش

سید جواد حسینی نصر

تلاش، تلاش و باز هم تلاش، این رمز موفقیت بسیاری از جوانان کشورمان است که تلاش هایشان جایی به چشم می آید و در ذهن می ماند و ثبت می شود. در شرکت که به رویمان باز شد، موجی از تلاش و فعالیت و کوشش مقابلمان بود، گروهی جوان که هر کدام مقابل کامپیوترهایشان نشسته بودند و کار می کردند، مدیر این گروه جوان هم کسی نبود جز علی اصغر علی نیا که دوستانش را در قالب شرکت گسترش دنیای مجازی گرد هم آورده تا در حوزه ی نرم افزاری فعالیت کنند.

او متولد سال ۱۳۵۰ و کارشناس نرم افزار از دانشگاه صنعتی شریف است، کارش را از سال ۷۹ و با یک گروه کوچک شروع کرده و تلاش این گروه کوچک



- نه، یک فیلمبردار در جبهه به یک نوجوان می‌رسد و می‌گوید اگر پیامی برای مردم داری بگو، نوجوان هم جواب می‌دهد: من کوچکتر از آن هستم که برای مردم پیام داشته باشم ولی... بعد شروع می‌کند یک پیام طولانی گفتن، حالا حکایت ماست.

*** پس پیام طولانی تان را بفرمایید؟**
- متشکرم.



روی یک نرم‌افزار کلی کار می‌کنند ولی به راحتی همه ی زحمتهای آنها به باد می‌رود.

*** فکر می‌کنید این رشته در ایران قابلیت توسعه دارد؟**

- بله، توسعه دانش نرم‌افزاری یعنی توسعه دولت الکترونیک. بنابراین راه درازی در پیش داریم.

*** دولت الکترونیک چند سالی است که بدجور سرزبان‌ها افتاده، فکر می‌کنید در کشورمان چند درصد پیش رفته؟**

- عنوان درصد نیاز به ارزیابی بالایی دارد، حتی خوب یا بد بودن آن هم یک بحث جدی است، همین کارت سوخت مزایای زیادی دارد، شما اگر کارت عابر بانک ... را داشته باشید، می‌توانید از طریق کارت سوخت پول بنزینتان را پرداخت کنید، خریدتان را انجام بدهید و حتی بلیط هواپیما و قطار رزرو کنید، این خودش یکی از نمادهای دولت الکترونیک است.

*** مهم‌ترین محصولاتی که تولید کرده‌اید؟**

- سیستم مدیریت محتوی که در بیش از ۱۰۰ پروژه در حال استفاده است، راهاندازی سایتی با عنوان ۲۱۳۰۱۷ که وب سایتی تخصصی را با حول و حوش قیمتی ۲۰۰ هزار تومان راهاندازی میکند، موتور جستجوی فارسی با عنوان begardim.com، نرم‌افزار مخصوص ارسال sms و راهاندازی پورتال برای تعدادی از وزارتخانه‌ها از جمله کارهای شاخص ما بوده.

*** کارفرماها، کار جوانان را باور میکنند؟**

- در هر کاری باید سلیقه ی کارفرما رعایت شود؛ ولی یکی از خصوصیات کار نرم‌افزاری این است که کار یک چرخه حیات دارد و باید این چرخه سپری شود، در هر کاری اگر بشود تعجیل کرد ولی در کار نرم‌افزاری نمیشود و باید کار به صورت کامل عرضه شود، متأسفانه در سازمانها حوصله ی کامل به خرج نمیرود که این مشکلاتی به بار می‌آورد.

*** شما در چه جشنواره‌های با عنوان کارآفرین برتر شناخته شدید؟**

- در اولین جشنواره دو سالانه کارآفرینان شاهد و ایثارگر

*** پس شما ایثارگر هم هستید؟**

- بله در عملیات نصر ۴ در سال ۶۶ جانباز شده‌ام.

*** انتظارش را داشتید که کارآفرین نمونه معرفی شوید؟**

- چه بگویم شاید از نظر لیست بیمه‌ای که پرداخت میکنم، کارآفرین نمونه باشم.

*** یعنی فکر میکنید فقط کمیت مهم است؟**

- نه ولی خب دوستان تلاش میکنند که کیفیت را هم مد نظر داشته باشند.

*** دوره اول چه نواقصی داشت که باید در دوره بعدی بر طرف شود؟**

- باید ببینیم این تشکیلات با چه هدفی تشکیل شده است، به نظر میرسد که محیطی ایجاد شده برای ارتباط بیشتر فعالان این حوزه ضمن این که با تقدیر و تشکر از آنها به نوعی آنها را دلگرم کنند، اگر با این دید این تشکیلات ایجاد شده خوب است ولی باید به این مسئله هم توجه کنیم که اطلاعاتی که از فعالان حوزه‌های مختلف گرفته میشود، باید دقیق و طبقه‌بندی باشند؛ ضمن این که این نمایشگاه هیچ انگیزه ی اقتصادی برای ما ندارد.

*** از چه لحاظ؟**

از این لحاظ که بازدید کننده ی تخصصی حوزه ی خودمان را نداشتیم؛ مثلاً برای ما شاید اقتصادیتر این باشد که در الکامپ شرکت کنیم تا در جشنواره‌های که از تولید کننده صندلی تا تولید کشاورزی در آن حضور دارند و بازدید کنند هاش هم مسئولان باشند، ضمن این که یک هفته حضور در جشنواره وقت زیادی از ما میگیرد.

*** یعنی فکر میکنید این جشنواره علاوه بر بازدید مسئولان میتواند به نوعی محیطی برای بازاریابی محصولات متفاوت باشد؟**

- بله.

*** نمیتوانید از ظرفیتهای بنیاد یا ادارات و وزارتخانه‌های دیگر در حاشیه ی همین جشنواره برای کارهای مشترک استفاده کنید؟**

- چرا، همین الان پروژه‌های مشترک زیادی داریم، دوستان در بنیاد زحمت زیادی کشیده‌اند و میکشند ولی کاهش برخی هزینه‌ها، جای دیگری مانند الکامپ صرف شود.

*** صحبت خاصی اگر باقی مانده؟**

● برخی سایت‌های راه‌اندازی شده

پایگاه اطلاع رسانی فرهنگی شاهد Navideshahed.com

پایگاه اطلاع رسانی قربانیان ترور terror-victims.com

معاونت آموزش قوه قضائیه

آژانس خبرنگاران تکنولوژی ایران

شبکه آزمایشگاههای نانو ایران

انجمن نانو تکنولوژی ایران

بنیاد خدمات علمی ایرانیان

فرهنگسرای پایداری

دفتر همکاریهای فن آوری ریاست جمهوری

توسعه فناوری صنعت نفت ایران

مؤسسه توسعه فناوری نخبگان

همایش کانونهای تفکر و دولت نهم

● مشاور، مدیریت، نظارت و مشاوره پروژه کارت هوشمند

مدیریت فاز یک مطالعاتی

ناظر مدلسازی فرآیندهای پروژه

مدیریت و نظارت بر فاز اول تست و ارزیابی

مشاور و عضو شورای راهبردی ویژه

● خدمات

سرویس موتور جستجوی هوشمند فارس

سرویس احراز هویت مرکزی

سرویس پشتیبانی و به روز رسانی وبسایتها

تیم مدیریت محتوا

راهاندازی پورتال سازمانی

● نرم‌افزار

نرم‌افزار خدمات آنلاین کدینک ملی ایران

نرم‌افزار جامع عملیاتی عمره در سال ۸۳

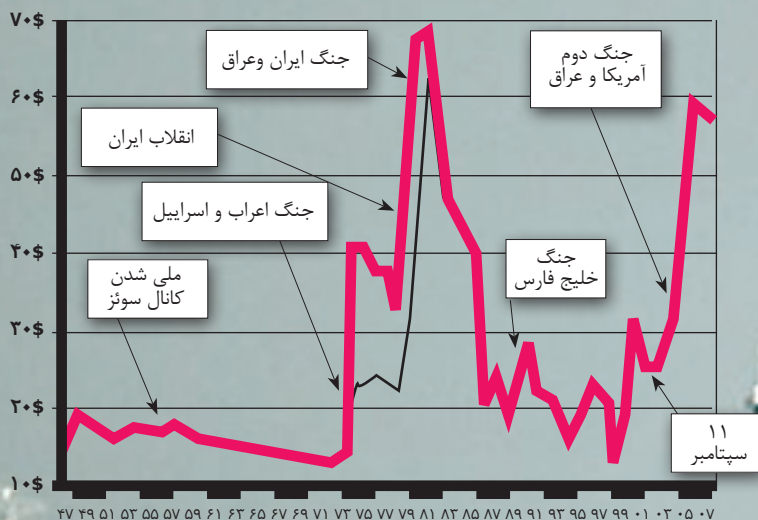
نرم‌افزار ارزشیابی آموزشی (آنلاین و آفلاین

قوهقضائیه)

نرم‌افزار مدیریت اسناد و

مدارکسازمانی





نمودار مهمترین حوادث تاثیرگذار در قیمت نفت در فاصله ۱۹۴۷-۲۰۰۷

چه کسی جلوی نفت را می گیرد؟

اوایل شهریور ماه اگر جایی عنوان می کردید که نفت به زودی قیمت ۹۰ دلار به ازای هر بشکه را رد خواهد کرد، به شما چپ چپ نگاه می کردند و شاید هیچ کس به حرفها توجهی نمی کرد. چرا که در بدترین شرایط - برای مصرف کنندگان - و در ۲۳ تیرماه به دنبال ناآرامی در دلتای نیجر، جایی که عمده ذخایر نفت آفریقا و نیجریه در آن واقع است موجب شد تا قیمت نفت به ۷۷ دلار برسد.

همین مسئله موجب شد تا در ماه سپتامبر - شهریور ماه - اعضای اپک برای کنترل قیمت نفت ۵۰۰ هزار بشکه در روز به ظرفیت صادراتشان بیفزایند. اقدامی که نتیجه عکس داد، چرا که حوادث غیرقابل پیش بینی زیادی چشم انتظار تولیدکنندگان و مصرف کنندگان نفت بود، بروز طوفان اومبرتو در آمریکا باعث قطع برق در ۳ پالایشگاه عمده ایالت تگزاس و به دنبال آن قطع تولید شد، ضمن این که کاهش ذخایر بنزین و نفت خام دنیا در آستانه پاییز موجب شد تا قیمت نفت اولین سنگر یعنی ۸۰ دلار را در ۲۲ شهریور فتح کند.

باز هم خیلی ها فکر می کردند که جای هیچ گونه نگرانی نیست، اما برخلاف این پیش بینی، همراه مصادف بود با بالا کشیدن نمودارهای قیمت نفت. دلیل آن هم چند مسئله بود: ادامه ی درگیری ها در دلتای نیجر و فعالیت گروهی با نام «جنبش رهایی بخش دلتای نیجر». تنش در روابط ایران و غرب و مهم تر از همه پخش در مرزهای ترکیه و عراق ۵ مهرماه نفت ۸۲/۸۸، ۶ مهرماه ۸۳ دلار، ۲۰ مهرماه ۸۴/۵ و ۲۴ مهرماه ۸۷/۸۹؛ اما ضربه ی نهایی برای عبور از مرز ۸۰ دلاری و ورود به دروازه ی نفت ۹۰ دلاری در ۲۶ مهرماه وارد شد که آن هم با ثبت قیمت ۸۹/۴۷ دلار برای هر بشکه نفت وست تگزاس در بازارهای نیویورک همراه بود.

دلهره های به جان اروپا، آمریکا و آسیای جنوب شرقی افتاده بود، کشورهایی که واردکننده و مصرف کننده ی عمده ی نفت جهان هستند تا با گام هایی لرزان وارد ماه آبان ماه شوند، ماهی که کابوس آنها یعنی حرکت خزنده ی قیمت نفت به سمت عدد رویایی ۱۰۰ دلار آغاز شد. کارشناسان خوش بین، انتظار سقوط ناگهانی قیمت ها را می کشیدند و معتقد بودند که رقم و قیمت فعلی نفت واقعی نیست و این ناشی از معاملات کاغذی نفت است، اما عده ای دیگر علاوه بر مسائل سیاسی جهان با واقع بینی افزایش قیمت نفت را علاوه بر مسائل سیاسی و مسئله ی تراز عرضه و تقاضا به عاملی

سبک یا سنگین؛ مسئله این است؟

تقسیم بندی نفت به سبک یا سنگین و همچنین شیرین یا ترش به دلیل مسائل کیفی گونه های نفتی در کشورهای مختلف، تقسیم بندی ای است که هم قیمت و هم میزان تقاضا را تعیین می کند. نفت خام با ویسکوزیته ی بالا، وزن مخصوص بالا و غیر روان به نفت سنگین معروف است؛ نفتی که چگالی بالاتری دارد، ضمن اینکه نسبت هیدروژن به کربن در نفت سنگین کمتر از نفت سبک است.

نفت سنگین در صدد بیشتری آسفالتین، سولفور، نیتروژن، فلزات سنگین و اسید دارد و به همین دلیل و در مقایسه با نفت سبک نیازمند مراحل پالایشی بیشتری است، برای مثال مثال نفت وست تگزاس با ۲۴ درصد سولفور، نفت سبک محسوب می شود و نفت برنت با ۳۷ درصد سولفور با وجود اینکه باز هم نفت سبک محسوب می شود، ولی یکی دو دلار از نفت وست تگزاس ارزان تر است.

عمده ذخایر نفتی کشورهایمان و دنیا را نفت سنگین تشکیل می دهد و با نزدیک شدن به زمان پایان ذخایر نفت سبک دنیا در چند دهه ی آینده شاهد خواهیم بود که پالایشگاه ها تنها مجبور به استفاده از این گونه ی نفتی خواهند بود.



چه نفتی در سبد دارید؟

تفکیک نفت‌های گوناگون دنیا بر اساس سبدهای نفتی صورت می‌گیرد تا به این ترتیب سبدهای شاخص نفتی به عنوان قیمت پایه برای سایر گونه‌های نفت شناخته شوند. در حال حاضر، بیش از ۱۶۰ نوع نفت خام وجود دارد که کیفیت آنها و میزان نفوذشان میان پالایشگاه‌های دنیا تعیین کننده قیمت آنهاست. با وجود گونه‌های مختلف نفتی، نام سه سبد مهم و تأثیرگذار بیش از همه به گوش ما آشناست که عبارتند از: نفت وست تگزاس، نفت برنت دریای شمال و سبد نفتی اوپک.

وست تگزاس اینترمدیت (WTI)

با کیفیتترین نفت جهان که همواره بالاترین قیمت را به خود اختصاص داده است. این گونه‌ی نفتی از چاههای نفت تگزاس آمریکا استخراج میشود و به دلیل وجود تنها ۲۴ درصد سولفور، به عنوان یک نفت فوق‌العاده سبک و مناسب برای تبدیل شدن به بنزین شناخته شده است.

سبک بودن این نفت و نزدیکی به پالایشگاههای فراوان آمریکا موجب شده تا یک نفت ایده‌آل به حساب بیاید و به طور متوسط یکی دو دلار از نفت برنت و حدود ۶ دلار از سبد نفتی اوپک گرانتر باشد. البته خود این اختلاف قیمت هم، بسته به شرایط و مناسبات سیاسی جهان باز در حال نوسان است.

نفت برنت دریای شمال

نفت برنت از ۱۵ نفت خام مختلف در حوزه‌های برنت (Brent) و نینیان (Ninian) تشکیل شده است؛ حوزه‌های که در دریای شمال واقع در شمال اروپا و بین انگلستان و نروژ واقع شده است.

نفت برنت با ۳۷ درصد سولفوری که باعث شده تا برنت یک نفت سبک و شیرین محسوب شود. هر چند از نفت وست‌تگزاس سبکتر نیست، اینگونه‌ی نفتی به دلیل نزدیکی به بازار اروپا و آفریقا خواهان زیادی دارد و بیشتر برای تولید بنزین و فرآورده‌های صنعتی و پتروشیمی به کار میرود.

نفت دریای برنت به طور میانگین یکی دو دلار از وست‌تگزاس ارزانتر و چهار پنج دلار از سبد نفتی اوپک گرانتر است.

سبد نفتی اوپک

سبد نفتی اوپک به دو دوره‌ی زمانی تقسیم میشود؛ چون از اول ژانویه ۱۹۸۷ تا ۱۵ ژوئن ۲۰۰۵ سبد نفتی اوپک شامل هفت گونه‌ی نفتی بود که حتی شامل نفت خام مکزیک به عنوان یک کشور غیر عضو اوپک هم بود؛ هفت گونه‌ای که تا سال ۲۰۰۵ سبد نفتی اوپک را تشکیل میدادند عبارت بودند از:

نفت سبک عرب (Arab Light) عربستان سعودی، نفت سبک بونی (Bonuy Light)، لیبی، نفت فاتح (Fateh) دبی، نفت ایستموس (Isthmus) مکزیک، نفت میناس (Minas) اندونزی، نفت ساهاران بلند (Saharan Blend) الجزایر و نفت سبک جواناتیا (Tia Juana Light) ونزوئلا.

اما در سال ۲۰۰۵ ترکیب سبد نفتی اوپک دچار تغییر شد و با تغییراتی ۱۱ نفت خام تولید شده در اوپک این سبد نفتی را تشکیل دادند که عبارتند از:

ساهاران بلند (Saharan Blend) الجزایر، میناس (Minas) اندونزی، سنگین ایران (Iran Heavy)، سبک بصره (Bayra Light) عراق، صادراتی کویت (Kuwait Expora)، اس سایدی (Es sider) لیبی، سبک بونی (Bonuy Light) نیجریه، ماریس قطر (Quqar Marine)، سبک عرب (Arab Light) عربستان، موبان (Murbun) امارات متحده عربی و نفت ۱۷ (BCF) ونزوئلا.

ترکیب نفتهای سبک و سنگین در این سبد نفتی موجب شده تا با دو نفت مطرح دیگر اختلاف قیمت داشته باشد، ولی در مقابل بازار مصرف این گونه‌ی نفتی تمام گستره‌ی خاکی را در برمیگیرد.

به نام کاهش ارزش برابری دلار در مقابل یورو را هم مدنظر داشتند. ارزش دلار در مقابل یورو به شدت در حال سقوط بود و این مسئله نه تنها در افزایش قیمت نفت که در افزایش قیمت طلا هم تأثیرگذار بود. قیمت نفت در روزهای ابتدایی آبان ماه برای اولین بار رقم ۹۰ دلار را پشت سر گذاشت و طلا هم روزهای طلایی و آقایی خود را با عبور از ۸۰۰ دلار می‌گذراند.

تصمیم آمریکا برای کاهش ۲۵ درصدی نرخ بهره، آخرین ضربه به مخالفان افزایش قیمت نفت بود، دلار باز هم سقوط کرد و در دهم آبان ماه قیمت نفت به دلیل همین تصمیم بانک مرکزی آمریکا با جهشی ۵ درصدی به ۹۶/۲۱ رسید.

و این پایان کار نبود، چرا که به دنبال این جهش محسوس، حالا دیگر بازار نفت تابع روابط علی و معلولی نبود و پله‌ها یکی یکی در حال طی شدن بودند تا جایی که در پایان هفته دوم کاری ماه نوامبر قیمت نفت در بازارها به رقم رویایی ۹۹ دلار رسید و این یعنی یک قدم تا عدد ۱۰۰؛ عددی که دلهره را برای مصرف کنندگان و دلارهای چرب نفتی را برای صادر کنندگان به همراه خواهد داشت.

۹۹ دلار برای وست‌تگزاس، ۹۷ دلار برای برنت و رقم باور نکردنی ۹۲ دلار برای سبد نفتی اوپک.

وزن اوپک

در چنین شرایط بحرانی، وزن اوپک به خوبی مشخص می‌شود، هر چند دو اضافه صادرات از سوی اوپک در شهریور و آبان هم تأثیر چندانی بر روی کنترل قیمت نفت نداشت؛ به صورتی که افزایش ۵۰۰ هزار بشکهای در شهریور ماه نتوانست مانع از کنترل قیمت شود ولی افزایش سهمیه ۵۰۰ هزار بشکهای در آبان ماه یعنی تنها در فاصله‌ی کمتر از دو ماه اندکی نرخ را تعدیل کرد.

سومین اجلاس سران اوپک با شرکت رهبران ۱۲ کشور صادر کننده نفت اوپک نیز در اواخر آبان ماه در عربستان سعودی برگزار شد تا ضمن تحویل دادن ریاست این اجلاس از ونزوئلا به عربستان سعودی، مسائل مربوط بین ۱۲ کشور ایران، عربستان، الجزایر، اندونزی، عراق، کویت، آنگولا، لیبی، نیجریه، قطر، امارات و ونزوئلا به بحث و گفتگو گذاشته شود، که از اهمیت جهانی فراوانی برخوردار بود.

ضمن این که کشور اکوادور که ۱۵ سال پیش از عضویت در اوپک خارج شده بود مجدداً به عضویت در این سازمان درآمد.

کارشناسان دلیل رجعت اکوادور را افزایش قیمت نفت و استحکام و وزن سیاسی سازمان اوپک می‌دانند، اکوادور هم اکنون با تولید ۵۰۰ هزار بشکه در روز کوچکترین کشور از لحاظ تولید در اوپک به شمار می‌رود ولی افزوده شدن یک کشور دیگر تولید کننده نفت به وزن سازمانی اوپک کمک خواهد کرد.

تعدیل قیمت نفت

به این ترتیب قیمت نفت اندکی تعدیل یافت، وست تگزاس در روزهای آخر آبان ماه به قیمت میانگین ۹۵ دلار رسید و به تبع آن سایر سبدهای نفتی کلاسیک مانند برنت و سبد نفتی اوپک نیز از این کاهش قیمت نفت تبعیت داشتند، ولی همچنان دو سبد نفتی وست تگزاس و برنت با قیمت‌های بالای ۹۰ دلار و سبد نفتی اوپک با قیمتی در حول و حوش ۹۰ دلار باعث سرازیر شدن دلارهای نفتی به سوی خزانه‌ی کشورهای صادر کننده نفت بودند.

شاید مشخص شدن نسبی پرونده‌ی هسته‌ای ایران و رو به آرامی رفتن اوضاع مرزی ترکیه و عراق موجب تعدیل قیمت شد ولی حوادث ناخوانده و ناخواسته زیادی وجود دارند که برخی از آنها قابل پیش‌بینی و برخی دیگر غیرقابل پیش‌بینی می‌توانند نمودارها را یا به سمت بالا و یا به سمت پایین متمایل کنند، حوادثی مانند انفجار در یکی از بخش‌های آرامکو - شرکت نفت عربستان سعودی - به عنوان بزرگترین شرکت در اختیار دارنده‌ی حوزه‌های نفت خام می‌تواند این نمودارها را کمک کند که همچنان رو به بالا صعود کنند و یا از سوی دیگر ابزارهای کنترلی که در اختیار بعضی از سازمان‌ها و کشورها از جمله اوپک یا آمریکا هستند که به طور مقطعی و در یک دوره‌ی زمانی محدود می‌تواند به تعدیل قیمت‌ها کمک کنند.

اما از سوی دیگر رشد اقتصادی شتابان برخی از کشورها مانند چین و دیگر کشورهای آسیای جنوب شرقی همچنان باعث شده که اگر در چند صد سال پیش ادویه و ابریشم کالاهایی استراتژیک بودند، حالا این نفت است که تعیین کننده‌ی همه چیز است، نفت و میزان مصرف آن یکی از شاخصه‌های توسعه یافتگی جهان امروز است، یعنی شما هر چه نفت بیشتری - آن هم در کار صنعت - صرف کنید توسعه یافته‌تر هستید و برای این توسعه یافتگی هم باید حسابی دست به جیب شوید؛ چرا که گذشت آن زمانی که کشورهای مصرف کننده نفت ۲۰ دلاری می‌خریدند آن هم با هزار ناز و ادا.



سیت

پایان ابهام‌های یک پرونده

گزارش آقای دبیر کل

برای مرور سؤالات و پاسخها و مصاحبه با مسئولان مرتبط با برنامه غنی‌سازی سانتریفوژهای P1 و P2 به تهران آمدند و مذاکرات مفصلی با مسئولان سابق و حاضر دخیل در برنامه هسته‌ای ایران داشتند.

دور دوم این گفت‌وگوها از ۲۹ اکتبر تا اول نوامبر ۷ تا ۱۰ آبان - برگزار شد که در جریان این دور از گفت‌وگوها که در واقع آخرین دور از گفت‌وگوهای چند ماهه بین ایران و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی پیش از ارائه گزارش محمد البرادعی بود برگزار شد که در جریان این گفت‌وگوها، ایران اسناد مثبت و توضیحات مکتوب دیگری در خصوص برنامه‌های هسته‌ای صلح‌آمیز خود باردیگر ارائه کرد و کارشناسان آژانس برای ترسیم چگونگی فعالیت ایران در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ بار دیگر با گروهی دیگر از افراد دخیل در این قضیه گفت‌وگو و مصاحبه کردند که نهایت جمع‌بندی نهایی خود را در ماه نوامبر به دبیر کل آژانس ارائه دادند تا ایشان بر اساس این یافته‌ها گزارش خود را ارائه دهد؛ گزارشی که به زعم بسیاری آمریکا، سازمان ملل و شورای امنیت و دیگر کشورها به شدت منتظر ارائه آن بودند تا در صورت داشتن لحن منفی در خصوص فعالیت هسته‌ای ایران، دستمایه‌ای بشود برای فشار بیشتر و به نوعی اهرمی برای اعمال تحریم‌ها و تحریکات در خصوص ایران.

حرکت رو به جلو

گزارش آژانس به نوعی تأییدکننده عدم انحراف ایران از مسیر صلح‌آمیز بودن فعالیت هسته‌ای خود بود. شاید به همین دلیل بود که روز جمعه ۲۵ آبان ماه، معاون البرادعی برای توضیحات بیشتر در جمع ۲۵ کشور عضو شورای حکام حاضر شد که به گفته نماینده ایران در آژانس حضور معاون البرادعی برای توجیه فنی گزارش اخیر دبیر کل برای کشورهای عضو بوده است.

ارائه شده ایران پرداخته است و به نوعی حاوی لحنی مثبت در خصوص فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای ایران است، هر چند باز به نظر برخی از کارشناسان، گزارش اخیر در عین مثبت بودن دچار نکات مبهمی نیز هست که از این میان می‌توان به بحثی مانند موضوع آلودگی دانشکده فنی تهران که از سوی آژانس عنوان شده اشاره کرد که همین موضوع باعث شده تا کارشناسان آژانس به زودی به ایران آمده و آخرین نقاط ابهام این پرونده را بررسی و حل کنند.

نامه‌نگاری آژانس

اصلی‌ترین بحث و نقطه ابهام رفع شده در این گزارش به موضوع سانتریفوژهای P1 و P2 اختصاص دارد که به گفته علی‌اصغر سلطانیه نماینده دائم ایران در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی با ارائه سند اورانیوم فلزی به آژانس در مرحله بررسی موضوع سانتریفوژها، موضوع سند اورانیوم فلزی نیز حل شده است.

روند کاری بین ایران و آژانس هم به این صورت بود که در ۳۱ آگوست ۲۰۰۷ - شهریور ماه ۸۶ - آژانس بین‌المللی انرژی اتمی سؤالاتی خود در خصوص نقاط مبهم فعالیت صلح‌آمیز هسته‌ای ایران به خصوص بحث غنی‌سازی اورانیوم توسط سانتریفوژهای P1 و P2 را به صورت مکتوب به مقامات ایران ارائه کرد.

از ۹ تا ۱۱ اکتبر - اواخر مهرماه - جلساتی با حضور دو طرف برگزار شد که در جریان این جلسات، پاسخ سؤالات آژانس از سوی ایران به صورت شفاهی به کارشناسان آژانس ارائه شد که کارشناسان خواهان مکتوب شدن این پاسخ‌ها شدند و به همین دلیل پاسخ مکتوب ایران در ۱۵ اکتبر ۲۰۰۷ - اوایل آبان ماه - تحویل کارشناسان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی شد. از ۲۰ تا ۲۴ اکتبر یک تیم فنی از کارشناسان آژانس

بالاخره ابهام تاریخی ماجرای فعالیت‌های هسته‌ای ایران با گزارش اخیر دکتر البرادعی مدیر کل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به سمت گره‌گشایی رفت، قضیه‌ای که بسیاری انتظاری وارونه از آن داشتند تا با ارائه شدن یک گزارش باب میل غرب، این بار شمشیرها را از رو بپندند و دست به حرکت جدیدی بزنند.

اما گزارش اخیر البرادعی به نوعی موجب دلسردی آمریکا و کسانی که منتظر ارائه یک گزارش منفی بودند، شد.

گزارش ۹ صفحه‌ای البرادعی با نگاهی به تاریخچه فعالیت هسته‌ای ایران، چه پیش و چه پس از انقلاب به تمام ابهامات آژانس در این خصوص و پاسخ و مدارک





خلاصه گزارش البرادعی

– آژانس قادر شده است عدم انحراف مواد اعلام شده هسته‌ای ایران را راستی آزمایی کند، ایران دسترسی آژانس به مواد اعلام شده هسته‌ای را فراهم ساخت و گزارش‌های حسابرسی لازم در ارتباط با مواد و فعالیت‌های اعلام شده هسته‌ای را ارائه داده است.

– ایران برخلاف تصمیمات شورای امنیت سازمان ملل متحد، با ادامه دادن عملیات PFEP (کارخانه نیمه صنعتی غنیسازی سوخت) و FEP (کارخانه غنیسازی سوخت) فعالیت‌های مرتبط با غنیسازی را به حال تعلیق در نیآورده است. ایران همچنین به ساخت IR-۱۴۰ و عملیات کارخانه تولید آب سنگین ادامه داده است.

– دو مسئله عمده مرتبط با گستره و ماهیت هسته‌ای ایران باقی مانده: برنامه سانتریفوژ غنیسازی گذشته و کنونی ایران و مطالعات ادعا شده آژانس قادر شده است نتیجه بگیرد که پاسخهای ارائه شده در خصوص گذشته برنامه‌های سانتریفوژهای P۱ و P۲ منطبق با یافته‌هایش بوده است.

– ایران دسترسی کافی به افراد را فراهم کرده، به موقع به سوالات پاسخ داده و به ارائه توضیحات در خصوص موضوعات مطرح شده در چارچوب برنامه شتاب بخشیده است.

– ایران نیاز دارد به اعتماد سازی در مورد گستره و ماهیت برنامه کنونی خود ادامه دهد. اعتقاد به ماهیت منحصرأ صلیح‌آمیز برنامه هسته‌ای ایران مستلزم این است که آژانس قادر باشد نه فقط درباره مواد اعلام شده هسته‌ای، بلکه با همین درجه اهمیت در مورد عدم وجود مواد و فعالیت‌های اعلام نشده هسته‌ای در ایران، تضمین ارائه کند.

– مدیر کل به نحو مقتضی به گزارش‌دهی خود ادامه می‌دهد.

بارها البرادعی و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را زیر سؤال بردند. این خشم اسرائیلی‌ها به حدی بود که حتی اعضای هیئت روابط خارجی آمریکا که به اسرائیل سفر کرده بودند به اسرائیلی‌ها توصیه کردند تا در این خصوص اندکی خویشتن‌دارانه رفتار کنند و همین مسئله باعث شد تا میان دو گروه اختلاف نظر به وجود بیاید.

پایان یک دهه انتظار

در ادامه ارائه‌ی گزارش مثبت البرادعی و مشخص شدن نحوه‌ی ارسال سوخت هسته‌ای مورد نیاز ایران برای آغاز به کار نیروگاه هسته‌ای بوشهر بود که بالاخره طرف روس موافقت کرد که مقدمات ارسال سوخت این نیروگاه آغاز شود تا به این ترتیب بر یک دهه تأخیر در آغاز به کار نیروگاه بوشهر مهر پایان زده شود.

روسی‌ها که در این فاصله فشارهای زیادی در خصوص عمل نکردن به تعهداتشان در خصوص ایران را شاهد بودند بالاخره تصمیم گرفتند تا در روزهای ۵ تا ۸ آذرماه میزبان کارشناسان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی شوند. کارشناسان آژانس به کارخانه‌ای واقع در نواسیپرسک روسیه خواهند رفت و ضمن بازرسی، سوخت هسته‌ای مورد نیاز نیروگاه بوشهر را پلمپ خواهند کرد و بعد از آن است که این محموله با ارزش، سفر خود را به سوی بوشهر آغاز خواهد کرد.

پروژه‌ای که پیش از انقلاب توسط آلمان‌ها آغاز شد و زمانی که انقلاب به پیروزی رسید، ۸۰ درصد آن تکمیل شده بود و ۲۰ درصد آن سال‌ها و سال‌ها ناتمام ماند، آلمان‌ها از تکمیل کردن پروژه سر باز زدند. پروژه‌ای که تنها یک سال از آن باقی مانده بود و این بار روس‌ها تکمیل آن را بر عهده گرفتند و نیکلای اسپاسکی، معاون رئیس آژانس فدرال انرژی اتمی روسیه در خصوص این تأخیر چنین اظهار نظر کرد: «در ابتدا پروژه روسی نبود و در روند ساخت، ما مجبور به سازگاری فن‌آوری‌های روسی با دستگاه‌های آلمانی شدیم».

به این ترتیب پرونده نیروگاه اتمی بوشهر به پرونده هسته‌ای ایران در آژانس به نوعی گره خورد و هر دو به سرانجام خوشی در حال نزدیک شدن هستند.



در این جلسه نمایندگان آمریکا، فرانسه، استرالیا و کانادا سوالاتی مطرح کرده بود که «ولی هاینونی» پاسخ این سؤال‌ها را برای رفع ابهام داده بود.

هر چند همه این مسائل باعث شد تا پرونده هسته‌ای ایران و فعالیت‌های صلح‌آمیز کشورمان باروندب‌تری رو به جلو حرکت کند، اما خشم و سردرگمی اسرائیل فوق تصور بود، به حدی که مسئولان این کشورها بارها و





گفت و گو با دکتر غلامحسین دهقانی

جهانی‌سازی از درد



اولین سمینار بین‌المللی بررسی پیامدهای کاربرد سلاح‌های شیمیایی علیه ایران ۳۰ مهر و اول آبان ۸۶ در تهران و توسط وزارت امور خارجه، بنیاد شهید و امور ایثارگران و انجمن حمایت از قربانیان سلاح‌های شیمیایی در تهران برگزار شد.

این سمینار دو روزه با محورهای ابعاد پزشکی، مسائل اجتماعی و روانی، مسائل حقوقی، مسائل زیست محیطی، مسائل نظامی - دفاعی و اجرای کامل کنوانسیون منع سلاح‌های شیمیایی برگزار شد و در جریان آن ۴۴۰ نفر مهمان شرکت داشتند که از این میان ۱۰۰ نفر را میهمانان خارجی شامل پژوهشگران، پزشکان، دیپلمات‌ها و نظامیانی از کشورهایمانند اتریش، افغانستان، آلمان، امارات، آمریکا، انگلیس، بنگلادش، روسیه، زیمبابوه، سوئد، مالزی و هند تشکیل می‌دادند. در این کنفرانس در مجموع ۳۹ مقاله به صورت پوستر و سخنرانی توسط کارشناسان و پزشکان ایرانی و خارجی ارائه شد.

این سمینار بین‌المللی در آستانه دهمین سالگرد لازم الاجرا شدن کنوانسیون منع سلاح‌های شیمیایی (CMC) و بیستمین سالگرد فاجعه بمباران شیمیایی سردشت برگزار شد، به همین دلیل به سراغ دکتر غلامحسین دهقانی، دبیر این سمینار و دبیر مرجع ملی کنوانسیون منع سلاح‌های شیمیایی وزارت خارجه رفتیم تا در خصوص برپایی این سمینار و مسائل مربوط به آن گفتگو کنیم. شرح کامل سمینار و مسایل مختلف آن از سوی سایت اطلاع رسانی قربانیان سلاح‌های شیمیایی chemical-victims.com پوشش داده شده است که علاقه مندان می‌توانند به آن مراجعه کنند.

* ایده‌های اولیه بر پایی چنین سمیناری چگونه مطرح شد؟

- سال گذشته کمیسیون امنیت ملی مجلس به دولت توصیه کرد که در خصوص جانبازان شیمیایی به خصوص سردشت اقداماتی صورت بدهد. ما هم از فرصت استفاده کردیم و در دهمین سال اجرایی شدن کنوانسیون منع سلاح‌های شیمیایی و بیستمین حمله شیمیایی سردشت به فکر برپایی این سمینار افتادیم، چرا که میدیدیم چه در سطح داخلی و چه در سطح خارجی در خصوص جانبازان شیمیایی و از نظر تبلیغات به کار بیشتر نیاز است، چرا که وقتی ما کم کاری میکنیم دیگران از فرصت استفاده میکنند و بر علیه ما اقدام میکنند. تا جایی که شنیدیم که برخی NGO ها که سرنخشان دست اسرائیل و آمریکا است در حال فعالیت هستند که اینطور نشان دهند که بمباران شیمیایی حلبچه کار ایران بوده است.

* این NGO ها داخلی هستند یا خارجی؟

- نه، NGO های خارجی هستند. به خصوص در عراق، حتی این مسئله

در اظهارات برخی دیپلماتهای عربی هم شنیده شده که وزارت خارجه این اظهارات را بیپاسخ نگذاشته است.

* یعنی یک جوری وارونه کردن واقعیت؟

- بله، آن هم به دلیل کم کاری تبلیغاتی



خودمان، ما چون مسئول کار اجرای کنوانسیون در داخل کشور بودیم احساس کردیم که باید متولیان این امر یکجوری جمع شوند. به همین دلیل بود که یک سمینار داخلی در بهار با حضور سفرا و وابستگان نظامی خارجی در دفتر مطالعات بین‌المللی وزارت خارجه بر پا شد. دومین جلسه هم برای هماهنگی بیشتر در تیرماه با همکاری NGO ها برگزار شد، چرا که برای اولین سمینار آن هم در ابعاد بین‌المللی باید برنامه‌ریزی مفصلی صورت میگرفت و از سویی مایل بودیم سازمانهای غیر دولتی را هم در قضیه دخیل کنیم.

* این کارهای مقدماتی برای رسیدن به سمینار بود؟

- بله، از سال گذشته هم بنا به دستور اکید وزیر امور خارجه، ستادی به نام ستاد پی گیری آثار کاربرد سلاح‌های شیمیایی علیه جمهوری اسلامی ایران با عضویت نهادهای مختلفی مانند بنیاد شهید و امور ایثارگران، ستاد کل نیروهای مسلح، بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس، صدا و سیما، ریاست جمهوری و برخی سازمان‌های دیگر با هدف هماهنگی بین این نهادها تشکیل شد تا کارهای پراکنده‌ای که انجام می‌شد در یک قالب جمع‌بندی شود.

* به نوعی برای مقابله با موازی کاری این کار را کردید؟

- بله، چرا که کارها به شدت به طور موازی انجام می‌شد و برای جلوگیری از این موازی کاری تصمیم گرفتیم که دوستان بیایند و حرف همدیگر را بشنوند و اینکه اگر اسنادی مربوط به جانبازان شیمیایی وجود دارد، این اسناد جمع‌آوری شوند تا در صورت مطرح شدن دعوایی در این خصوص از این اسناد استفاده شود. به طور مثال در معاونت پژوهش بنیاد شهید اسناد ارزشمندی وجود دارد که لازم است نهادهای مختلف از آن با اطلاع باشند. در قضیه طرح دعوا علیه فان آمرد هلندی که در زمینه سلاح شیمیایی به صدام کمک کرده بود، ما با انبوهی از اسناد در جاهای مختلف مواجه شدیم که لازم است این اسناد به طور جامع در یک جا گردآوری شوند.

* قطعیت سمینار در این ستاد فراهم شد؟

- بله، در این ستاد تقسیم کار شد، ولی تا نزدیکی‌های اجلاس آن حمایت‌های لازم فراهم نشد تا خوشبختانه بنیاد شهید و به خصوص معاونت پژوهش و شخص دکتر خامه‌یار همکاری مؤثری برای برگزاری سمینار انجام دادند و اراده قوی وزارت امور خارجه هم پشتوانه کار شد تا دبیرخانه سمینار را در انجمن حمایت از قربانیان سلاح‌های شیمیایی مستقر شد.

انرژی زیادی صرف شد، به خصوص که اطلاع داشتیم که آمریکایی‌ها برای



در حال حاضر عضو کنوانسیون نیست و باید به آن بپیوندد، سلاح‌های شیمیایی هم باید در زمان تعیین شده از بین برود.

کنوانسیون در خصوص قربانیان ایرانی سلاح‌های شیمیایی مسئولیتی ندارد؟

کنوانسیون، قربانیان بعد از اجرایی شدن کنوانسیون را تحت حمایت دارد و به طور واضح و حقوقی هیچ تعهدی به قربانیان قبل از انعقاد کنوانسیون ندارد، ولی ما در اجلاس سالیانه کنوانسیون پی گیری کردیم و نطفه این ایده برای اقدامات بعدی در خصوص قربانیان قبل از انعقاد معاهده گذاشته شده که در آینده جای کار بیشتری دارد تا در شرایط مناسب‌تری مسئولیت آشکاری را برای سازمان شناسایی کنیم که این مسئله ظرافت‌های خودش را دارد.

سمینار چه همکاری‌هایی با کنوانسیون داشت؟

بیانیه نهایی سمینار برای سازمان ارسال شد و نمایشگاهی از فعالیت‌های ایران و عکس‌هایی از جانبازان شیمیایی در سازمان به نمایش گذاشته شد. ما از کار تبلیغی نباید غافل شویم و آمادگی داریم برای برگزاری نمایشگاه در کشورهای مختلف کمک کنیم.

اگر بخواهیم دسته‌بندی کنیم، سمینار چه دستاوردهایی داشت؟



بحث‌های حقوقی مانند چگونگی طرح دعاوی، ابعاد پزشکی و شناخت زبان‌های کاربرد سلاح‌های شیمیایی چه جسمی، چه روحی و چه اجتماعی روی افراد که مورد بحث و بررسی پزشکان داخلی و خارجی قرار گرفت و به نوعی تبادل تجربیات بود، کمک‌رسانی به قربانیان شیمیایی، بررسی آلودگی‌زایی محیط پس از بمباران شیمیایی.

مطمئننا نقاط ضعفی هم وجود داشت؟

بله، زمان سمینار محدود بود، ضمن اینکه نیاز هست که دانشگاهیان ما در این زمینه فعال تر شوند. با نوشتن کتاب، مقاله و ادبیات‌سازی خاص این موضوع برای شناساندن و مطرح کردن قربانیان ایرانی سلاح‌های شیمیایی در جهان.

و صحبت پایانی؟

ما یک کشور قربانی هستیم و این وظیفه‌ی انسانی، اخلاقی، ملی و مذهبی هر انسانی است که نسبت به این موضوع بی‌تفاوت نباشد. همه باید احساس مسئولیت کنیم. موضوع را مقطعی نگاه نکنیم و در زمینه کار تبلیغاتی، نوشتن و گفتن تداوم داشته باشیم تا مقدمه‌ای باشد برای کمک و رسیدگی بیشتر به جانبازان شیمیایی و جلب حمایت بین‌المللی برای احقاق حقوق این جانبازان و از همه مهم‌تر ثبت این واقعیت در تاریخ.



این واقعیت را باید دوباره مورد توجه مسئولان خودمان و جامعه بین‌المللی قرار دهیم که قربانیان سلاح‌های شیمیایی همچنان در شرایط سختی به سر می‌برند و ایران در این خصوص نیازمند حمایت بین‌المللی است.

شرکت بسیاری از پژوهشگران موانع بسیاری ایجاد کرده بودند، چرا که در شرایط حساس پرونده هسته‌ای ایران، اعلام این که ما خودمان قربانی سلاح‌های شیمیایی هستیم، برد تبلیغاتی زیادی برای ایران داشت.

این موانع مشکلی ایجاد کرد؟

نه، با وجود همزمانی سمینار با چند جلسه بین‌المللی، خوشبختانه حضور بین‌المللی خوب افراد نظامی، غیرنظامی، اساتید و دیپلمات‌های آمریکا، اروپا، آسیا و خاورمیانه را شاهد بودیم.

و سمینار با این ابعاد بین‌المللی چه بردی داشت؟

یک یادآوری بود برای اینکه ایران بزرگ‌ترین قربانی سلاح‌های شیمیایی پس از جنگ جهانی اول بوده و اینکه از سال ۱۹۱۸ تا کنون هیچگاه سلاح‌های شیمیایی به این گستردگی به کار گرفته نشده است. نشان دادن این موضوع نیازمند این است که یک مقداری جدی‌تر باشیم و کار تبلیغاتی در این خصوص باید به طور مداوم صورت بگیرد.

کار تبلیغاتی در این خصوص را در چه می‌دانید؟

در همه ابعاد مثل نگارش مقاله، مصاحبه و برپایی نمایشگاه‌های مختلف. چرا که اگر زمان بیشتری بگذرد، فرصت برای ایجاد تحریف در وقایع برای دیگران به وجود می‌آید.

این واقعیت را باید دوباره مورد توجه مسئولان خودمان و جامعه بین‌المللی قرار دهیم که قربانیان سلاح‌های شیمیایی همچنان در شرایط سختی به سر می‌برند و ایران در این خصوص نیازمند حمایت بین‌المللی است.

پیام دوم سمینار هم که تصویب شد، این بود که کنوانسیون باید به شکل جدی و غیرتبعیض‌آمیزی توسط همه‌ی کشورها اجرا شود، چرا که رژیم صهیونیستی



کشور می‌شوند.

از سال ۱۹۸۳ جنگ‌های داخلی بین اقلیت نژادی تامیل تبار و دولت حاکم در گرفت و هدف از آن خودمختاری بخش تامیل‌نشین سری‌لانکا یعنی بخش‌های شمال و شرق این کشور بود.

در سال ۱۹۸۴ بمبی در فرودگاه سری‌لانکا منفجر شد که منجر به کشته شدن ۳۳ نفر شد، گروهی به نام «جبهه آزادیبخش ببرهای تامیل ایلام» در پی این بمبگذاری اعلام موجودیت کردند و مسئولیت این حادثه را بر عهده گرفتند، گروهی که به اختصار آنها را «LTTE» می‌خوانند.

و این آغاز دو دهه جنگ و گریز میان ببرهای تامیل و نیروهای ارتش سری‌لانکا بود، جنگی داخلی که منجر به کشته شدن حدود ۷۰ هزار سری‌لانکایی و آوارگی یک میلیون نفر در این دو دهه شد.

سال‌های پایانی دهه‌ی ۸۰ اوج مبارزه بین دو گروه بود، آتش بس سال ۲۰۰۲ میان دو گروه به میانجیگری نروژ روزنه‌امیدی بود برای پایان دو دهه مبارزه و کشتار در سری‌لانکا، ولی وقوع سونامی در سال ۲۰۰۶ همه‌ی این رویاها بر باد می‌رفت، ببرهای تامیل دولت را متهم می‌کردند که پس از سونامی از کمک‌رسانی به ایالت‌های تامیل‌نشین غافل مانده است و همین موضوع شده تا فجاجیع انسانی ناشی از تأخیر در کمک‌رسانی در این بخش‌ها به وقوع بپیوندد، همین جرقه‌ای برای آغاز مجدد درگیری‌ها شد و این بار آتش جنگ با شدت بیشتری زبانه کشید به صورتی که در سال گذشته بیش از ۴۵۰۰ نفر در جریان درگیری طرفین کشته شده‌اند.

ببرهای تامیل را به نوعی ابداع کننده حمله‌های انتحاری می‌دانند، نوعی از مبارزه که بعدها توسط القاعده و دیگر گروه‌های تروریستی مورد استفاده قرار گرفت، ببرهای تامیل بنا به گزارش‌هایی توانسته‌اند در استرالیا و با توجه به تمرکز نیروهای امنیتی این کشور بر گروه‌های مبارز اسلامگرا، از این غفلت استفاده کرده و حتی به هواپیما و تجهیزات نظامی پیشرفته دست پیدا کنند، به صورتی که در سال ۲۰۰۷ توانستند حتی دو عملیات علیه نیروی دریایی سری‌لانکا انجام دهند.

بخشی از ببرهای تامیل را زنان و دختران تشکیل می‌دهند که پایه‌پای مردان سلاح به دست گرفته‌اند، سازمان دیده‌بان حقوق بشر در چهارمین نشست خود نیز از استخدام کودکان سرباز توسط ببرهای تامیل اظهار نگرانی کرده بود.

ببرهای تامیل از چند سال پیش توسط وزارت خارجه آمریکا در لیست گروه‌های تروریستی و در کنار گروه‌هایی مانند القاعده قرار گرفته‌اند، هر چند سازمان مدافع حقوق بشر هم ببرهای تامیل و هم ارتش سری‌لانکا را به یک اندازه مقصر می‌داند و هر دو گروه را به نقض گسترده‌ی حقوق بشر متهم کرده است.

به هر حال سابقه‌ی درگیری ببرهای تامیل با دولت سری‌لانکا در حال نزدیک شدن به یک ربع قرن است و ببرهای تامیل اکنون در مرحله‌ای قرار گرفته‌اند که حتی پذیرفته‌اند که اگر پیشنهاد خودمختاری به آنها ارائه شود، آن را مورد مطالعه قرار بدهند تا دو دهه نا آرامی در جزیره‌ی زیبای سری‌لانکا به پایان برسد.

نکاهی به دو دهه فعالیت ببرهای تامیل

ببرهایی که بر نیستند

○ مجید قربانی

در اواسط آبان ماه امسال، در حمله‌ی هوایی ارتش سری‌لانکا به مواضع ببرهای تامیل، یکی از رهبران این گروه کشته شد، او کسی نبود جز اس پی تامیل سلوان رهبر شاخه‌ی سیاسی ببرهای تامیل که کشته شدنش از سوی پایگاه اینترنتی این گروه شورش‌ی هم تأیید شد.

این ماجرا ضرب‌های جدی بود بر پیکره‌ی ببرهای تامیل، هر چند رهبر اصلی این گروه یعنی «ولو پیلای پر ابهاکاران» در مخفیگاه خود به سر می‌برد و زنده است ولی فعالیت اصلی چند سال اخیر ببرهای تامیل حول محور «اس پی تامیل سلوان»، بوده است.

تاریخچه ببرها

اخبار دهه هشتاد میلادی پر بود از حوادث گوناگون در نقاط مختلف دنیا، در کنار اخباری از جنگ ایران و عراق، فعالیت ساندیست‌ها در نیکاراگوئه، صحبت‌های پرز دکوئیر، آشوب و بلوا در آفریقا و هزار و یک خبر ریز و درشت از شرق تا غرب دنیا، گاهی هم خبرهایی منتشر می‌شد از گروهی شورشی به نام ببرهای تامیل که به نوعی نامشان هنوز هم در ذهن خیلی‌ها باقی مانده است.

کشور سری‌لانکا جزیره‌ای است در جنوب هند واقع در اقیانوس هند، اکثریت جمعیت این کشور را سینه‌الایی‌ها تشکیل می‌دهند و بزرگ‌ترین اقلیت نژادی این کشور را تامیل‌ها تشکیل می‌دهند که در حدود ۲۰ درصد جمعیت این



هیچ صدایی شایسته‌ی اوج گرفتن به خاطر صلح نیست،
مگر صدای انسان‌هایی که در جنگ‌ها مبارزه کرده‌اند

فدراسیونی جهانی برای رزمندگان

تحقیق و ترجمه: فرزانه شهبازی

* اقدام برای رفع مشکلات فرزندان سربازان و زنان و کودکان آسیب‌دیده از جنگ

* به روز کردن و اصلاح قوانین مربوط به رزمندگان قدیمی و قربانیان جنگ
* پیوستن دوباره‌ی ممنوعیت نظامی به قوانین مربوطه

فدراسیون در سطح بین‌المللی از راه برگزاری نشست‌ها، کنفرانس‌ها با سازمان ملل متحد و دیگر سازمان‌های بین‌المللی دولتی و غیر دولتی ارتباط دارد و رابطه‌ی ویژه‌ای با مؤسسات خاص سازمان ملل مثل سازمان بهداشت جهانی، صندوق کمک به کودکان سازمان ملل متحد، سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد، اداره بین‌المللی کار، سازمان خواربار و کشاورزی و شورای اروپا دارد.
از طریق کمیسیون دائمی زنان فدراسیون، به مشکلات ویژه آنان رسیدگی می‌شود.
در سطح منطقه در قالب سه کمیسیون دائمی فدراسیون: کمیسیون‌های آفریقا، آسیا، اقیانوسیه و اروپا

در سطح ملی با انجمن‌های عضو در کشورهای مربوطه و در همه‌ی سطوح به وسیله بولتن‌های دوره‌ای و گزارش نشست‌ها ارتباط دارد. مانند گزارشی با عنوان «خلاصه‌ای درباره‌ی فدراسیون جهانی رزمندگان قدیمی»، بولتن «راه بازگشت» و برنامه‌های ویژه با شبکه‌ی اعضای فدراسیون برای روبه‌رو شدن با شرایط ویژه. اعضای فدراسیون نیز مجله‌ها و جزواتی دارند که در اختیار فدراسیون قرار می‌گیرد.

فدراسیون بر حوادثی طبیعی مانند سونامی و زلزله‌ها نیز توجه دارد و در این موارد به ویژه، از اعضای خود که رزمندگان قدیمی هستند و خانواده‌ی آنان حمایت‌های ویژه می‌کند.

عضویت فدراسیون

پذیرش عضویت در این فدراسیون پس از پیشنهاد دفتر اجرایی (مالزی، انگلیس، فرانسه، آفریقای جنوبی، آمریکا و نپال) و با تصویب شورای عمومی انجام می‌گیرد. حق عضویت سالانه حداقل ۱۷۶۰ یورو است. چنان‌که از کشوری چند سازمان مربوط به رزمندگان عضو فدراسیون باشند، حق عضویت بین آنان به تناسب تقسیم می‌شود. هم اکنون مقر فدراسیون در پاریس است.

اقدامات صلح‌جویانه و مقابله با جنگ، امروزه از دغدغه‌های مهم جامعه‌ی بشری و از مهم‌ترین اقداماتی است که سازمان‌های بین‌المللی برای بزرگداشت آن، تدابیر ویژه‌ای اندیشیده‌اند.

آنان که حداقل یک جنگ یا کشمکش‌های داخلی را تجربه کرده‌اند، در پی آنند که جنگ و جدال دیگری را تجربه نکنند و دیگران را نیز از این تجربه باز دارند. جنگ‌جویان و رزمندگان دیروز حامیان کوشایی برای برقراری صلح در هر نقطه از جهان هستند و نیازی به بر شمردن نتایج مخرب جنگ‌ها نیست. اکنون از مهم‌ترین مسئولیت‌هایی که رزمندگان قدیمی در جهان به عهده گرفته‌اند، اقدام برای صلح و کمک به رفع نتایج جنگ‌ها است.

یکی از سازمان‌هایی که در راستای مقابله با جنگ در سطح بین‌المللی فعال است، فدراسیون جهانی رزمندگان قدیمی است. این فدراسیون در ۲۹ نوامبر ۱۹۵۰ در پاریس توسط رزمندگان قدیمی، گروه‌های مقاومت، تبعیدی‌ها و زندانیان زمان جنگ از شش کشور جهان در پاریس بنا نهاده شد. به علت تغییرات جغرافیایی - سیاسی که در آن زمان به بعد در سطح دنیا پدید آمد، این فدراسیون هم اکنون دارای ۱۷۰ عضو در قالب انجمن و حدود ۲۷ میلیون عضو انفرادی از ۸۴ کشور جهان است.

انجمن‌های عضو، در کشورهای خود فعالیت‌هایی در راستای اهداف فدراسیون دارند و نشست‌های مجمع عمومی فدراسیون بنا به دعوت این انجمن‌ها در کشورهای مذکور برگزار می‌شود. عنوان برخی از انجمن‌های عضو فدراسیون که مهم‌ترین کارکرد آن توجه به صلح و رفع نتایج جنگ است به شرح ذیل است:

- انجمن میهن پرستان و رزمندگان قدیمی کرواسی
- کمیساریای عالی مقاومت و اعضای سابق ارتش آزادی‌بخش مغرب
- فدراسیون تبعیدی‌ها و بازداشت‌شدگان و اعضای مقاومت میهن پرستان فرانسه
- فدراسیون رزمندگان قدیمی فنلاندی
- اتحادیه‌ی رزمندگان قدیمی عرب

در فدراسیون رزمندگان انجمن‌هایی نیز از کشورهای مختلف اروپایی، آمریکایی و آسیایی حضور دارند. کشورهایی مانند لیبی، مالزی، اندونزی و پاکستان از جمله کشورهای مسلمان عضو فدراسیون هستند. رئیس فدراسیون از کشور مالزی است. تشکیلات فدراسیون شامل رئیس، مدیر کل، معاونان رئیس، شورای عمومی و کمیسیون‌های دائمی است و یک مدیر اجرایی دارد.

این کمیسیون‌ها در امور مربوط به مسائل مخصوص رزمندگان قدیمی به ویژه درباره‌ی قوانین مربوط به آنان و پژوهش‌های انجام شده و اصلاح قوانین و شرایط زندگی آنان و قربانیان جنگ فعال است.

موضوع زنان و زدوخوردهای نظامی و رفع مشکلات ناشی از آن برای زنان، کودکان و چگونگی شرکت زنان در فرایند صلح از جمله موضوعات مطرح در کمیسیون‌های دائمی است.

فدراسیون به مناسبت‌های مختلف اقدام به برگزاری مراسم بزرگداشت یا صدور اعلامیه با یکی از انجمن‌های عضو می‌کند.

اهداف

فدراسیون اهداف خود را در امور زیر متمرکز کرده است:
- تلاش برای گسترش صلح و امنیت بین‌المللی، خلع سلاح، جلوگیری از مناقشات و زدوخوردها و حل صلح‌آمیز اختلافات
- ایجاد گفت و گو و درک متقابل به ویژه، زمینه‌سازی برای اعتماد متقابل بین دشمنان قدیمی

- رعایت حقوق بشر، آزادی‌های اساسی - قوانین بین‌المللی بشردوستانه طبق مقررات و ابزارهای بین‌المللی
- توسعه‌ی پایدار، پیشرفت اجتماعی و همبستگی بین‌المللی
- بازگرداندن مجدد رزمندگان و قربانیان جنگ به زندگی اجتماعی در جوامع مرتبط و اصلاح شرایط زندگی آنان به طوری که با محیط پیرامون انطباق حاصل کنند

برخی از اقدام‌های انجام شده:

* تلاش برای تقویت سازمان ملل
* امضا و تصدیق به کار بردن ابزارهای بین‌المللی به ویژه، مربوط به خلع سلاح هسته‌ای، ممنوعیت ذخایر مین‌های ضدنفوذ، ممنوعیت آزمایش‌های هسته‌ای، خلع‌سلاح‌های شیمیایی، تشکیل دادگاه جزایی بین‌المللی
* اقدام برای راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز و اجرای توافقات انجام شده در نواحی مختلف
* اقدام برای رفع اثرات زیانبار جنگ و مشکلات و رنج‌های آن از راه زمینه‌سازی انطباق مجدد روانی - جسمی رزمندگان قدیمی و قربانیان جنگ
* پیشگیری و درمان نسبت به اثرات روانی و اجتماعی جنگ

پیروزی خارج از میدان جنگ

سرژنشت قطعنامه‌ی ۵۹۸ در
گفت و گو با دکتر اعلایی



عبرت

نظامی به پایان رسیده بود و جنگی دیگر، آن هم در حوزه‌ی دیپلماسی آغاز شده بود. با وجود همه‌ی شانه خالی کردن‌ها و تلاش برای مشخص نشدن اینکه چه کسی متجاوز بوده است، بالاخره در ۱۸ آذر ۱۳۷۰، خاویر پرنز کوئیار، دبیر کل وقت سازمان ملل در قطعنامه‌ای عنوان کرد که عراق در شروع جنگ، آغازگر بوده است و همین برای دستگاه دیپلماسی ایران کافی بود که جهانیان را متوجه این موضوع کند، مسئله‌ای که باعث شد تا آقای خامنه‌ای پس از عنوان شدن این مسئله که عراق آغازگر جنگ بوده چنین فرمودند: «سازمان ملل پس از یازده سال که روشن‌ترین حقایق را کتمان کرده بود، سرانجام به رغم خواست ابرقدرت‌ها و کسانی که هنوز هم از اسلام و جمهوری اسلامی می‌ترسند، به طور صریح دشمنان ما را محکوم کرد و ما این پیروزی را مدیون بینش حکیمانه امام بزرگوارمان و از مصادیق روشن نصرت خداوند می‌دانیم.»

در آستانه‌ی سالگرد به اثبات رسیدن حقانیت جمهوری اسلامی ایران، بد ندیدیم با دکتر حسین اعلایی فرمانده پیشین نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که هم اکنون به عنوان استاد دانشگاه در دانشگاه امام حسین (ع) مشغول تدریس هستند،

جنگ تحمیلی که آغاز شد، از همان روز ۳۱ شهریور، سازمان ملل متحد شروع به موضع‌گیری کرد، این موضع‌گیری هر چند در ظاهر و در لحن نشان می‌داد که این سازمان خواهان پایان تنش بین دو کشور ایران و عراق است، اما بر اثر فشارهایی تمام قطعنامه‌های سازمان فاقد ضمانت اجرایی و یا حداقل فاقد لحن مؤثری بودند.

ششم مهرماه ۱۳۵۹ تاریخی بود که اولین قطعنامه‌ی شورای امنیت با شماره ۴۷۹ در خصوص درگیری‌های دو کشور صادر شد، و در پی آن بود که در خلال جنگ قطعنامه‌های ۵۱۴، ۵۲۲، ۵۴۰، ۵۸۲ و ۵۸۸ از پی همدیگر صادر شدند تا اینکه بالاخره در سال ۱۳۶۷ قطعنامه‌ی نهایی پیش از جنگ یعنی قرارداد ۵۹۸ مورد قبول دو کشور قرار گرفت تا به هشت سال جنگی که از سوی عراق آغاز شده بود پایان داده باشد.

اما مشکل قرارداد ۵۹۸ این بود که مهم‌ترین بند به زعم ایران - یعنی متجاوز شناخته شدن یکی از دو کشور و تعیین اینکه کدام کشور جنگ را آغاز کرده هنوز در ابهام بود. به همین دلیل بود که دو کشور تلاش خود را آغاز کردند و بارگاه اسناد و مدارک خود به شورای امنیت سازمان ملل سعی در این داشتند که خود را از این اتهام تبرئه کنند، جنگ

درباره‌ی این واقعه‌ی تاریخی گفت‌وگو کنیم، واقعهای که می‌توان آن را ادامه‌ی فتوحات ایران، آن هم در دوره‌ای غیر از جنگ نظامی دانست.

*** سردار! یازده سال از سال ۵۹ تا ۷۰ برای متجاوز شناخته شدن یکی از دو طرف دیگر در یک جنگ هشت ساله، زمان زیادی نیست؟**

– با توجه به شرایط آن دوره و اینکه کشورهای آمریکا، شوروی و اکثریت کشورهای اروپایی و عربی پشت سر صدام بودند و تمام ابزارهای دیپلماتیک، سیاسی، نظامی و مالی از صدام حمایت می‌کردند و اینکه شورای امنیت سازمان ملل تحت نفوذ آنها بود، لذا این کشورها مایل بودند که این مسئله که کدام کشور متجاوز بوده در تاریخ مشخص نباشد و شرایط به گونه‌ای پیش برود که ایران نتواند تحمیلی بودن جنگ را به اثبات برساند.

*** با این وجود فکر می‌کنید این زمان، یک زمان منطقی است؟**

– در چنین شرایطی که گفتیم، تلاش‌های ایران پس از سه سال که از پایان جنگ گذشت به ثمر رسید و توانستیم از زبان دبیر کل سازمان ملل این اقرار گرفته شود که یک موفقیت بزرگ به شمار می‌رفت، چرا که کارهای این چنین با مجامع بین‌المللی بسیار کند پیش می‌روند و کارهایی وقت‌گیر و نیازمند یک سری ابزارها است، چرا که در شرایط فعلی هم که می‌بینیم، آمریکا سازمان ملل و شورای امنیت کارهایی بکند و قطعنامه یا بیانیه‌ای صادر کند، این مسئله ماه‌ها و حتی سال‌ها به طول می‌انجامد.

*** در خلال جنگ نمی‌شد این موضوع را پی‌گیری کرد؟**

– ببینید ایران انتظار داشت که سازمان ملل هم در جنگ و هم پس از جنگ طرف حق را بگیرد، سازمان ملل جایی نیست که به حق بها داده شود، بلکه چیزی که آنجا بیشتر به چشم می‌آید، فعالیت بیشتر است و کسی حرف خود را به کرسی می‌نشاند که فعالیت دیپلماتیک بیشتری داشته باشد.

*** با این تعبیر فعالیت‌های ایران در سازمان ملل برای متجاوز شناخته شدن عراق را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

– ارزیابی اقدامات تیم دیپلماسی ایران در آن دوره، نیاز به کار تحقیقاتی دارد، ولی پس از صدور قطعنامه‌ی ۵۹۸، ایران تمام تلاش خود برای اجرایی شدن مهم‌ترین بند از این قطعنامه یعنی بند تعیین متجاوز آغاز کرد، بندی که می‌توانست سایر مسائل را نیز حل کند، یعنی با مشخص شدن متجاوز می‌شد تمام خسارات مردمی و دولتی ناشی از جنگ را به عهده مسئول آغاز جنگ گذاشت.

نکته‌ی دیگری که مشخص شدن متجاوز می‌توانست در پی داشته باشد، این است که وقتی کشوری جنگ را آغاز می‌کند و مرجع بین‌المللی بپذیرد آن کشور متجاوز بوده، کشور متجاوز در موضع ضعف قرار می‌گیرد و آن وقت می‌شود سایر مسائل را بر مبنای همین مطرح کرد.

مورد مثبت دیگر هم باز تأیید قرار داد ۱۹۷۵ الجزایر بود، به صورتی که صدام که پیش از آغاز جنگ قرار داد ۱۹۷۵ را پاره کرده بود، پس از این جریان دوباره طی نامه‌ای رسمی اعلام کرد که قرار داد ۱۹۷۵ را می‌پذیرد.

*** یعنی تأیید مجدد قرار داد ۱۹۷۵ هم از دستاوردهای متجاوز شناخته شدن عراق است؟**

– بعد از جنگ دو تأیید برای قرار داد ۱۹۷۵ به وجود آمد، یکی در قطعنامه ۵۹۸ که در یکی از بندها بر عقب‌نشینی دو کشور به مرزهای تعیین شده‌ی قبلی که سازمان ملل، آن را بر اساس قرار داد ۱۹۷۵ شناسایی کرده بود و تأیید دوم وقتی بود که صدام در سال ۱۳۶۹ طی نامه‌ای به رئیس جمهور وقت ایران بر اعتبار قرار داد ۱۹۷۵ صحه گذاشت و در نامه‌ی خود به آقای رفسنجانی تأکید کرد که مایل است روابط دو کشور بر اساس قرار داد ۱۹۷۵ الجزایر پیش برود، در واقع تنها مسئله‌ای که امکان می‌رفت تا پس از جنگ مورد مناقشه قرار بگیرد با این دو تأیید حل شد.

*** بعد از سقوط صدام وضعیت این قرار داد چگونه است، یعنی این امکان وجود دارد که دولت فعلی به بهانه‌ی اینکه این قرار داد در دوره‌ی رژیم صدام منعقد شده از پذیرش آن طرفه‌برود؟**



– عراق در وضعیت فعلی برای سالیان طولانی در وضعیتی نیست که در مورد قرار داد ۱۹۷۵ ادعای جدیدی مطرح کند، چرا که اولویت آنها در شرایط فعلی تشکیل حکومت مرکزی مقتدر و ایجاد امنیت است.

مسئله‌ی دیگر هم بحث فدرالیسم است که در سنای آمریکا تصویب شده و عراق را به سمت تجزیه پیش می‌برد، در این شرایط عراق پیشقدم کارهای جدید نمی‌شود و مناسب است که کشورمان تلاش کند که دستگاه دیپلماسی عراق یک‌بار دیگر به‌طور رسمی قرار داد ۱۹۷۵ را تأیید کند.

*** به خسارت جنگ اشاره کردید. چرا پس از قطعنامه‌ی ۵۹۸ و حتی پس از متجاوز شناخته شدن صدام اقدامی برای گرفتن این خسارت‌ها صورت نگرفته است؟**

– در دوران صدام، عراق آمادگی و فرصت مذاکره در این خصوص را نداشت، چرا که درگیر جنگ با کویت و پس از آن آمریکا شد و شرایط مناسبی برای مطرح کردن مسئله‌ی غرامت نبود.

نکته‌ی دیگر عدم تمایل کشورهای بزرگ برای گرفتن این غرامت از سوی ایران بود، چرا که کار باید از طریق شورای امنیت و سازمان ملل پیش می‌رفت و کشورهای صاحب‌و‌تو چندان مایل به این کار نبودند، خواست این کشورها در این زمینه بسیار تأثیر گذار است؛ چنانچه خواست این کشورها موجب شد تا کویت بسیاری از خسارت‌هایش را از عراق بگیرد.

*** ظاهراً همچنان شرایط مهیا نیست،**

حتی برخی از اظهار نظرها از سوی برخی مقامات عراقی از اظهار تمایل آنها برای بخشیده شدن این بدهی‌ها حکایت دارد؟

– چه شرایط مناسب باشد و یا نباشد، ایران باید این موضوع را پی‌گیری کند؛ ولی اینکه در این خصوص به صورت مشخص چه اقدامی صورت گرفته، باید توسط وزارت خارجه مشخص شود. فعلاً هم آنچه در عمل مشخص است این است که تکلیف خسارت‌ها فعلاً مشخص نیست، در واقع مشخص نبودن این مسئله هم به این دلیل است که دولت کنونی عراق بر سرنوشت خودش حاکم نیست و در واقع آمریکا است که حاکم سیاست‌های عراق است.

*** ممکن است این مسئله در مذاکرات ایران و عراق مطرح شده باشد یا بشود؟**

– بعید می‌دانم که مطرح شده یا بشود، چرا که مذاکرات بر سر امنیت عراق است و این موضوعی محدود است.

*** اگر ابعاد این مذاکرات گسترده‌تر شود چطور؟**

– مذاکره بر سر این موضوع باید بین ایران و عراق باشد.

*** فدرالیت شدن عراق ممکن است باعث شود تا این قضیه فراموش شود؟**
– نه، در آن صورت هم عراق دارای یک دولت مرکزی خواهد بود که سیاست‌های خارجی عراق را پی‌گیری خواهد کرد.

*** برد تبلیغاتی و باز تاب متجاوز شناخته شدن عراق در چه حدی بود؟**

– در ایران و نزد افکار عمومی احساس پیروزی و شغف زیادی ایجاد کرد، چرا که نشان می‌داد که ایران در مسیر حق قرار دارد و ایران در جنگ، دفاعی عمل کرده است و در کل موفقیتی برای نظام جمهوری اسلامی ایران به حساب آمد.

در خارج از ایران هم حتی یاران صدام و حامیان او هم پذیرفتند که صدام عامل ناامنی و وحشت در منطقه بوده است تا جایی که الان هم شرایط به گونه‌ای پیش رفته که هیچ نقطه‌ی ابهامی در متجاوز بودن صدام شناخته نشده است.

*** صحبت خاصی اگر باقی مانده است بفرمایید؟**

– فکر می‌کنم جنگ تحمیلی یک عبرت بزرگ تاریخی است، از این جهت که هر کشوری که ضعیف باشد به آن حمله خواهد شد و همه متحد خواهند شد تا آن کشور را از پا آورند، تا کشوری قدرتمند نشود، نمی‌تواند در مقابل این تجاوزها مقابله کند و این میسر نیست جز استفاده از تمام توان ملی.

هنگامی هم که روزهای پایان جنگ بود، کشورهای تأثیر گذار مشاهده کردند که ایران در حال از بین بردن موازنه‌ی قوا در منطقه است و شاید به دلیل همین به هم خوردن موازنه‌ی قوا به نفع ایران بود که قطعنامه‌ی ۵۹۸ صادر شد.



حق خوری در روز روشن و پس از اصرار ذوالقدر سرمربی تیم ملی بود که روی سکو حاضر شد، تا این تصویر برای همیشه در ذهن ورزشی ما نقش ببندد. مهدی بی‌باک که ۲۹ تیر ماه ۵۷ به دنیا آمده، تکواندو را از سن ۱۰ سالگی در باشگاه صحرا و زیر نظر استاد علی‌اکبر سلطانی آغاز کرد و شروع افتخارات او از ۱۶ سالگی بود که اولین مدالش را در مسابقات بین‌المللی نوجوانان مالزی به دست آورد تا آغازی باشد بر ۱۲ سال افتخار آفرینی. مهدی در سال ۱۹۹۷ اولین مدال طلای جهانی تکواندو کشورمان را کسب کرد و همچنان افتخار آفرین است، هر چند در آخرین مسابقه‌اش با هادی ساعی برای اعزام به ویتنام و کسب سهمیه المپیک مصدوم شد تا همچنان در آرزوی مدال المپیک بماند. با مهدی بی‌باک یک گفت‌وگوی صمیمی داشتیم که خواندنش خالی از لطف نیست.

✽ آقای بی‌باک! با نگاهی به کارنامه‌ی ورزشی شما به نظر می‌رسد در مقاطعی دچار افت و خیز بوده‌اید؟

– ببینید آنچه افت به نظر می‌رسد، در واقع دو مصدومیت عمده‌ی من بود، اولین آن به دلیل شکستگی پا بود که سه سال از میدان دور بودم و یک‌بار هم دوری یک‌ساله به دلیل شکستگی دستم بود. در عمر ۱۳ – ۱۲ ساله‌ی ورزش حرفه‌ای من فقط دو مسابقه بوده که من اعزام شدم و مدال نگرفتم.

✽ با این وجود مدال طلای تو در مسابقات جهانی ۹۷ شروع یک دوره افتخار آفرینی تکواندو کشورمان بود؟

– قبل از آن هم قهرمان‌هایی داشتیم که توانسته بودند حتی مدال نقره جهان را کسب کنند مانند آقایان مقالو، عسگری و زاهدی، ولی خوشحالم که من در ۱۷ سالگی توانستم طلای جهان را برای کشورم کسب کنم.

✽ در ۱۷ سالگی این ظرفیت در شما موجود بود؟

– من آن سال انگیزه بالا و تکنیک بالایی داشتم که با کمک بزرگان تیم و تجربیاتشان توانستم قهرمان جهان شوم.

مهدی بی‌باک:



من از فردا نمی‌ترسم

ابراهیم زارعی

هنوز هم با گذشت یک سال، کمتر ورزش دوستی تصویر مهدی بی‌باک در بازی‌های آسیایی دوحه را فراموش کرده است، جایی که مهدی در فینال مقابل حریف قطری قرار گرفت و تنها به لطف داور بود که قطری هادر بهت و ناباوری همگان امتیازهای بی‌باک را به حساب خودشان واریز شده می‌دیدند.

مهدی بعد از مسابقه بغض کرده بود و روی سکو نمی‌رفت، قطری‌ها می‌دانستند چه کاری کرده اند و خودشان هم به برحق بودن تکواندوکار ایرانی اقرار می‌کردند، اشک‌های مهدی اشک غیرت بود، برای یک



۱۹۹۷	طلای بزرگسالان جهان - مصر
۱۹۹۷	طلای ارش های جهان
۱۹۹۸	نقره ی جام جهانی
۱۹۹۸	نقره ی مسابقات جهانی
۱۹۹۸	طلای بازی های آسیایی تایلند
۲۰۰۰	طلای بزرگسالان جهان - فرانسه
۲۰۰۱	برتر جام جهانی - ویتنام
۲۰۰۴	نقره ی دانشجویان جهان
۲۰۰۶	طلای دانشجویان جهان
۲۰۰۶	طلای جهانی تایلند
۲۰۰۶	طلای باشگاه های آسیا
۲۰۰۶	نقره ی بازی های آسیایی - دوحه

* راستی چرا خیلی ها قهرمان شدن را دوست دارند؟

- چند چیز دوست داشتنی در قهرمانی وجود دارد، اول محبوب بودن است، دوم ارتباط با مردم است، متأسفانه برخی از قهرمانان ما به جایی می‌رسند که فکر می‌کنند باید از مردم دور شوند، در حالی که محبوبیت امتیازی است برای ارتباط بهتر و بیشتر با مردم و در میان مردم بودن.

* از ورزش چه گرفته‌ای؟

- خیلی چیزها، اگر الان یک آدم قوی هستم و در زندگی با مشکلات مبارزه می‌کنم همه از ورزش است، ضمن اینکه ورزش در نزدیکی به خدا خیلی مهم است، خدایی که کمکم کرد و تسکینم داد.

* ورزش از تو چه چیزهایی را گرفته؟

- آن هم خیلی چیزها، ولی هیچ وقت پیشیمان نیستم، چرا که برای به دست آوردن چیزهای بزرگ همیشه باید چیزی هم از دست بدهی.

* تلاشت برای دوران بعد از قهرمانی حول چه محوری است؟

- احترامم را بین مردم حفظ کنم، بعضی‌ها در دوران قهرمانی محبوب هستند، ولی پس از آن به انزوا می‌روند.

* الگوی ذهنی خاصی هم پیدا کرده‌ای؟

- ببینید قهرمان باید از خیلی کارها که افراد عادی انجام می‌دهند چشم‌پوشی کند. * قبول داری یک عده هم فقط تقلید صرف می‌کنند، یعنی سعی می‌کنند خودشان را جور دیگری نشان بدهند؟

- خب این هم هست، ولی مهم‌تر این است که آن چیزی که نشان می‌دهم خودمان را به آن نزدیک کنیم.

* بر خورد مردم در اماکن عمومی چطور است؟ چند درصدشان تو را می‌شناسند.

- مردم لطف زیادی دارند و من شرمندگی لطف و معرفتشان هستم و حدوداً ۵۰-۶۰ درصد ورزشکاران رشته‌های غیر فوتبالی را می‌شناسند.

* اشاره کردید به فوتبالیست‌ها، دستمزدتان نسبت به آنها چگونه است؟
- شاید خیلی از دوستان گله کنند که دستمزد یک فوتبالیست درجه ۳ حدود ۱۰ برابر یک قهرمان المپیک است، ولی در کل فوتبال قضیه‌اش کاملاً متفاوت است و یک ورزش درآمدزا است.

* قرار دادها در تکواندو در چه وضعیتی است؟

- باز نسبت به ۳-۴ سال قبل بهتر شده. آن هم بعد از افتخار آفرینی بچه‌ها در جهان المپیک. بعضی شرکت‌ها مایل به سرمایه‌گذاری شده‌اند، ولی سقف قرارداد نهایتاً ۳۵ میلیون برای یک فصل است، آن هم پولی که تنها در دوران قهرمانی و مسابقه می‌گیری.

* ایثار و فداکاری چقدر در

ورزش جا دارد؟

- وقتی ورزش با ایثار و فداکاری ادغام می‌شود قشنگ می‌شود، در درجات بالا، ایثار و گذشت و کنار گذاشتن غرور برای عزت کشور باعث می‌شود مثل تختی و نامجو از یادها نروی.

* صحبت خاصی اگر باقی

مانده؟

ورزش قهرمانی سخت است و ورود به آن یعنی به جان خریدن این سختی‌ها، هیچوقت خودتان و گذشته‌تان را فراموش نکنید. از مسئولان هم می‌خواهم که قهرمانان را فراموش نکنند، الان فلیپ ساوان قهرمان چند دوره‌ی جهان که کوبایی است می‌آید و در مدارس مربی‌گری می‌کند، این باید در ورزش ما هم باشد، چرا که در شهرستان‌ها استعدادهایی داریم که کشف آنها فقط از یک مربی باتجربه و یا قهرمان بر می‌آید.



* انتظارش را داشتی؟

- ببینید گرفتن مدال خیلی راحت است، ولی سخت‌ترین کار حفظ آن است. آن هم به دلیل انتظار مردم و انتظار خودت از خودت، شاید به همین دلیل بعد از قهرمانی نتوانی بیشتر از ۶۰-۵۰ درصد از توانایی قبلی خودت استفاده کنی، ولی خدا را شکر در این ۱۲ سال هر بار که به میدان رفته‌ام توانسته‌ام خودم را به اثبات برسانم، حتی بعد از آسیب‌دیدگی من در دوره‌ی قبل در سال ۲۰۰۶ چهار مدال آسیایی در جهان گرفتم.

* جریان دوحه و با دلخوری روی سکو رفتن را هنوز یاد هست؟

- من دانه دانه مدال‌هایم، چگونگی کسب کردنشان و چگونگی روی سکو رفتنم را یادم مانده. در دوحه هم با وجود آن مسائل اتفاق خوب برای خودم این بود که توانستم با مشکلات کنار بیایم، قبل از آن و در طول آسیب‌دیدگی‌ام خیلی‌ها گفتند که بی‌باک دیگر تمام شده و آن حرف‌ها خیلی آزارم داد، ولی خوشبختانه گفتم که در سال ۸۵، سه طلا و یک نقره گرفتم، البته نقره دوحه هم طلا بود که تبدیل به نقره شد، ولی در کل آن تخریب‌های دوران مصدومیت برای من انگیزه شد که جا درازا مربیانم هم به دلیل اطمینان‌نشان به من تشکر کنم.

* این تخریب در ورزش و سیاست ما مظاهر آدر حال افزایش است؟

- ببینید تخریب در سیاست هیچ وقت به پای ورزش نمی‌رسد، چرا که در ورزش یک قهرمان را آنقدر بالا می‌برند و ناگهان با مخ‌رهایی می‌کنند! هیچ کسی بهتر از ورزشکار نمی‌فهمد که کی هنگام خداحافظی است، برای من به عنوان یک ورزشکار حرفه‌ای بالای ۴۰۰-۳۰۰ میلیون هزینه شده که بشوم مهدی بی‌باک و حیفا است که همه‌ی این هزینه‌ها و شخصیت یک آدم تخریب شوند، خیلی از ورزشکاران ما زیر این فشار روحی نتوانستند ادامه بدهند.

* این دوره‌های آسیب‌دیدگی طولانی را چطور گذراندی؟

- تا یکی دوماه اول خیلی خوب بود و همه سر می‌زدند، ولی یک‌سال که گذشت دیگر تنهای تنها شدم و فقط کمک‌های مادرم بود که به دادم می‌رسید، شاید در این تنهایی بود که من با دوران بعد از قهرمانی آشنا شدم و ترسی هم از آن ندارم. در حالی که بیشتر قهرمانان ما از بعد از قهرمانی می‌ترسند.

* پس دوران مصدومیت کمک کرد که به یک واقع‌گرایی برسی؟

- بله، زمانی که فکر می‌کنم از من بهتر هست و به درد تیم ملی نمی‌خورم، از تیم ملی خداحافظی می‌کنم، تکواندو ارث پدری من نیست.

* ولی فکر می‌کنم یک چیزی کم داری و آن هم مدال المپیک است؟

- هنوز المپیک را کم دارم که برای آن هم خیلی تلاش کردم. ولی یک چیزهایی دست خود آدم نیست و بسته به خواست خداست.

* فکر می‌کنی المپیک پکن برای تو از دست رفته است؟

- هنوز هیچ چیز از دست رفته نیست و ۱۰ ماه تا پکن فاصله داریم، اگر توانستم خودم را



می‌رسانم، اگر هم نه که در کنار بچه‌ها می‌مانم و کمکشان می‌کنم.

* مشکل سهمیه بدجور دست و پای تکواندو ما را بسته؟

- بله، در دو دوره‌ی قبلی و حتی پکن، هر کشور نهایتاً دو سهمیه دارد که احتمالاً در لندن به ۴ وزن خواهد رسید.

* اگر در ۸ وزن نماینده داشته باشیم چطور؟

- تکواندو در المپیک دو حذفی است و کمترین حاصل بچه‌های ما می‌تواند مدال برتر باشد، چون بچه‌های ما اگر هم بازنده‌ی میدان باشند به نفرت اول و دوم جهان می‌یازند.

* به المپیک لندن فکر می‌کنی؟

- ۵ سال دیگر تا لندن مانده و این کار را مشکل می‌کند، چرا که من ۱۳-۱۲ سال است که در اردو هستم، مصدومیت هم زیاد داشته‌ام، ولی در کل تا زمانی که بتوانم ادامه می‌دهم.

* ازدواج که نکرده‌ای؟

- نه، نظر شخصی خودم این است که تا زمانی که مسابقه می‌دهم ازدواج نمی‌کنم، چرا که ورزشکار حرفه‌ای در طول سال ۹-۸ ماه را در اردو است و دلیلی ندارد کسی دیگر را هم قاطی این سختی‌ها کند.



تکانی به خودتان بدهید

قبل از اینکه خواندن این مطلب را شروع کنید به آماری که سازمان بهداشت جهانی اعلام کرده توجه کنید:

«براساس آمار سازمان بهداشت جهانی (WHO) میزان مرگومیر بر اثر بیماریهای غیرواگیر در جهان در سال ۱۹۹۰، ۲/۸۱ میلیون نفر بوده است که این تعداد در سال ۲۰۲۰ به ۹۴/۷ میلیون نفر خواهد رسید و از این تعداد ۳/۹ درصد مرگ و میرها به دلیل بیتحرکی خواهد بود...»

حالا هی مقابل تلویزیونتان لم بدهید، کنترل را در دست بگیرید و کنالها را عوض کنید و چیپس و سبزمینی سرخ کرده بلمبایید. میخواهید کولر را روشن کنید، دکمهی کنترل از راه دور را فشار دهید، میخواهید چراغها را روشن کنید همین کار را بکنید، میخواهید در را باز کنید شاسی آیفون تصویری را فشار بدهید و اگر بخواهید همین

طور پیش بروید، شما هم جزء همان ۳/۹ درصدی خواهید بود که تا سال ۲۰۲۰ بر اثر بیتحرکی دور از جان خواهید مرد اما، چه کنیم که نمیریم، یا حداقل سالم بمیریم، آسانترین، بهترین، در دسترسترین و زیباترین کاری که می توانید انجام بدهید، ورزش پیادهروی است؛ ورزش کم خرج و در عین حال سالم و بی دردسر.

انواع پیادهروی

پیادهروی به دو شکل انجام میشود؛ پیادهروی هم میتواند به صورت آرام راه رفتن (Walking) باشد یا به صورت سریع (Jogging) که گونه ی دوم در واقع یک دوی



نرم و سبک به حساب می آید. سعی کنید برای یک مسیر ۳۲۰۰ متری، در مدت نیم ساعت ضربان قلب خود را به ۱۲۰ تا ۱۳۰ بار در دقیقه برسانید که این رقم برای افراد مسن باید به ۱۰۰ تا ۱۱۰ بار در دقیقه برسد.

سعی کنید روزانه نیم ساعت پیادهروی تند یا یک ساعت پیادهروی معمولی انجام دهید. برنامه ی هفتگی شما هم میتواند در طول هفته هر روزه نیم ساعت یا ۴ روز و هر بار یک ساعت باشد.

در پیادهروی نحوه ی صحیح پیادهروی بیشتر از سرعت مهم است؛ چون انرژی که با ۲ کیلومتر پیادهروی تند (با سرعت پنج تا شش کیلومتر) در ساعت میسوزانید برابر است با انرژی که شما با دویدن آرام در مسافت ۵/۱ کیلومتر میسوزانید. در پیادهروی به جای قدمهای بلند از قدمهای کوتاه استفاده کنید، چرا که قدمهای بلند باعث کشیدگی و فشار بر ساق و کف پا میشود.

دستها

در پیادهروی دستها و استیل آن بسیار مهم است، چون باید در حین قدم زدن دستهایتان را تکان دهید؛ دستها را از آرنج با زاویهی ۹۰ درجه تا کنید و از شانه مانند دوندگان حرفهای تکان دهید. دست که به عقب می رود، باید به حدی برسد که انگار میخواهید کیف پولتان را از جیب پشت بردارید.

در هنگام آمدن دست به جلو، مچ باید نزدیک به وسط قفسهی سینه بشود و هر دست را با پای مخالف آن حرکت دهید. مچها را صاف و آرنج را نزدیک بدن نگه دارید و از سفت کردن عضلات خودداری کنید. تکان دادن مداوم و شدید دستها به این حالت، موجب فعالیت بیشتر و سوختن ۵ تا ۱۰ درصد انرژی بیشتر میشود.

مکان

پیادهروی روی چمن و سنگریزه باعث سوزاندن انرژی بیشتری نسبت به پیادهروی بر سطح صاف و سفت میشود.

در هنگام پیادهروی سعی کنید برای ایجاد تنوع از چند تپهی کوچک بالا و پایین بروید. برای پیادهروی روی زمینهای ناهموار مثلاً در بالا رفتن از تپه، کمی به جلو خم شوید و هنگام پایین آمدن زانوها را کمی خم کنید تا دچار خستگی عضلات نشوید.

سرعت

سرعت در پیادهروی نقش مهمی دارد. سعی کنید به سرعتتان نوسان بدهید به این شکل که یکی دو دقیقه با سرعت زیاد و سه چهار دقیقه با سرعت کم پیادهروی کنید یا ۵ کیلومتر سریع بروید و ۳ کیلومتر را آرام پیادهروی کنید.

وسایل لازم

کفش

کفشهایی را انتخاب کنید که نرم باشند و زیرهی آن به راحتی تا شوند. کفش باید کف قابل ارتجاعی داشته باشد تا مانع لق خوردن پا در کفش شود؛ ضمن سبکی و راحتی کفش نیز باید مدنظر باشد.

لباس:

سبک بودن لباس پیادهروی مهم است، ولی مهمتر از آن این است که لباس باید جذب کننده ی عرق باشد تا پوست بتواند به راحتی تنفس کند. به همین خاطر لباسهای پلاستیکی و پلیاستر به دلیل عدم جذب عرق و افزایش دمای بدن مناسب پیادهروی نیستند.

لباس و جورابه های کتانی و نخ، مناسبترین لباس برای پیادهروی هستند. لباستان را مناسب فصل گرم و

سرد انتخاب کنید و برای پیادهروی شبانه از لباسهای روشن یا شبرنگدار استفاده کنید تا احتمال تصادف شما با وسایل نقلیه کم شود.

قدم شمار:

وسیله ی خوبی برای تنظیم برنامه ی پیادهروی شماست که با کمک این وسیله میتوانید در مرحله ی اول ۳۰۰۰ قدم در روز و در مرحله بعدی ۵۰۰۰ قدم در روز را انتخاب کنید.

چوب دستی:

این وسیله باعث تعادل بیشتر، به خصوص در افراد مسن میشود. چوبدستیهای موجود در بازار قابلیت تنظیم ارتفاع را دارند و میتوانید اندازه ی آن را با قدتان تنظیم کنید.

در پیادهروی چوبدستی را با پای مخالف جلو ببرید، چون استفاده از چوبدستی باعث تحرک بیشتر عضلات سینه و دست میشود و از فشار به زانوها میکاهد.





فواید پیادهروی

- ۱- کنترل فشار خون
- ۲- کاهش روند پوکی استخوان، به ویژه در زنان
- ۳- کنترل اختلالات چربی خون
- ۴- کاهش عوارض چاقی و درمان آن
- ۵- کنترل دیابت و کاهش بروز به دیابت تیپ ۲ (قند خون)
- ۶- پیشگیری از آترواسکروزیس عروق کرونری (تصلب شرایین)
- ۷- کاهش عوارض بیماری های مفصلی و آرتروز
- ۸- کاهش عوارض حاملگی
- ۹- تقویت سیستم ایمنی بدن
- ۱۰- تقویت وضعیت تنفسی
- ۱۱- کاهش علائم بیماری های رودهای
- ۱۲- تقویت روانی افراد با کاهش استرس، بی خوابی و اضطراب
- ۱۳- تقویت و ایجاد حس شادابی
- ۱۴- پیشگیری و درمان اعتیاد

پا طلایی ها را دریابیم

کدام یک برای ایران بیشتر افتخار کسب می کنند؟ شیرزادگان، دیپلمه‌ی بیکار یا سناتور ساعد، نماینده‌ی مجلس؟ این عنوان سال ۱۳۳۹ در هفته نامه‌ی فردوسی چاپ شد و همگان را آگاه کرد که نابغه‌ی آن روزهای فوتبال ایران، با آنکه در اوج آمادگی به سر می برد، از شرایط مالی مناسبی برخوردار نیست.

حمید شیرزادگان، سال ها مهاجم تیم ملی ایران بود و گل های حساسی برای کشورمان به ثمر رساند. در آن روزها او و همایون بهزادی، زوج طلایی خط حمله‌ی ایران را تشکیل می دادند. حمید شیرزادگان در سال ۱۳۲۰ در محله‌ی سنگلج تهران به دنیا آمد. پدرش دکتر محمود شیرزادگان استاد دانشگاه بود و مادرش خانه‌داری می کرد. دوران ابتدایی را در دبستان عنصری سپری کرد و به خاطر علاقه‌ی وافری که به فوتبال داشت با میوه‌ی کاج و توپ ماهوتی، به تمرین می پرداخت. با سپری شدن دوران ابتدایی وارد دبیرستان شد. در کنار درس، زبان فرانسه می خواند و به سرعت بر این زبان خارجی تسلط یافت. در مسابقات آموزشگاهی در رشته‌های شطرنج، پینگ پنگ و والیبال به قهرمانی رسید. او بیشتر اوقات ورزش خود را صرف فوتبال می کرد. پدر وقتی متوجه علاقه‌ی او به فوتبال شد، حمید را به دکتر عباس اکرامی سپرد. دکتر اکرامی در آن زمان، استاد بلانزان فوتبال ایران بود. شیرزادگان در مکتب دکتر اکرامی قبل از یادگیری مهارت های فوتبال، درس جوانمردی و اخلاق آموخت. او با این بینش، احترام به پدر و مادر و پیشکسوت را سرلوحه‌ی کار خود قرار داد. شیرزادگان با تلاش و کوشش و تمرینات مداوم، به سرعت در فوتبال ایران رشد کرد و جذب تیم شاهین شد. بازی های درخشانش در تیم شاهین باعث شد تا در شانزده سالگی به تیم ملی دعوت شود. در یک بازی دوستانه با تیمی برزیلی، سه گل به ثمر رساند و تیم ایران آن بازی را چهار بر یک پیروز شد. شیرزادگان در دور مقدماتی بازی های المپیک ۱۹۶۴، بازی های درخشانی انجام داد و موفق شد شش گل برای تیم ایران به ثمر رساند. در این بازی ها ایران موفق شد به المپیک ۱۹۶۴ توکیو راه یابد. تیم ایران در این بازی ها چهارده گل وارد دروازه‌ی حریفان کرد. او با تیم ملی ایران در سال ۱۹۶۶ میلادی (۱۳۴۵ هجری شمسی) نایب قهرمان آسیا شد و به عنوان یکی از اولین لژیونرهای فوتبال ایران، جذب تیم کیکرز بالتیمور شد. او همچنین از سال ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۷ با تیم ایران مقام های اول، دوم و سوم آسیا را تجربه کرد. حمید شیرزادگان که به پا طلایی فوتبال ایران معروف است با بازی های درخشان موجب راهیابی ایران به المپیک شد و به عنوان اولین مرد سال فوتبال ایران انتخاب شد. این انتخاب در مطبوعات با سر و صدای زیادی همراه شد که عنوان خواندنی او در روزنامه های کیهان، اطلاعات، جوانان و هفته نامه‌ی فردوسی به شرح زیر است: برای اولین بار مرد سال فوتبال ایران انتخاب شد. زنده باد ایران، متشکریم شیرزادگان. شیرزادگان ایران را به المپیک برد. گل های شیرزادگان هرگز فراموش نمی شوند. همه منتظرند شیرزادگان وارد ایران شود و با ترکیه بازی کند. کدام یک برای ایران بیشتر افتخار کسب می کنند؟ شیرزادگان دیپلمه‌ی بیکار یا سناتور ساعد؟

پا طلایی فوتبال ایران در سن ۲۴ سالگی ازدواج کرد و در سال ۱۳۴۴ برای ادامه‌ی تحصیل به خارج از کشور رفت. بعد از چند سال تلاش مستمر، در رشته‌ی مدیریت فوق لیسانس گرفت و در آزمون دکترای شرکت کرد و با موفقیت در این آزمون، دانشجوی رشته‌ی دکترای شد. به حساس ترین دوره‌ی تحصیل رسیده بود که به خاطر بیماری پدر مجبور به بازگشت شد. از آن سال تا آخرین لحظات زندگی در خدمت نونهالان و نوجوانان کشور بود و تجارب گرانبهائی خود را در اختیار آینده سازان کشور گذاشت. شیرزادگان ششم مهرماه، بعد از مدت ها مبارزه با بیماری سرطان در گذشت و دو روز بعد پیکرش از ورزشگاه شهید شیرودی تا بهشت زهرا تشییع شد. در این مراسم، ورزشکاران، پیشکسوتان و مسئولان ورزش کشور شرکت داشتند. پیکر مرحوم شیرزادگان در قطعه‌ی نام آوران بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

بیوک وطن خواه از همبازیان مرحوم شیرزادگان می گوید: «حمید نمونه‌ی اخلاق بود و هرگز در زمین بازی از داور کارت نمی گرفت. یک بار مرحوم دهداری مربی تیم ملی، حمید را از ترکیب اصلی بیرون گذاشت اما شیرزادگان



هیچ عکس العملی از خود نشان نداد و اظهار ناراحتی نکرد. حمید در بازی های مقدماتی المپیک ۱۹۶۴، سه گل به عراق زد. او به خوبی دریبل می زد و به خوبی پا به توپ می شد.»

کمال ملامهدی که از دوستان دوره‌ی ابتدایی و همبازی شیرزادگان بود، می گوید: «در کلاس ششم ابتدایی تیم خوبی داشتیم. رقیب اصلی ما، تیم چهارصد دستگاه بود. حسن حبیبی در آن تیم بازی می کرد. همیشه بازی ما و تیم چهارصد دستگاه دیدنی از آب در می آمد. در رده‌ی باشگاهی در تیم های کولاک، شاهین و پرسپولیس بازی کرد و زوج او در خط حمله، همایون بهزادی بود. بارها وقتی بهزادی به او پاس داد با پشت سر گذاشتن چندین مدافع، به تنهایی دروازه‌ی حریفان را باز کرد. در یک بازی که در خوزستان برگزار شد، هشت بر یک حریف را شکست دادیم. در این بازی، مرحوم شیرزادگان چهار گل به ثمر رساند. من (ملا مهدی) و وطن خواه هم، هر کدام دو گل زدیم. در جریان بازی شیرزادگان بر اثر تکل بازیکن تیم حریف سرنگون شد و با جراحات شدید دست روبه رو شد که یکی از تماشاگران پیراهن خود را پاره کرد و دست زخمی حمید را بست.»

در جریان بازی شیرزادگان بر اثر تکل بازیکن تیم حریف سرنگون شد و با جراحات شدید دست روبه رو شد که یکی از تماشاگران پیراهن خود را پاره کرد و دست زخمی حمید را بست.

دیگر پیشکسوت فوتبال، ابراهیم آشتیانی می گوید: «با آنکه حمید، بهترین مهاجم ایران بود، ولی ارتباطش را با بچه محل هایش قطع نکرد و هفته‌ای یک بار در زمین خاکی با آنها

بازی می کرد.» همایون بهزادی می گوید: «سال ها در کنار هم بازی کردیم اما، هرگز ندیدم بداخلاقی کند و با کسی دعوا کند. او اهل داد و فریاد و حاشیه نبود و فقط به بازی فکر می کرد.»

آری پا طلایی فوتبال ایران رفت اما، یادمان باشد که سایر پا طلایی های ورزش کشور، به خصوص در سنین بالا نیاز به حمایت دارند. شیرزادگان به دیار باقی شتافت و در کنار پیشکسوتان دیگری مانند: پرویز دهداری، حسین دهکردی، محراب شاهرخ، رسول مددنبوی، علی دانایی فرد، عزت جانملکی، مجید سبزی و... آرام گرفت. روحشان شاد و راهشان مستدام باد.





با حامد کمیلی، بازیگری که با نقش‌های متفاوتش عرصه‌های بازیگری را تجربه کرده است

هنوز به خودم سخت می‌گیرم

○ سینا تقوی

این فرصت چقدر گران بها باشد. پس اگر نقش شهریار در «به دنیا بگویید بایستد» نظر همه را جلب کرد، جای تعجب نیست؛ چرا که هم زمان هم سیروس مقدم به دنبال بازیگری بود که بتواند از پس نقش رامین در سریال «پرواز در حباب» برآید و از قضا یکی از همان عکس‌ها که در دفاتر فیلم و سریال سازی می‌چرخید به دستش رسید. تردیدی نبود که مقدم کمیلی را برگ برنده‌ی سریالش بدانند؛ برای همین او که برای ساخت سریال‌هایش فرصتی بیش از شش ماه طلب نمی‌کند با فرستادن زود هنگام «پرواز در حباب» روی آنتن شبکه سه، رامین را زودتر از شهریار معروف کند.

و از این پس بود که موبایل کمیلی هم رفت روی پیغام‌گیر و پیشنهادهای تازه از راه رسیدند و از طرف دیگر وسواس کمیلی برای پذیرفتن هر نقش هم بالا گرفت. از بازی در نقش یک بسیجی در فیلم تلویزیونی «باز باران» به کارگردانی اسماعیل فلاح‌پور گرفته تا ادای دین او به هم‌شهریانش در مرکز اصفهان و بازی در دو سریال «خانه شش در» و «نقش جهان» همگی در رسیدن کمیلی به راهی که فکر می‌کرد تازه شروع کرده است کمک کرد.

با این حال به نظر می‌آمد که تجربه‌ی همکاری او با سیروس مقدم همچنان پایدار مانده است؛ طوری که مقدم برای دو فیلم تلویزیونی دیگرش یعنی «گوشه‌نشینان» و «پرده آخر ذکر اسماعیل» هم از وجود کمیلی استفاده کرد. و همین مقدمه‌ای شد برای کمیلی که حالا دیگر می‌تواند از نقش جوان‌های عامی و درمانده تا مهربان و باتقوا روی صفحه‌ی تلویزیون ظاهر شود، پیشنهاد مقدم را برای نقش الیاس بپذیرد.

حامد کمیلی خیلی اهل مصاحبه کردن نیست. هم برای اینکه هنوز خود را در ابتدای راه بازیگری می‌داند و هم اینکه بعد از سریال «اغما» به خاطر چند وجهی بودن نقشی که در این سریال داشت، مدام مورد پرسش و مصاحبه قرار می‌گرفت و حس می‌کرد که باید بعد از پایان سریال حرف‌هایش را بزند آن هم یک بار برای همین در پاسخ به سؤال‌های تکراری مدام طفره می‌رود و دوست دارد از او درباره‌ی بازی‌هایش یا تحلیل‌های فنی و هنری بپرسیم. او می‌گوید: «با بازی در نقش الیاس انگار که یک‌دفعه چهره‌ام برای خیلی‌ها مهم شد و همه دوست داشتند درباره‌ی نقشی که در این سریال داشتم بدانند. اما من خودم معتقدم که نه تنها نقش الیاس که نقش‌های دیگری که در سریال‌هایی چون «به دنیا بگویید بایستد» و «پرواز در حباب» داشتم هم یک جور پلکان ترقی برای من شدند

مقدمه

باید قبول کنیم که حامد کمیلی یکی از ستاره‌های تلویزیونی در سریال‌های ماه رضانی بوده است چرا که قبول کردن نقش پیچیده‌ی الیاس برای او شاید یک شانس و موقعیت و فرصت جدید به حساب آمد.

این یک اصل نانوشتته اما تجربه‌شده‌ای است که همه ما دوست داریم قصه‌ی آدم‌هایی را در تلویزیون دنبال کنیم که از قبل می‌شناسیمشان و به نوعی نسبت به چهره و قیافه‌شان شرطی شده‌ایم. اما وقتی کارگردانی دنبال چهره‌ی کمتر دیده شده‌ای در تلویزیون می‌گردد، آن وقت می‌تواند قصه‌ی زندگی حامد کمیلی را تغییر دهد. همان روز که محمدرضا آهنج فقط به اتکای دیدن چند عکس از سریال «مُلک دل» ساخته محمد درمنش - که تا امروز هم روی آنتن نرفته است - بازیگر نقش اصلی سریال‌اش یعنی «به دنیا بگویید بایستد» را انتخاب کرد، می‌شد حدس زد برای بازیگری که تا حالا فقط فرصت بازی در نقش‌های کوتاه را داشته و تنها پشتوانه‌اش علاوه بر بازی در تئاتر اصفهان و شاگردی گلاب آدینه حضور در سریال «پای پیاده» اصغر توسلی بوده،

ضمن این‌که سخت‌گیری‌هایی که به خودم کردم تا هر نقشی را قبول نکنم، این جسارت را به من داد که نقش اصلی سریال اغماء را بپذیرم.»

او درباره‌ی چگونگی پذیرش نقش الیاس و اصلاً آشنایی‌اش با سیروس مقدم می‌گوید: «قبل از اینکه با سیروس مقدم آشنا شوم، کارهایش را دنبال می‌کردم و می‌دیدم برای همین وقتی برای «پرواز در حباب» به سراغم آمد، فوری قبول کردم؛ چرا که او کارگردانی است که دست بازیگر را باز می‌گذارد و به توانایی‌هایش اعتماد دارد. بعد هم بدون هیچ شکی نقش الیاس را قبول کردم.» او درباره‌ی پذیرش نقش الیاس چنین ادامه می‌دهد:

«به من گفت که یک ماه باید در یک نقش خاص بروی یعنی یک شخصیت متفاوت با آنچه هستی و آنچه تا به حال دیده‌ای. وقتی پرسیدم منظورت چیست گفت می‌خواهم تفکرات شیطانی را نشان دهی اما خیلی دقیق و ظریف و این طور شد که وارد یک برهه جدید از زندگی‌ام شدم.» شاید کمیلی خودش هم همان موقع نمی‌دانست که چه پیشنهاد سختی را می‌پذیرد و فقط قول داد که راکورد ریش‌اش را حفظ کند و تا دو ماه دیگر هیچ قراردادی را امضا نکند. با این حال او وارد فضایی شد که شاید نگاه مخاطب را تا مدت‌ها روی او تغییر داد و البته انتظارانشان را هم بالا برد و درباره‌ی اولین تصویری که از الیاس در ذهنش آمده بود می‌گوید: «خودش هم از اول نمی‌دانست که الیاس شیطان است، روح است یا فرشته، اصلاً قرار بود که جنس بازی قسمت‌های اولیه من با این تفکر انجام شود که هم بازیگر در یک برزخ باشد و هم مخاطب تلویزیون. این طوری تماشاگر می‌دانست که با یک موجود عجیب و غریب ماورایی طرف است اما نمی‌دانست که یک نیروی مثبت روبه‌روی او است یا یک نیروی منفی.»

او درباره‌ی جزئیات نقش‌اش در سریال اغماء و نقش الیاس معتقد است که این نوع

شخصیت‌پردازی حتماً مخاطب

را درگیر خودش می‌کند.

«می‌دانم که تاده دوازده

قسمت سریال مخاطب

مدام برایش این سؤال پیش

می‌آمد که الیاس کیست و

هدفش چیست.

اصلاً قرار ما این بود که تا

جایی این آدم مثبت به نظر

برسد و بعد از یک نقطه‌ی

دیگر این مرز شکسته شود

و هویت شیطانی او در جلد ظاهر زیبا و معصومانه نشان داده شود.»

او ادامه می‌دهد که: «مگر نه اینکه شیطان با لباس مبدل و با افکار زبینه و زیبا به بندگان مؤمن نزدیک می‌شود، پس قرار شد زیر پوسته این ظاهر فریبنده یک تفکر منفی حس شود. پس هم کار من سخت‌تر می‌شد و هم هر لحظه امکان داشت تماشاگر این نقش را باور نکند.» برای همین خوشبختانه چون اصلاً الیاس یک شخصیت متافیزیکی نداشت و تماشاگر با آن احساس همذات‌پنداری هم نمی‌کرد، این وظیفه‌ی سنگین بر عهده نویسنده بود که این نقش را چطور بارور کند.

کمیلی علاوه بر بازی در این نقش مطالعات خوبی هم قبل از انتخاب این نقش و قبول آن داشته است. او می‌گوید: «وقتی قرار شد نقش سخت و سنگینی چون شیطان را بازی کنم دنبال منابع دینی و استدلال‌های قوی و احادیث مختلف درباره‌ی حضور شیطان از زندگی آدم‌ها رفتم. مخصوصاً می‌خواستم ببینم شیطان با آدم‌های قوی‌تر و مثبت‌تر چگونه برخورد می‌کند. از این قدرت لذت می‌بردم و اینکه ایمان چگونه می‌تواند چنین موجودی را خوار و ذلیل کند.»

با این حال نقش شیطان برای کمیلی نقش سنگینی بوده است. او که کمی خسته است و فکر می‌کند حالا حالاها نمی‌تواند از زیر یوغ این نقش بیرون بیاید و باید فرصتی به خودش بدهد، می‌گوید: «آن قدر الیاس برای من مهم بود که هنوز هم با من است. من شدیداً تحت تأثیر نقش او بودم خصوصاً که شیطان نقشی است که وقتی تنها هم می‌شوی رهایت نمی‌کند. هیچ وقت فکر نمی‌کردم بازی کردن در یک نقش این قدر رویم اثر بگذارد. چون همیشه دوست داشتم که با یک نقش زندگی کنم و حس‌اش کنم الان احساس می‌کنم این حس و زندگی همه‌ی وجودم را گرفته است، من از آن دسته بازیگرانی هستم که در قالب نقش فرو می‌روم و با نقش زندگی می‌کنم. فکر می‌کنم تا مدت‌ها نقشی به سختی الیاس نصیبم نشود.» این حرف‌ها باعث می‌شود که کمیلی در ادامه از نقش خوب حرف بزند و این که چه معیارهایی برای یک نقش خوب به ذهنش می‌رسد. او می‌گوید: «به هر حال اگر کسی بازی‌های مرا دیده می‌داند تا حالا خودم را درگیر نقش

خامی نمی‌کنم و با بازی در نقش‌های متفاوت این فرصت را به خودم می‌دهم که خودم را از بازی کنم. به همین خاطر می‌بینید من از نقش بسیجی تا نقش پسر خوب و سر به زیر تا شخصیتی مثل الیاس را بازی کرده‌ام.»

به اینجا که می‌رسیم، یاد بازی کمیلی در فیلم تلویزیونی «باز باران» می‌افتد. از آخرین همکاری‌اش با قاسم زارع در نقش یک بسیجی که در جبهه مجبور می‌شود با یک بچه نوزاد خودش را به پشت خط برساند. او درباره‌ی این نقش می‌گوید: «وقتی اسماعیل

فلاح‌پور کارگردان این فیلم

سراغم آمد و درباره‌ی نقش به

من توضیح داد خیلی مشتاق

شدم چون فکر می‌کردم حتماً

باید یک روز نسبت به فضای

دفاع مقدس و جنگ ادای دین

کنم. من در سرزمینی بزرگ

شده بودم که سالهای پیش

جوانانی در آن برای دفاع از

خاکش شهید شده بودند و

حالا به عنوان یک بازیگر شاید می‌توانستم با استفاده از استعدادم گوشه‌ای از آن رشادت و دلآوری را نشان دهم.

نقش یک بسیجی تخریب‌چی در این فیلم موقعی به من پیشنهاد شد که من نقش‌هایی متفاوت بازی کرده بودم و فکر می‌کردم حالا باید وارد این عرصه هم شوم...

با این حال فکر نمی‌کنم که بقیه‌ی نقش‌هایم خارج از فضای مذهبی و معنوی بوده باشد. او برای اثبات این حرفش به فیلم‌هایی تلویزیونی «گوشه‌نشینان» و «پرده آخر ذکر اسماعیل» به کارگردانی سیروس مقدم اشاره می‌کند که هر دو در فضای معنوی بوده است. فیلم‌هایی که در ایام اربعین و شهادت حضرت امام حسین (ع) از تلویزیون پخش شده است و معتقد است که بازی در فیلم‌های تلویزیونی که در مناسبت‌های مذهبی از تلویزیون پخش می‌شود، برای او جذاب است و یک جور تست زدن خودش در عرصه‌های مختلف به حساب می‌آید.

با این حال وقتی به حامد کمیلی می‌گوییم که بدون اینکه خودش برنامه‌ریزی خاصی کرده باشد در ژانر معنوی و مذهبی بازی‌های زیادی کرده است، خوشحال می‌شود و می‌گوید: «اعتقادات قبلی هر کس می‌تواند کمک‌زبانی به رسیدن به اهدافش کند. همه‌ی ما به شهیدان و دفاع مقدس، به واقعه‌ی عاشورا و ایام

محرم و حتی روزهای

مبارک رمضان ادای

دین می‌کنیم. همه‌ی ما

یک حس مثبت از این

لحاظ داریم که شاید

بین خیلی‌ها مشترک

باشد. من تنها ادای دینی

کردم تا حس خودم را

نشان دهم. اگر حضور

یک بسیجی در یک

فیلم تلویزیونی یا جوانی

مؤمن و پارسا در یک

سریال یا حتی نقش یک

شیطان در یک سریال

مناسبتی توانسته باشد

پیامی مثبت و سازنده

برای مخاطب تلویزیون

داشته باشد، آن وقت

حس می‌کنم زحماتم



بی‌ثمر نبوده است.»

از او درباره‌ی سینما می‌پرسیم و اینکه چرا با این استعداد هنوز در سینما فرصتی بدست نیاورده است و او می‌گوید: «من فعلاً دانشجوی فوق‌لیسانس مدیریت بازرگانی‌ام و با تئاتر بازیگری را شروع کرده‌ام. برای من بازیگری یک وسیله است تا بتواند روحم را نوازش دهد و پیامم را به دیگران برسانم برای همین هیچ وقت ادعایی در بازیگری نداشتم. اما اگر یک نقش خوب و متفاوت در سینما به من پیشنهاد شود، حتماً می‌پذیرم؛ چرا که دوست دارم این عرصه را هم تجربه کنم.»



پاییز امسال هم عقیق مثل هر سال قرآن را به خانه‌های ما آورده است

خودمانی مثل عقیق آشنا مثل قرآن



نیره رضایی مطلق

قیوم یا نور یا الله... بسم الله الرحمن الرحيم... به نام پروردگار بزرگ هر چی که هست و نیست... به نام او که همه‌ی نام‌هاش نیکوترین و زیباترینه... همون پروردگاری که هر چی زیبایی تو این عالمه از صدقه‌ی سرنام‌های زیبا و مرام‌های زیباترش حی و زنده شده... و سلام! سلام به شما که پاکی تون تجلی اسماء و صفات خدای بزرگه...! سلام».

نجم‌الدین شریعتی مجری اول برنامه است. بعد از خواندن متن پلاتوی آغازین برنامه که جمله‌ی آخر را با لحنی آرام تمام کرده است، رو به دوربین ثابت می‌ایستد.

نوید محمودی، کارگردان و تهیه‌کننده‌ی برنامه از این پلاتو راضی است و شریعتی می‌رود سراغ کاغذهایش تا پلاتوهای بعدی را تمرین کند. محمودی از شریعتی می‌خواهد پلاتوی دوم را هم بخواند و همه‌ی عوامل آماده می‌شوند. منصور شهباززاده که سابقه‌ی طولانی در صداپرداری سینما دارد، این بار در خدمت گروه «عقیق» است و به شریعتی می‌گوید که میکروفون‌اش کمی جابه‌جا شده و شریعتی با باز و بسته کردن آن از روشن بودنش مطمئن می‌شود و پلاتوی بعدی را اجرا می‌کند: «تا حالا شده وقتی خدا رو به یکی از اسماش

از اول هم قرار بود همه چیز متفاوت باشد، می‌گویند متفاوت بودنش را از اهمیت‌دار بودنش باید تشخیص داد. شبکه‌ی قرآن می‌خواسته همچون سال‌های گذشته‌اش با یک برنامه‌ی اختصاصی برای جوانان و نوجوانان دوباره فضای قصه‌گو و روان میان مجری و مخاطب را راه بیندازد. شاید دیدن چنین برنامه‌ای را می‌شد در شبکه‌های دیگر مثل شبکه‌ی یک و دو انتظار داشت اما، گروه سازنده‌ی برنامه «عقیق» این بار هم وفاداریش را به شبکه‌ی قرآن ثابت کرد و همه‌ی عواملش را برای این شبکه جمع کرد تا به مخاطبانش بگوید که وقتی می‌خواهی کانال‌های تلویزیونی را بین یک تا پنج بچرخانی، سری هم به شبکه‌ی قرآن بزنی، حتما چیز به درد بخوری گیرت می‌آید؛ چیزی که به درد الآن و آینده و آخرت بیشتر می‌خورد.

پلاتوی اول: سلام؛ با عقیق در خدمتون هستیم

پنجره‌ای چوبی و مشبک در کنار یک دیوار آجری که گل و گیاهان سبز آن را پوشانده است. چند گلدان و تابلوهایی با طرح‌های مختلف در کنار پس‌زمینه‌ای که قرار است فضای معنوی‌ای ایجاد کند فضای استودیوی «عقیق» را با گروه ده دوازده نفری‌اش تشکیل می‌دهد. این بار هم قرار است عقیق همچون گذشته، فعال باشد؛ عقیقی که سابقه‌ای چند ساله دارد و حالا با روشن کردن شمع چهار سالگی‌اش می‌داند که می‌تواند مخاطبانش را از هر جای دنیا پیدا کند.

پلاتوی دوم: سلام به نام؛ نام‌های نیکوی خدا

«اللهم انی اسئلك باسمک یا علی و یا عظیم یا قدیم و یا مقیم یا حی و یا





می‌خواهد که چند لحظه‌ای استراحت کند تا پلاتوی بعدی ضبط شود. او را با برنامه‌های مذهبی و معارفی بیشتر به یاد می‌آوریم؛ برنامه‌هایی که مخاطبانش نوجوانان و جوانان هستند. «رنگ فردا»، «با هم باشیم» و «شب‌های گرم» از شبکه یک؛ «نقطه‌ای»، «برکت» و «آب و آینه» از شبکه سه و سری اول تا چهارم «عقیق» از شبکه‌ی قرآن، همه دلیل خوبی برای این ادعای اوست که همه‌ی کارهایش مذهبی بوده است.

او می‌گوید: «مجموعه‌ی چهارم عقیق به نظر تکامل یافته و تعالی یافته‌ترین عقیق‌هاست. حالا می‌دانستیم که چه دکور و چه رنگی را استفاده کنیم، آگاه‌تر شده بودیم و تجربه‌ی چند سری قبل به ما می‌گفت حالا مخاطبانمان چه می‌خواهند. برای همین چند بخش به این برنامه اضافه کردیم که قبلاً نبود. از بخش مسابقه ۱۸۰ ثانیه‌ای گرفته تا رفتن به

شهرستان‌های دور افتاده و مصاحبه با قاریان و حافظان قرآن.»

محمودی دلیل انتخاب شهرستان‌ها را اول در شعار سال و پیام مقام معظم رهبری بر سال اتحاد ملی و انسجام اسلامی جست‌وجو کرده است و می‌گوید بر خلاف تصور دیگران که رفتن به شهرستان‌ها فقط به شهرهایی مثل اصفهان، شیراز، تبریز یا کاشان خلاصه می‌شود، ما این بار از جنوبی‌ترین نقطه‌ی شرق تا شمالی‌ترین نقطه‌ی غرب را انتخاب کردیم و به جاهایی رفتیم که کمتر کسی

رفته بود. مخصوصاً چون بحث اتحاد شیعه و سنی مطرح بود و قرآن هم دلیل خوبی برای این اتحاد به حساب می‌آمد.

پلاتوی پنجم: این همه حافظ قرآن داشتیم و نمی‌دانستیم!
وقتی اسم شبکه‌ی قرآن می‌آید، مخاطب جوان و نوجوان ما که اطرافش پر از اینترنت، ماهواره یا دیگر سرگرمی‌هاست، فکر می‌کند مگر می‌شود غیر از شکل روتین هم در این شبکه برنامه‌ای دید.

اما ما سعی کردیم که از فضای رایج و معمول شبکه‌ی قرآن فاصله بگیریم و تعریف تازه‌تری به مخاطب بدهیم. باور کنید نتیجه‌اش برایمان شگفت‌آور بود. نوید محمودی ضمن اینکه با اشتیاق از تعداد کسانی که برای شرکت در مسابقه به برنامه زنگ می‌زنند می‌گوید، بعد از این حرف‌ها اشاره می‌کند که این برنامه تا حد زیادی نظرم را درباره‌ی جوانان و نوجوانان ایرانی عوض کرد و تازه فهمیدم که ما چقدر نوجوان و جوان طالب دین و حافظ قرآن داریم. وقتی قرار شد مسابقه‌ها را ضبط کنیم، فقط چند بار از طریق پیام بازگانی شبکه‌های یک تا پنج، شماره تلفن تماس برنامه را اعلام کردیم تا علاقه‌مندان به علوم قرآنی در مسابقه شرکت کنند. باورتان نمی‌شود که از یک

صدا می‌کنین دلتون بلرزه؟... شده حس کنید که یکی از اسم‌های پروردگار خیلی بهتون آرامش میده و باهاش دوستید؟ هر کدام از اسم‌های خدای بزرگ یه اثری داره... یعنی می‌دونید همه‌ی اسم‌ها و صفات الهی برای انسان مفید و مؤثره، ولی مهم اینه که کجا و کی، کدام یکی از اسم‌ها را به کار ببریم و از آن کمک بطلبیم. مثلاً از صفت رزاق برای کسب روزی می‌شه کمک گرفت یا از هفت علیم می‌شه دو راه علم‌اندوزی و کسب دانش کمک گرفت.»

پلاتوی سوم: یک جوان در خدمت قرآن

نجم‌الدین شریعتی با تی‌شرت نارنجی و کت و شلوار اسپرت کرم رنگی که به تن دارد، پسر و ظاهر جذاب و متفاوتی در این شبکه دارد. خودش معتقد است که معمولاً افراد فکر می‌کنند که مخاطبان شبکه‌ی قرآن باید از طیف خاصی باشند و برای همین سعی می‌کنند که نظر همان مخاطب خاص را جلب کنند، ولی مخاطبان جوان ما از دکور و اجرای برنامه خیلی راضی‌اند. اما در عین حال کار من کمی مشکل است، چون هم باید نظر مخاطبان خاص شبکه‌ی قرآن را جلب کنم و آنها را راضی نگه دارم و هم به مخاطبان جوان و جدید برنامه علاقه‌مندی نشان دهم. او معتقد است که جوانان دوست دارند با آنها مثل خودشان حرف بزنیم. شاید اگر خیلی رسمی و یکنواخت و خشک باشم، حتی اگر حرف‌های قشنگ قشنگ هم بزنم، باز هم مخاطب علاقه نشان نمی‌دهد، ولی من سعی می‌کنم هم از لحاظ ظاهر و هم از نظر نوع اجرا متفاوت باشم؛ یعنی در استودیو راه بروم، از پنجره‌ی کوچکی که کنارم است نگاه کنم، دستم را به دکور بزنم و یک جور راحت بودن و زنده بودن را به مخاطبم القاء کنم. انگار که مخاطب احساس نزدیکی و راحتی کند.

با این حال نجم‌الدین شریعتی دوست دارد بیشتر از اینها آزاد باشد و معتقد است که اگر تهیه‌کننده برایش یک کاراکتر ثابت یا شخصیت بازیگر - مجری را در نظر می‌گرفت، آن وقت می‌توانست از قالب تکراری مجری بودن بیرون بیاید و هر بار در نقش یک نفر پلاتوهای برنامه را بخواند.

شریعتی که هم اکنون مجری برنامه‌ی «زال احکام» از شبکه‌ی سه نیز هست، علاقه‌اش را از برنامه‌های دینی و معارفی پنهان نمی‌کند. او که لیسانس‌اش را در رشته مهندسی کامپیوتر گرفته است مطالعات دینی و معارفی‌اش را هیچ‌وقت قطع نکرده و به خاطر علاقه‌اش به مفاهیم قرآنی و درک قرآن همیشه دوست داشته با به روز کردن مسائل دینی این موضوعات را برای جوانان جذاب‌تر کند.

شریعتی که مجری سری‌های قبلی عقیق هم بوده، تفاوت این بخش را با سری‌های قبل در فضای پلاتوها، متن‌های قوی‌تر و جذاب‌تر و از همه مهم‌تر حضور دو مجری دیگر در کنار خودش می‌داند و از حضور احسان پوراسد و سوگل طهماسبی خیلی خوشحال است و می‌گوید: «وقتی به من پیشنهاد دادند که دو مجری دیگر هم به برنامه اضافه شود و همه‌ی بار روی دوش من نباشد، خیلی استقبال کردم و دوست داشتم نیروهای جدیدتری وارد برنامه شوند تا من فقط به شکل روتین در یک برنامه حضور نداشته باشم و الآن این اتفاق در برنامه‌ی چهارم عقیق افتاده است.» شریعتی از اجراهای متعدد در زمینه‌ی برنامه‌های معارفی خاطرات زیادی دارد. او می‌گوید یک بار در خیابان پسر بچه‌ای ده دوازده ساله مرا که دید سلام و علیک گرمی کرد. از او پرسیدم مگر تو برنامه‌هایی که من اجرا می‌کنم را می‌بینی و او گفت برنامه‌ی «زال احکام» شما را و «عقیق» را خیلی دوست دارم. پرسیدم آخه چه چیزی در این برنامه است که به سن و سال تو بخورد و او گفت آخه شما اول برنامه می‌گویند دوست خوبم سلام، رفیقم سلام. خب من هم دوست شما هستم و از این لحن صمیمی‌تان خوشم می‌آید. این برخورد خیلی روی من تأثیر گذاشت و حس کردم که چقدر یک رابطه‌ی صمیمی و ساده می‌تواند تا این حد مؤثر باشد.

پلاتوی چهارم: یک کارگردان با سابقه‌ی چهارساله در عقیق

بهش می‌گی فلان کارو انجام بده، از همون لحظه به بعد دیگه دست خودش نیست تو دلش آشوبه، نگرانیه که نتونه از پسش بر بیاد. همش دلوآپسه... واسه همین هست که همیشه بهترین‌ها، یعنی هر مأموریتی که بهش می‌دی می‌تونی مطمئن باشی که اون مأموریت را به بهترین شکل ممکن انجام می‌شه. به این جور آدم‌ها می‌گن مسئولیت‌پذیر یا مسئول... نوید محمودی با گفتن کات از شریعتی



ساعت بعد از این پخش چه جور تلفن برنامه به صدا درمی آمد و لحظه‌ای نبود که ما سرمان خلوت شود. همه دوست داشتند در مسابقه‌ی حضوری شرکت کنند و ما آنها را به برنامه دعوت کردیم.

محمودی از یکی از تجربیاتش در این برنامه می‌گوید و آن اینکه او اصولاً آدمی نیست که از روی ظاهر به کسی قضاوت کند، ولی گاهی چند نفری که به مسابقه می‌آمدند خودم در ذهنم می‌گفتم که فلانی احتمالاً برنده می‌شود، ولی بعد می‌دیدم دقیقاً کسی که از نظر ظاهری بهش نمی‌آید که علوم دینی را خوب بلد باشد اتفاقاً برنده می‌شد. این مسابقات درس بزرگی به من داد. طوری که حس کردم هیچ کس را نمی‌شود نه از روی ظاهر و نه رفتار، شناخت. آن موقع با خودم می‌گفتم ما کجا هستیم و اینها کجایند و گاهی به آنها حسرت می‌خوردم.

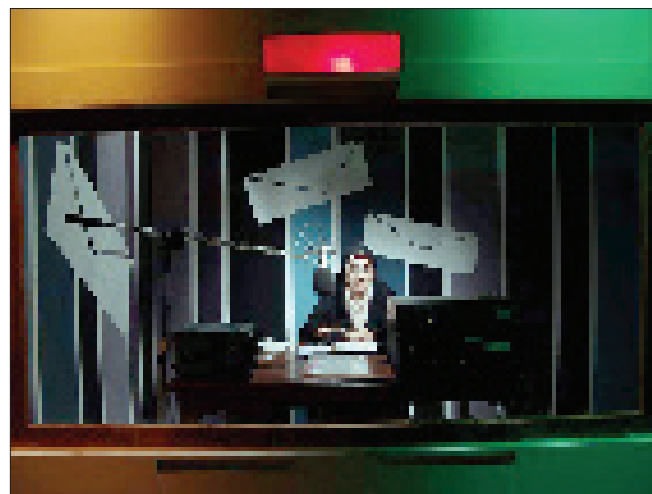
شهرهای سنی‌نشین را انتخاب کردیم و در واقع عقیق تبدیل شد به یک فرهنگ تلویزیونی، نه یک برنامه‌ی تلویزیونی. از انتهای همدان یک جایی مثل نویسرکان که آخرش کوه است، قاری و حافظ قرآن انتخاب کردیم و وقتی با او مصاحبه کردیم و ساعت مچی به او هدیه دادیم، آن وقت می‌دانستیم این دختر خانم هیچ‌وقت این خاطره از یادش نمی‌رود و اینکه گروهی از پایتخت بلند شده‌اند آمده‌اند اینجا تا به جزء جزء قرآنی که او حفظ است گوش دهند، این یعنی برکت قرآن و عنایت خدا.

بخش رادیو هم از بخش‌های دیگر عقیق است. محمودی در این باره می‌گوید ما آمدیم یک دکور واقعی از رادیو در استودیویمان زدیم و دو مجری آوردیم که حدیث روز را می‌گفتند. ما نه فقط برای اینکه آیتم داشته باشیم بلکه برای اینکه به مخاطبان بگوییم که رادیو را می‌شود در خانه هم به این شکل تجسم کرد از آن استفاده‌ی مناسب کردیم.

بخش مسابقه هم پر از آموزش است، یعنی شما در ۱۸۰ ثانیه ۱۰ تا احکام یاد می‌گیرید. این طوری خیلی ظریف به آموزش فکر کردیم و به مخاطب گفتیم که هدف ما این است که در لایه‌های پوششی برنامه همه چیز را می‌شود آموخت.

پلاتوی ششم: نویسندگی برای قرآن، حرف زدن با جوانان

محبوبه حقیقی، سرپرست نویسندگان برنامه‌ی عقیق است. آنها ۱۷ نفرند که ۱۲ نفرشان در حوزه‌ی علمیه‌ی حضرت فاطمه (س) تحقیق برنامه و استخراج داستان‌ها از قرآن و انطباق آنها با روایات و جمع‌بندی آن و در کنار هم قرار



دادن این داستان‌ها را در کنار اتفاقات امروزی بر عهده دارند و ۵ نفرشان هم می‌نویسند: حسین متولیان، احمد واحدی، زهرا و مریم شیرزاد همراه محبوبه حقیقی. او می‌گوید که تفاوت این دوره‌ی عقیق با قسمت‌های قبلی‌اش در این است که این بار کار کارشناسی خیلی بهتر بوده است و موضوعات ویژه‌ای را انتخاب کرده‌ایم. حاج آقا منصوری و حجت‌الاسلام سید محمد جواد بهشتی هم به عنوان کارشناس کنار ما بودند و کمکمان می‌کردند.

او ادامه می‌دهد که این بار دستمان بازتر بود و موضوعات کاربردی‌تر بودند. ما در واقع براساس یکی از موضوعات قرآنی که نمود عینی‌اش را در جامعه و زندگی‌مان کاملاً حس کرده بودیم، مثل سلام کردن، توحید، امتحان، معاد،

مسئولیت‌پذیری، اخلاق، بخشش، انتخاب و... داستانی یا متنی را می‌نویسیم. حقیقی از منابع متفاوتی برای نوشتن استفاده کرده است که به قول خودش مهم‌ترینش نهج‌البلاغه و میزان الحکمه بوده که احادیث فراوانی در آن بوده است. او در ضمن به منابع شفاهی هم اشاره می‌کند: «آن موقع که متن‌ها را می‌نویسم انگار که دوست داشتم باشم که در این حوزه حواسم جمع باشد به سراغ تلویزیون، رادیو یا وعظ می‌روم و با شنیدن سخنرانی‌هایی که در تلویزیون پخش می‌شود یا مجالس عزاداری یا قرآن‌خوانی خیلی ایده‌ها را از آنها می‌گیرم».

پلاتوی هفتم: ترانه‌ای بدون موسیقی

یکی از ویژگی‌های عقیق این است که میانگین سنی عوامل و سازندگان برنامه‌اش به سی و پنج‌سال هم نمی‌رسد. چیزی که باعث شده برنامه با زبان آنها یکی شود و هیچ کس احساس غریبه بودن نکند، از دکور برنامه و طراح صحنه‌ی آن منوچهر علیپور و تدوین آن، که با محمدحسام فردی و وحید بی‌طرفان بوده و رضا جابری صدابردار و رسول خداپنده‌لو تصویربردار برنامه در کنار حسن مداح شریعتی، امیر کوه‌بر، امیر یگانه تا رحمان حاصلی مدیرتولید و شیوا قنبری مجری طرح، همه در کنار هم حس جوان بودن را دارند.

با این حال محمودی می‌گوید که چون در شبکه‌ی قرآن استفاده از موسیقی مرسوم نیست، همین مسئله باعث وجود محدودیت‌هایی در ساخت برنامه‌ها می‌شود. عقیق برای این موضوع راه حل جدیدی پیدا کرده است. او پس از انتخاب ترانه‌ی مناسب برای برنامه‌اش سفارش آهنگسازی را به مسعود امامی داده که پس از خواندن ترانه روی آهنگ ساخته شد. آهنگ را از متن ترانه حذف کرده و به جای آن افکت (صدای طبیعت و صدای موسیقی خدا) را گذاشته است. این اتفاق باعث شده که ترانه‌ی عقیق آن قدر خالص و پُر ویژگی باشد که هم از قواعد و اصول شبکه‌ی قرآن پیروی کرده باشد و هم به مفهوم ترانه لطمه‌ای نزده باشد.

پلاتوی هشتم: قیامت پایان نیست، آغاز است

«عدالت خدا ایجاب می‌کند که روزی به اسم روز قیامت وجود داشته

باشد. آخه اولاً پیامبران خدا این همه تلاش کردن و زحمت کشیدن واسه اهمیت مردم... اگر قیامتی نبود همه‌ی زحمت‌ها و عذاب‌هایی که کشیدن و شکنجه‌هایی که شدن بی‌سبب و دلیل رها می‌شد و بدکاران اعمالشون بی‌نتیجه می‌موند. ثانیاً هر خطی‌یه نقطه‌ی پایان داره که توی اون نقطه‌ی پایان باید به هدف، همون هدفی که از قبل ترسیم کرده بودیم، برسیم و نقطه‌ی پایان این خلقت و این همه تلاش روز قیامته!...»

شریعتی متن پایانی را می‌خواند اما، به نظر مونитор برنامه که پشت دستگاه نشسته یک کلمه، نامفهوم ضبط شده و قرار می‌شود برای دومین بار این پلاتو گرفته شود. قبل از اینکه برداشت دوم تمام شود، شریعتی یک قسمت از متن را یادش می‌رود و کات دادن محمودی باعث می‌شود که این پلاتو به برداشت سوم برسد. بچه‌ها، هم کلافه شده‌اند و هم خنده‌شان گرفته. انگار که در

اجراهای شریعتی چنین چیزی سابقه نداشته و همه عادت دارند که بدون برداشت اضافی هر پلاتو ضبط شود اما، چاره‌ای نیست انگار که کار یک جایی گیر کرده باشد، شریعتی از نو اجرا می‌کند و با قبول گفتن و خسته نباشید بقیه‌ی بچه‌ها، شریعتی نفسی راحت می‌کشد. ناگهان چراغ‌های استودیو خاموش می‌شوند و فیلمبردار و صدابردار هم از استودیو غیبتشان می‌زنند. شریعتی انگار که انتظار چنین برخوردی را نداشته است می‌گوید: «بابا گفتیم که نقطه‌ی پایان یعنی قیامت، ولی دیگه نه این طوری، قرار نبود ما را تنها بگذارد. شماها که روز قیامت به داد آدم نمی‌رسید، حداقل اینجا ما را تنها نگذارید...».





طالبی این بار «با دست‌های خالی»
ادای دینی دوباره به دفاع مقدس کرده است

این مرد خسته نیست



نیره رضایی

یک موقعیت ناخواسته متهم به قتل شود و پدر مجبور شود برای رضایت اولیای دم قاتل با پدر مقتول که مردی دائم‌الخمر است به چالش بیفتد و در واقع با حرف‌هایش او را مجبور به رضایت کند.

شاید اگر طالبی در این زمینه دقت می‌کرد، دیگر مجبور نبود با استفاده از معجزه، آن هم به ضعیف‌ترین و کلیشه‌ای‌ترین شکل ممکن فیلم را تمام کند. معجزه در اینجا شاید از محدود اتفاقاتی بود که با هیچ سنجاقی نمی‌شود به پیکره‌ی فیلم وصلش کرد. شاید طالبی می‌خواست از قدرت روایت کند اما، غافل از اینکه ایمان به امام حسین (ع) و برخی اعتقادات مذهبی اگر بدون توجه به عناصر داستان، شخصیت‌پردازی‌ها و شیوه‌ی روایت باشد و با آدم‌های قصه نخواند، فقط فیلم را به ورطه‌ی شعار می‌برد؛ اتفاقی که متأسفانه در نیمه‌ی دوم و پایان قصه‌ی «دست‌های خالی» رخ داده است.

امادست‌های خالی از بازی‌های خوبی هم بهره‌برده است. طالبی در پرداخت شخصیت پدر سعی زیادی کرده است و حمله‌های روحی او را کاملاً حرفه‌ای به تصویر کشیده است که مسلمان این اثر بدون حضور بازیگری توانا و حرفه‌ای، مانند خسرو شکیبایی تحقق پیدا نمی‌کرده است؛ طوری که گاهی حس می‌شده اگر کارگردان توانایی شکیبایی را در این زمینه بهتر می‌دانست شاید در نگارش آن سکانس‌ها عمیق‌تر رفتار می‌کرد و می‌توانست از این پتانسیل بیشتر از اینها استفاده کند. این اتفاق درباره‌ی مسعود را بیان، باز یگر نقش سنجری و فدا، پدری که حوریه به اتهام قتل دخترش به زندان افتاده است صادق است. سکانس‌های مواجهه‌ی امیرحسین با و فارا اگر یک بار دیگر مرور کنیم می‌فهمیم که این نقش چقدر جای کار داشته و رایگان چه خوب از پس آن برآمده است و آن وقت تضاد درونی این شخصیت کاملاً برای ما آشنا می‌شود.

باید قبول کرد که فیلم تا نیمه‌ها، جاذبه‌هایی که عناصر مؤثر در داستان‌پردازی‌اش به آن بسیار کمک کرده است اما، یکدفعه وقتی اتفاق قتل رخ می‌دهد فیلم وارد شعارزدگی می‌شود؛ از حرف‌های گنده‌گنده‌ی سیاسی که یک دختر شیرین عقل می‌زند تا آمدن شخصیت‌هایی که انگار قرار است بیایند حرفی را بزنند تا شعارهای کارگردان را تکرار کنند، همه و همه فیلم را به شکل تأسف‌آوری از دست رفته می‌کنند. یعنی درست در لحظه‌ای که فیلم می‌توانست از تعلیق‌هایی که به موقع و درست چیده است استفاده کند و وارد نماهای درونی شخصیت امیرحسین شود، یکدفعه موضوع به سمت دیگری می‌رود و حتی تعلیق‌های قسمت اول نیمه‌کاره رها می‌شود و به شکل شفافی نزد تماشاچی رومی‌شوند.

شاید اگر فیلم همان زبان روان و ساده‌اش را دنبال می‌کرد و در لحظه‌ی مناسب آن را جمع می‌کرد دیگری نیازی نبود که یکبار مسیرش عوض شود و به جاده خاکی بیفتد. چرا که روابط میان آدم‌ها، گره‌افکنی، ایجاد تعلیق و حتی اشاره به مشکلات جسمی و روحی جانبازان جنگ تحمیلی (به دور از هر نوع کلیشه‌های رایج در این گونه فیلم‌ها که رنج فراموش شده‌ی جانبازان را به تصویر می‌کشند) خوب از کار درآمده است و طالبی هم به حق در درست به تصویر کشیدن آنها چیزی را کم نگذاشته است، ولی داستان پس از قتل جمع‌وجور نمی‌شود و حتی زمینه‌چینی مناسب هم برای چنین قتلی صورت نمی‌گیرد تا بشود این طور توجیه کرد که این قتل باید در طول قصه اتفاق می‌افتاد تا ما به این بهانه با شخصیت‌هایمان بیشتر آشنا شویم. حتی بازی مریلا زارعی هم خیلی پخته‌تر از نقش‌های قبلی‌اش بوده است. خصوصاً سکانس گریه‌ی آمیخته به خنده‌اش در حین رانندگی هنگامی که به صدای پدرش گوش می‌داده است و مونولوگ نسبتاً طولانی‌اش در فصل ماقبل آخر فیلم در زندان که حوریه با خاموش کردن شمع‌های کیک تولدش زندگی‌اش را مرور می‌کند هم، از سکانس‌های به یادماندنی فیلم است.



«دست‌های خالی» به عنوان ششمین فیلم بلند طالبی اثری در خور توجه و خوب است، به خصوص که این فیلم نسبت به کارهای قبلی او از وضعیت بهتری هم برخوردار است و نشان‌دهنده‌ی حساسیت و وسواس او، هم در نگارش، هم در بازی‌های بازیگران و هم در نتیجه‌ی کار است.

او نشان داده است که می‌تواند از ظرفیت‌های بالای سینمای ایران خوب استفاده کند و اگر کمی دقت به خرج دهد مسلماً در آثار بعدی‌اش ضعف‌های قبلی را می‌پوشاند. برای فیلمسازی که دغدغه‌ی دفاع مقدس و آرمان‌های شهدا محترم است. دانستن ریزه‌کاری‌ها و جذابیت‌های خاص در سینما می‌تواند بسیار کمک‌کننده باشد.

معمولاً برای کارگرانی که همیشه با خودشان نگاه‌های رسمی و دولتی همراه دارند این سختی وجود دارد که آثارشان هم تحت شعاع همین نگاه بررسی می‌شود و نگاه غالب روی آثارشان از آنجا شروع می‌شود. شاید ابوالقاسم طالبی، کارگردانی که همواره دغدغه‌های دفاع مقدس و مسائل مهم روز را در سر داشته این حساسیت را از قبل می‌دانسته که دست به ساخت فیلمی زده است که در عین اینکه از همان آرمان‌ها و نگاه او تبعیت می‌کند اما، با موقعیت‌های عاطفی و احساسی فیلمش را از یک سونگ‌ری منتقدان دور کرده است.

«دست‌های خالی» بعد از «غمه» دومین فیلم ابوالقاسم طالبی است که مستقیماً به فرهنگ شهادت و جانبازان اشاره می‌کند. انگار که طالبی بخواهد در این حوزه ادای دینی به گذشته‌ی خودش بکند، سعی کرده با به تصویر کشیدن فضای موجود برای جانبازان و دغدغه‌هایشان، حداقل برای نسل جوان این انگیزه را به وجود بیاورد که کسانی که دیروز به شهادت رسیدند و آنهایی که بازمانده‌ی آن روزها هستند، چقدر بی‌ادعا و صادقانه در کنار ما هستند، بدون اینکه ما از رنج‌هایشان خبری داشته باشیم و شاید این فیلم پاسخ خیلی از پرسش‌های نسل جوان را درباره‌ی جانبازان بدهد.

«دست‌های خالی» شروع خوبی دارد، چون از همان لحظه‌ی اول ما را وارد تعلیق می‌کند. مادری (فاطمه گودرزی) با دخترش حوریه (مریلا زارعی) زندگی می‌کند اما، در نگاه آرام و لبخند روی لب او متوجه غمی عمیق می‌شویم. مادر یک راز را از دخترش پنهان می‌کند و در این بین تلفن‌های مشکوکی هم به خانه‌ی آنها می‌شود. حوریه به مادرش شک می‌کند و در تعقیب و گریز او متوجه می‌شود که او چیزی را پنهان می‌کند. ولی مادر برای تبرئه‌ی خودش از گناه نکرده، رازش را برای دخترش فاش می‌کند. پدر حوریه که به نظر می‌آمده مفقودالاثر باشد، زنده است و در یک آسایشگاه مخصوص جانبازان اعصاب و روان نگهداری می‌شود. سردار امیرحسین تهرانی که حالا زخمی جنگ است و موجی شده، دور از خانواده در این آسایشگاه به سر می‌برد و با همسرش مریم، پنهانی ملاقات می‌کند تا مبادا حوریه متوجه شود.

دیدار حوریه با پدرش دیداری است که ما برای اولین بار با چهره‌ی کاملاً متفاوت پدر (خسرو شکیبایی) روبه‌رو می‌شویم. شاید تا اینجا قصه، کشش خودش را حفظ کرده باشد و طالبی کاملاً با رعایت زیر و بم‌های فیلمسازی مخاطب را دنبال خود کشانده باشد، ولی با ورود امیرحسین به خانه و ادامه داشتن تلفن‌های مشکوک مسیر قصه را به سمت دیگری می‌برد. حوریه برای از بین بردن اضطراب پدر و مادر به آنها پیشنهاد می‌کند که با هم به شمال مسافرت کنند اما، همین پیشنهاد سبب می‌شود حوریه در



برای مولوی به بهانه‌ی نامگذاری سال ۲۰۰۷ به نام نامی‌اش

ما از پی سنایی و عطار آمدیم

نگارخانه

مریم ناگهی

طرح برنامه‌ی «هفته مولوی» که شامل آثار هنرمندان رشته‌های مختلف درباره‌ی شعر و افکار مولانا بود به مناسبت هشتادمین سالگرد تولد او برگزار شد. بعد از آنکه سال ۲۰۰۷ میلادی از طرف سازمان یونسکو به نام مولانا نامگذاری شد، مسئولان هنری فرهنگسرای هنر طرح برگزاری این هفته را به امور هنری سازمان فرهنگی - هنری شهرداری تهران ارائه کردند و در روزهای پایانی شهریور امسال این طرح بالاخره به تصویب رسید و هفته‌ی بزرگداشت این شاعر شهیر در بخش‌های مختلف موسیقی، نمایش، فیلم، هنرهای تجسمی و سخنرانی کار خود را آغاز کرد. در اجرای این پروژه‌ی هنری بزرگ علاوه بر فرهنگسرای هنر، مراکز دیگری چون فرهنگسرای بهمن، خانواده، دانشجو، ابن سینا، موزه‌ی امام علی (ع)، مجموعه فرهنگی آسمان و موزه‌ی سینما نیز شرکت داشتند و یکپارچه به ارائه‌ی آثار هنری از هنرمندان پرداختند.

یکشنبه، غروب آفتاب

جلال‌الدین محمد که با عنوان‌های خداوندگار، مولانا، ملای روم و گاه با تخلص خاموش در بین پارسی‌زبان مشهور است، یکی از عجایب عالم شعر و ادب پارسی است. در ششم ربیع‌الاول سال ۶۰۴ ه. ق. در شهر بلخ ایران آن دوره و افغانستان امروز متولد شد. نیاکانش همه از مردم خراسان بودند و با وجود اینکه بیشتر عمرش در قونیه گذشت اما، همیشه از خراسان یاد می‌کرد و مردمان آن دیار را همشهری خود می‌خواند.

بعد از آنکه در سن سیزده، چهارده سالگی همراه پدرش، بلخ را به قصد زیارت خانه‌ی خدا ترک گفت. ولی به دلیل مخالفت محمد خوارزمشاه در بلخ از یک سو و بیم حمله‌ی مغول، به وطن بازنگشتند و بعد از سفر حج، رهسپار شام و از آنجا عازم آسیای صغیر شدند که بنا به توجه و درخواست کیقباد، پادشاه

سلجوقی روم (آسیای صغیر) عزم قونیه کردند و ... یکشنبه پنجم جمادی‌الآخر سال ۶۷۲ ه. ق. هنگام غروب آفتاب، مولانا بدرود زندگی گفت. در شهر قونیه از کوچک و بزرگ در تشییع جنازه‌اش حاضر شدند. بنای تربت مولانا که به «قبة خضرا» شهرت دارد تا به امروز خالی از جمع مثنوی‌خوانان و قرآن‌خوانان نبوده است و حالا از آن تشییع پرشکوه و ضایعه‌ی تأثرانگیز غروب پنجم جمادی‌الآخر، هشتصد سال تمام گذشته است. هشتصدسال زندگی با اشعار و افکار این شاعر شهیر پارسی زبان.

در این مسئله شکی نیست!

مثنوی معنوی، غزلیات شمس تبریزی، رباعیات، فیه مافیه، مکاتیب و مجالس سبعة از مهم‌ترین آثار این شاعر پرکار عرصه‌ی ادب فارسی است که در عرصه‌ی مثنوی معروف‌ترین اثر به جا مانده، به مثنوی معنوی او با می‌گردد. تمامی این آثار که



به زبان مادری مولانا «فارسی» یا «پارسی» سروده و خلق شده است به خوبی گویای این واقعیت است که مولانا یک ایرانی است و تبلیغات نادرست کشورهای غربی و از جمله کشور ترکیه مبنی بر انتساب این شاعر بلندآوازه به کشور خود تا به حال نتوانسته به سرانجامی دست پیدا کند. «کامران شرفشاهی» در این باره می‌گوید: «در این مسئله

شکی نیست که مولانا در بلخ به دنیا آمده و اندکی قبل از حمله‌ی مغول بنا به مشکلاتی که پدرش با حاکم بلخ داشته ایران را ترک کردند اما، مهم‌ترین دلیل بر ایرانی بودن او اشعار و اندیشه‌های مولانا است که همگی به زبان فارسی سروده و بیان شده است و در واقع اگر زبان فارسی را از این آثار بگیریم دیگر چیزی باقی نمی‌ماند. حتی خود مولانا نیز بارها خود به صراحت مطرح کرده که به مفاخر و فرهنگ ایرانی تعلق دارد و در این باره به این بیت او اشاره می‌کنم: «عطار روح بود و سنایی دو چشم او/ ما از پس سنایی و عطار آمدیم».

شاعر و نویسنده‌ی کشورمان همچنین درباره‌ی دلایل محکم ایرانی بودن مولوی می‌گوید: «سال گذشته همراه با برخی از دوستان در بزرگداشت مولانا به شهر قونیه رفتیم. حتی آنجا بسیاری از شاعران و متفکران ترکی اذعان دارند که مولانا ایرانی است و همان‌طور که مطلع هستید جدیداً «لورهان باموک» نویسنده‌ی ترکیه‌ای که جایزه‌ی نوبل ادبی سال ۲۰۰۶ را گرفت و صراحتاً اعلام کرد که مولانا ایرانی است. در ترکیه برخی از مسئولان و هنرمندان شان مدعی بر ایرانی بودن مولانا هستند اما، می‌بینید که در مراسم بزرگداشت مولوی با حضور شاعران ترکیه‌ای مترجم فارسی زبان حضور دارد و اصلاً با نبود مترجم نمی‌توانند به زبان این شاعر و به زبان اشعارش صحبت کنند. ولی متأسفانه برای جذب توریست و بهره‌برداری از مولانا و این فرصت به دست آمده، اهداف دیگری را دنبال می‌کنند و همواره سعی دارند که به روش‌های مختلف نشان دهند مولانا ایرانی نیست. شما در نظر بگیرید آنها با استفاده از این مسئله توانسته‌اند سالانه یک میلیون و چهارصد هزار نفر توریست و بازدیدکننده به کشور خود جذب کنند. در جریان هر ادعایی بالاخره باید یکسری دلایل هم برای توجیه قضیه آورده شود». درباره‌ی دلایل محکمه‌پسند ترکیه‌ها که از شرفشاهی سؤال می‌کنیم می‌گوید: «دلیل‌شان همین است که چون مولانا بخشی از زندگی‌اش چیزی در حدود ۳۰ سال را مقیم آنجا بوده و در تاریخ نشان شخصیتی به بزرگی مولانا نیز نداشته‌اند، سعی دارند این‌طور تبلیغ کنند که مولانا به ترکیه و آسیای صغیر آن دوره تعلق داشته است. البته این راهم اضافه کنم که انسان‌های بزرگ و فرهیخته علاوه بر تعلق به خاک و میهن‌شان به تمام بشریت تعلق دارند اما، خب مصادره و مسخ کردن به هیچ عنوان کار پسندیده‌ای نیست».

پژوهشگر عرصه‌ی ادبیات فارسی در ادامه‌ی مسئولیت‌های خطیر «سازمان میراث فرهنگی» در این باره اشاره می‌کند: «متأسفانه در ایران نسبت به بزرگداشت مفاخر و مشاهیرمان کوتاهی زیاد صورت می‌گیرد و اگر کسی سفری به قونیه کند، متوجه غربت شاعران‌مان می‌شود. این مسئله بیشتر از هر مرکز و سازمان دیگری متوجه سازمان میراث



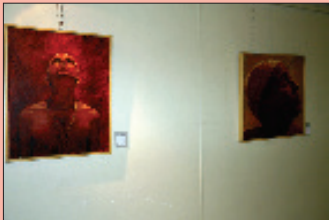
جوان

گزارشی از بخش تجسمی هفته‌ی بزرگداشت مولانا

ردپای مولانا بر بوم نقاشی

برنامه‌ی فرهنگی «هشتصدسال با مولوی» در حیطه‌های مختلف هنری، هنرمندان بسیاری را در رشته‌های مختلف به خلق آثار ارزشمند سوق داد؛ موسیقی، نمایش، فیلم و تجسمی که در وادی هنرهای تجسمی، نقاشان عکاسان و مجسمه‌سازان به ارائه‌ی اثر هنری درباره‌ی اشعار و افکار مولانا پرداختند. مسئول بخش تجسمی هفته‌ی هشتصدسال با مولوی درباره‌ی آثار ارائه شده و نحوه‌ی جمع‌آوری‌شان گفت: «در این بخش ۹ نمایشگاه گروهی و انفرادی شامل نمایشگاه‌های نقاشی، مجسمه‌سازی، خوشنویسی، نگارگری و عکس در فرهنگسراهای مختلف برگزار شد و با وجود زمان کمی که داشتیم و حتی ارائه نشدن هیچ‌گونه فراخوانی، به هیچ وجه فکرش را نمی‌کردم که به این خوبی کار جمع شود. زمانی که قرار شد در هفته‌ی هشتصدسال با مولانا بخش تجسمی هم وجود داشته باشد به مراکز هنری و هنرمندانی که اطلاع داشتیم در این گونه موضوعات باید کار تولید کرده باشند، اطلاع دادیم و آثار ارائه شده نشان داد که هنرمندان ما در این وادی آثار بسیاری خلق کرده‌اند.»

«فرزانه رحمانیان» که از استقبال بازدیدکنندگان راضی است در ادامه به نحوه‌ی نمایش آثار جمع‌آوری شده اشاره می‌کند: «کارهای انتزاعی زهره قادری به شکل انفرادی در گالری شماره ۳ فرهنگسرای هنر به نمایش گذاشته شد که با تکنیک اکریلیک



و موضوعیت اشعار مولانا بود. در گالری شماره ۴ هم ۴ تابلو در ابعاد بزرگ از جلیل جوکار به نمایش گذاشته شد که فضای این تابلوها ۱×۴ به حالت کپکشانی و عوالم عرفانی کار شده بود؛ به شکل کاملاً انتزاعی و با تکنیک اکریلیک.»

مؤسسه‌ی «آبی بیکران هنر» در ارائه‌ی اثر با موضوع افکار و اندیشه‌های مولانا همکاری بسیار خوبی را در بخش تجسمی از خود نشان داد. نمایشگاه نقاشی هنرمندان نقاشی این گروه در گالری شماره یک و سالن نگارستان فرهنگسرای بهمن میزبان علاقه‌مندان بود. رحمانیان در این باره توضیح داد: «چون گروه همه با هم کارشان را ارائه کردند ترجیح دادیم در گالری شماره یک فرهنگسرای بهمن که

فضای بزرگ‌تری دارد تمام آثار یک جبهه نمایش گذاشته شود.»

دارنده‌ی مدرک کارشناسی نقاشی درباره‌ی نمایشگاه گروهی نقاشی هنرمندان «آبی بیکران هنر» همچنین اضافه کرد: «سبک‌ها اکثراً متفاوت است اما اغلب آبستره و انتزاعی کار شده‌اند. حدود ۴۰ درصدی هم اکسپرسیونیست و تعدادی هم رئال هستند. رقص سماع، چهره‌ی مولانا و اشعار این شاعر بلندآوازه از جمله موضوعاتی هستند که سوژه‌ی این تابلوهای نقاشی قرار گرفتند و دستمایه‌ی خلق اثر توسط هنرمندان نقاشی شدند.» فرهنگسرای این سینانیز در طول هفته‌ی گرامیداشت مولانا میزبان نمایشگاه انفرادی «سلیمه معتمدی» بود که مرتبط با مولانا، سماع و رهایی روی بوم، ۳۰ اثر اکریلیک با سبک انتزاعی را در گالری خود به نمایش گذاشت.

و اما مجسمه‌های «جعفر نجیبی» که خود ریاست گروه هنری «آبی بیکران هنر» را نیز بر عهده دارد در فرهنگسرای خانواده و آثار ارزشمند نگارگری و مینیاتوری استاد «اردشیر تاکستانی» در گالری شماره یک فرهنگسرای هنر به نمایش گذاشته شد: «تعداد این تابلوها ۴۸ عدد بود که همه‌ی آنها با موضوع پروژه و چهره‌ی مولانا در حالت سرمستی و شعر گویی به شکل چشمگیری به نمایش گذاشته شد.»

رحمانیان که خود نیز یک تابلو نقاشی در نمایشگاه گروهی «آبی بیکران» با موضوع مولانا ارائه کرده است درباره‌ی ردپای اشعار مولانا در آثار نقاشی هنرمندان گفت: «هنرمندان بسیاری در این باره اثر خلق کرده‌اند اما، شاید به دلیل محوریت قرار نگرفتن این موضوع و عدم توجه ویژه به آن، بیشتر این آثار در خلوت خود هنرمندان باقی مانده و در معرض دید عموم قرار داده نشده است. در صورتی که این موضوع با توجه به تبلیغات گسترده‌ی کشورهای دیگر درباره‌ی انتساب مولانا به خودشان باید بیشتر مورد توجه مسئولان برگزارکننده‌ی حرکت‌های هنری باشند. در هر صورت این هفته را به فال نیک می‌گیریم و منتظر برگزاری برنامه‌هایی اینچنین با بودجه و زمان کافی هستیم.»



فرهنگی است. برای مثال ما مزار حافظ، سعدی، عطار و فردوسی و فیلمی از مشاهیر دیگری را داریم که هر کدام‌شان به تنهایی برای یکسری از کشورها می‌تواند شاهکار باشد، ولی متأسفانه ما در کشور خودمان آن طور که باید برنامه‌ها و بزرگداشت‌هایی که شایسته‌ی آنها است را انجام نمی‌دهیم و برای جذب توربست و گردشگر از این فرصت‌های ناب استفاده‌ی نمی‌کنیم.»

وی ادامه می‌دهد: «با توجه به اینکه مولوی تمام اندیشه‌هایش به زبان فارسی است و بسیاری از شخصیت‌های بعد از او متأثر از مولانا هستند، ولی متأسفانه نتوانسته‌ایم در ایران یک موزه و مرکزی داشته باشیم که جاذبه و برنامه‌های خاصی درباره‌ی مولانا ارائه دهد.»

بحث تصاحب باز هم مطرح است...

گفت‌وگو درباره‌ی ایرانی بودن مولانا با کامران شرفشاهی، شاعر و نویسنده‌ی کشورمان بحث مفصلی می‌شود. اینکه چرا کشوری مثل ایران با وجود داشتن چنین گوهرهایی اما، آنچنان که باید حرکت‌های هوشمندانه‌ی انجام نمی‌دهد. شرفشاهی اعتقاد دارد که در این باره باید مسئولان فرهنگی یک تکان اساسی به خود بدهند و سعی کنند در این مسئله مهم از دیگر کشورها عقب نمانند: «بحث تصاحب باز هم مطرح است، نه تنها برای مولانا بلکه، متأسفانه در این خصوص در برخی از

کشورها دارد حرکت‌هایی صورت می‌گیرد و آنها می‌خواهند اندیشه‌مندان چون خرافانی، نظامی گنجوی، ابن سینا، رودکی، ابونصر فارابی، رازی را به نام کشور خود ثبت کنند. کشورهای آسیای میانه از یک سو و عرب‌ها از سوی دیگر. معمولاً هم مدارکی ارائه می‌کنند و با استفاده از غفلت ما به مرور این ادعاها صورت عینی به خود می‌گیرد.»

شرفشاهی در این باره به سرقت‌های برخی از کشورها از عناوین جغرافیایی کشورمان نیز اشاره می‌کند: «متأسفانه نتیجه‌ی هوشمندانه‌ی عمل نکردن ما کار را به جایی رساند که عرب‌ها در پی تغییر نام خلیج همیشه فارس بودند و البته باز هم هستند و کشوری مثل چین در حال ساخت شهرهایی با عنوان تبریز، کاشان و کرمان است تا با جعل اسامی این شهرها، صنعت فرش ما را به نابودی بکشاند. بدیهی است که برای خنثی کردن این طور حرکت‌های ناپسند باید مسئولان فرهنگی با یک عزم ملی، بازتاب‌های جهانی و تبلیغات گسترده‌ای ارائه کنند تا هیچ کشوری به خود اجازه‌ی چنین سرقت‌های ناپسندی را ندهد.»

کامران شرفشاهی در پایان با تأکید بر باورمند شدن جامعه نسبت به تکریم شخصیت‌های فرهنگی و علمی خود چه در گذشته و چه امروز امیدوار است برای قدردانی از مفاخر کشور حرکت‌های هوشمندانه‌ی صورت گیرد.

هشتصدسال با مولانا در یک هفته

برنامه‌ی فرهنگی هشتصدسال با مولانا به مدت یک هفته با نمایشگاه‌های تجسمی نقاشی، عکس، مجسمه و به روی صحنه رفتن نمایش‌های مختلف و اجرای موسیقی و ارائه‌ی سخنرانی‌های ادیبان کشورمان میزبان اهالی وادی هنر شد و با تمام کمی و کاستی‌هایش آن هم به دلیل کمبود زمان و بودجه و هزار و یک اما و اگر دیگر اما باز هم به فال نیک گرفته شود؛ برداشتن گام‌های بعدی در راستای بزرگداشت مشاهیر ایران، مهد مردان و زنان تاریخ‌ساز.





ما هم حق زندگی داریم

○ ملیحه محمودخواه

آشناسنت. غریبه نیست. او را در قاب شیشه‌ای تلویزیون، بر پرده‌ی سینما، بارها و بارها دیده‌ایم. اما هیچ وقت فکر نکرده‌ایم که روزی، روزگاری از روزگاران عمرش را کجا گذرانده؟ چه کرده؟ چگونه تاب آورده است؟ به ذهن خیلی‌ها نمی‌رسد که او بخشی از جوانی‌اش را در زندان‌های مخوف رژیم بعث گذرانده است.

این هنرمند کرمانشاهی که سال‌هاست ساکن تهران است، وقتی برای ادامه‌ی تحصیل و زندگی به تهران هجرت کرد، فکر نمی‌کرد روزی به تمام علاقه‌اش پشت پا بزند و کار هنری را برای مدتی ببوسد و راهی جبهه‌ها شود.

مجید عبدالعظیمی اما امروز هم از گذشته‌ی خود جدا نیست و به نوعی دیگر جهاد می‌کند؛ در میدان‌ی به نام هنر. میدان‌ی که بهترین وسیله برای رساندن پیام است. او امروز خود را موظف می‌داند که فرهنگ ایثار و شهادت را با ابزاری دیگر اشاعه دهد.

«مجنون عشق» عنوان مستندی است که به تهیه‌کنندگی عبدالعظیمی در ۱۲۵ دقیقه تولید شده است. این مستند که توسط مسعود محبی کارگردانی شده است روایتی است از زندگی یک جانباز اعصاب و روان.

عبدالعظیمی با ناراحتی می‌گوید: مستندی که هنوز مجوز پخش نگرفته است. درد امروز من و امثال من فراموشی است. ما خیلی چیزها را فراموش کرده‌ایم.

مجید عبدالعظیمی

متولد ۱۳۳۴

محل تولد: کرمانشاه

فارغ‌التحصیل کارگردانی از مرکز فیلم‌سازی

مهمترین آثار:

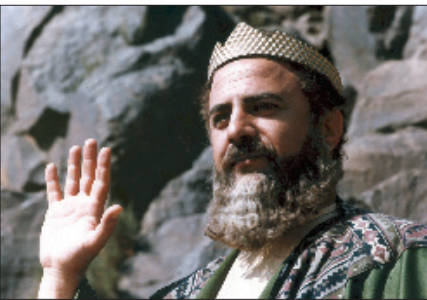
عبسی می‌آید، عزیزم من کوک نیستم، آخرین تک سوار، باشگاه سری، آخرین نبرد، دنیای وارونه، یاس‌های وحشی، مردان آنجلس، سجده بر آب، مردی شبیه باران، بیگانه‌ای در شهر، بلوف، ترنم نور، کاوش، ریشه در زمان، مستانه، همه مادران دنیا... عبدالعظیمی علاوه بر بازیگری، کارگردانی و تهیه‌کنندگی، مدتی نیز به عنوان مشاور هنری بنیاد جانبازان نیز فعالیت داشته است. مجید عبدالعظیمی خود از آزادگان جنگ تحمیلی است.



عبدالعظیمی در نمای یکی از فیلم‌هایش

دلیل حساسیت منطقه در دهلران مستقر شدیم. بعد از ظهر در داخل آمبولانس بودیم که متوجه شدیم به محصره‌ی دشمن در آمده‌ایم. آن موقع ۲۳ ساله بودم و پسرم آرش یک ساله بود. ما را به استخبارات بغداد بردند، بعد از شکنجه و بازجویی به اردوگاه رمادیه منتقل شدیم. ۴ ماه در رمادیه بودیم که به موصل یک منتقل شدیم. ۵ سال را در موصل گذرانیدیم. دوباره به رمادیه ۲ منتقل شدم، سه سال و نیم هم میهمان رمادیه ۲ بودم. بقیه دوران اسارت را در رمادیه ۹ گذراندم تا اینکه در تاریخ ۱ شهریور ۶۹، با دهمین گروه اسرا، آزاد شدم و به خاک پاک وطن برگشتم.

خاطرات سخت آن روزها هیچ وقت از خاطرش نمی‌رود. حتی گاهی با به یاد آوردن آن روزها موی تنش سیخ می‌شود. اما آنچه که او را دلگیر کرده است بی‌مهری‌هایی است که امروز متوجه او و هم‌زمانش



می‌شود. باز با این حال از گذشته‌اش پشیمان نیست. مجید عبدالعظیمی آزاده‌ی هنرمند می‌گوید: سختی زیاد بود. اما هیچ وقت در تمام آن لحظات و فشارها از عقایدیم برنگشتم و پشیمان نشدم. ما با خدا معامله کرده بودیم و از او هم انتظار رحمت داریم. ولی از مردم می‌خواهیم که فقط کمی، کمی ما را درک کنند. ما هم حق زندگی داریم. همین.

جانبازان، آزادگان و رزمندگانی که در خلوت خود خاطرات روزهای جبهه را با حسرت مرور می‌کنند.

روزگار شاد شادی داشتیم بی‌مها با ابر و بادی داشتیم او معتقد است این گروه از جامعه، مشکلات فراوانی دارند که باید رسیدگی شود. وقتی آنها در جبهه بودند، عده‌ای دیگر مشغول کسب علم و ثروت و... بودند. تا بچه‌های جنگ برگردند و درس و مشق را ادامه دهند. آنها که نباید به جایی می‌رسیدند، رسیدند. به جاهایی رسیدند که یادشان رفت جایگاه آنها مدیون همان بچه‌هایی است که از درد تا صبح روی تخت بیمارستان ناله می‌کنند. همان بچه‌هایی که خاطرات روزهای اسارت، کابوس هر شب و روزشان شده. کسی که درد این گروه را نفهمد، چطور می‌تواند وضعیت آنها را درک کند. ما خودمان بهتر درد خودمان را می‌فهمیم و وظیفه داریم که زندگی این عزیزان را به تصویر بکشیم.

از او می‌پرسیم: حالا چرا جانبازان اعصاب و روان؟ می‌گوید: جانبازان عزیز هستند، اما جانبازان اعصاب و روان جانبازانی هستند که مشکلات بیشتری نسبت به دیگر جانبازان دارند، اما به آنها کمتر پرداخته شده و مشکلات آنها از دید مردم پنهان مانده است.

عبدالعظیمی بهترین وسیله برای انتقال فرهنگ ایثار را استفاده از ابزار هنر می‌داند. او قالب داستان و سریال برای پرداختن به موضوع جانبازان در ارتباط و برقرار کردن و شناخت بیشتر مردم از جانبازان را مؤثر می‌داند. وی که در فیلم کاوش نیز بازی کرده است می‌گوید: خیلی‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که سینما و تلویزیون ابزار خوبی برای انتقال پیام است. کاوش فیلمی است در مورد میراث فرهنگی که به تماشاگر آموزش و اطلاع‌رسانی می‌شود که چطور به میراث خود احترام بگذارند.

وقتی در مورد نحوه‌ی اسارتش می‌پرسم می‌گوید: من سال ۵۹ به عنوان نیروی امدادی به جبهه رفتم، به



عکس هلا حمید فروتن، مرتضی قزح آبادی / فارس



سفر ایستگاه

قطار می‌رود
تو می‌روی
تمام ایستگاه می‌رود
و من چقدر ساده‌ام
که سال‌های سال
در انتظار تو
کنار این قطار رفته‌ایستاده‌ام
و همچنان
به نرده‌های ایستگاه رفته
تکیه داده‌ام!

قیصر امین‌پور

طرحی برای صلح ۳

شهیدی که بر خاک می‌خفت
سرانگشت در خون خود
می‌زد و می‌نوشت
دو سه حرف بر سنگ:
به امید پیروزی واقعی
نه در جنگ
که بر جنگ

قیصر امین‌پور

دردهای من

دردهای من،

جامه نیستند

تا ز تن در آورم

جامه و چکامه نیستند

تا به رشته‌ی سخن در آورم

نعره نیستند

تا ز نای جان بر آورم

دردهای من نگفتنی

دردهای من نهفتنی است

دردهای من،

گر چه مثل دردهای مردم زمانه نیست

درد مردم زمانه است

مردمی که چین پوستین‌شان

مردمی که رنگ روی آستین‌شان

مردمی که نام‌های‌شان

جلد کهنه‌ی شناسنامه‌های‌شان

درد می‌کند

من ولی، تمام استخوان بودم

لحظه‌های ساده‌ی سرودنم

درد می‌کند

انحنای روح من

شانه‌های خسته‌ی غرور من

تکیه‌گاه بی‌پناهی دلم شکسته

است

کتف گریه‌های بی‌پهانه‌ام

بازوان حس شاعرانه‌ام

زخم خورده است

دردهای پوستی کجا؟

درد دوستی کجا؟

این سماجت عجیب،

پافشاری شگفت دردهاست

دردهای آشنا،

دردهای بومی غریب،

دردهای خانگی،

دردهای کهنه‌ی لجوج.

اولین قلم،

حرف درد را

در دلم نوشته است

دست سرنوشت

خون درد را

با گلم سرشته است

پس چگونه سرنوشت ناگزیر

خویش را رها کنم؟

درد

رنگ و بوی غنچه‌ی دل است

پس چگونه من

رنگ و بوی غنچه را از برگ‌های

توبه‌توی آن جدا کنم؟

دفتر مرا

دست درد می‌زند ورق

شعر تازه‌ی مرا

درد گفته است

درد هم شنفته است

پس در این میانه من،

از چه حرف می‌زنم؟

درد، حرف نیست

درد، نام دیگر من است

من چگونه خویش را صدا کنم؟

قیصر امین‌پور



کت و شلوار و صاحبانش

○ سمیه علمزاده

اندازه‌اش نیست. اما من می‌دانم که هست. خاله حوری هم می‌داند. انگار محمد بعد از سال‌ها پیدا شده. خاله، صادق را خیلی دوست دارد؛ اما محمدش را می‌پرستد. در همه‌ی این سال‌هایی که محمد نبود، حتی خبرش؛ همیشه منتظر آمدنش ماند و هر چه بقیه گفتند، نمی‌آید، قبول نکرد.

– کاش می‌شد صبر می‌کردیم... شاید محمد هم می‌آمد. جوابش را نمی‌دهم. عکس محمد روبه‌روی خاله است. همیشه روبه‌روی همین دیوار می‌نشیند. آن موقع محمد شانزده ساله بود. من چهار ساله بودم و صادق هشت ساله و اصلاً معلوم نیست که بعدها اینقدر شبیه محمد می‌شود. عکس را ماه محرم گرفتیم. خوب یادم مانده؛ چون ما هم رفته بودیم زیارت امامزاده‌ی شهرمان و هیئت‌های زنجیر زن توی حیاط را نگاه می‌کردیم. من روی دوش محمد نشسته بودم و علم‌های بزرگی را که سر خم می‌کردند، می‌دیدم.

پشمک می‌خوردم و موهای محمد را با پشمک سفید کرده بودم. می‌گویم برای نامزدی صادق که لباس می‌دوزید. خاله حوری هنوز عکس را نگاه می‌کند. زیر لب چیزهایی می‌گوید، اشک در چشمانش دود می‌زند. بعد از آن سال خاله لباس سیاه را از تنش در نیامورد، حتی در مراسم عروسی دخترش. صادق فرق می‌کند. محمد دوم است برای خاله حوری.

می‌دانم دلش رضا نیست. نذر کرد وقتی محمد آمد، لباس سیاه را در بیاورد و پا برهنه برود پابوس امامزاده. – حالا که محمد نیست، لااقل برای صادق شاد بپوش. باز جواب نمی‌دهد. پارچه را باز می‌کند و دوباره تا می‌کند. همیشه دو دل می‌شود پارچه را برای صادق بدوزد، اما پشیمان می‌شود. می‌گویم حالا پارچه را بدهیم خیاط، شاید محمد تا نامزدی صادق پیدایش

در را که باز می‌کنم خاله حوری را می‌بینم که با کیسه‌ی بزرگی روبه‌رویم ایستاده. تا برایش چای بیاورم پاهایش را دراز می‌کند و بلند می‌گوید: «پارچه گرفته‌ام برای کت و شلوار محمد. بیا ببین.»

نگاهش می‌کنم. یادم نیست چندمین بار است که می‌خواهد کت و شلوار سفارش بدهد، به امید روزی که پسرش برگردد و یکی را بپسندد.

می‌گویم خاله اگر کت و شلوارها اندازه نبود چه؟ بگذار خودش بیاید بعد.

– بعد... اما... باید بدانند که من همیشه به یادش بوده‌ام. این همه سال... تازه وقت نداریم. باید فوراً دامادش کنم.

می‌پرسم از نامزدی صادق چه خبر؟

انگار یادش افتاده که پسر دیگری هم دارد. شانهاش را بالا می‌اندازد.

– یکی از کت و شلوارهای محمد را بدهیم به صادق توی مراسم نامزدی بپوشد؟

خیره نگاهم می‌کند و بعد سرش را تکان می‌دهد.

– آخر خاله‌جان...

– آخر ندارد. کت و شلوار محمد را بدهیم به صادق که چه بشود؟ تازه



شود. می‌دانم که نمی‌آید. سال‌هاست دیگر کسی برنگشته. کاش لااقل خبری از او می‌آمد. بلند می‌شود. می‌گوید: «شیطان از درگاه خدا ناامید می‌شود. حالا با اندازه‌های صادق بدهیم کت و شلوار را بدوزند، شاید...»

صادق ایستاده و کت و شلوازی که قرار است مال محمد باشد را تنش کرده. خاله اسفند دود می‌کند و قربان صدقه‌اش می‌رود. به کت دست می‌کشد و صادق را نگاه می‌کند و می‌بوسدش. می‌بوسدش و گریه می‌کند. گریه می‌کند و از حال می‌رود. توی بیمارستان، صادق روی نیمکت نشسته و کت را در بغلش گرفته. خیره نگاهش می‌کند. مادر می‌آید. می‌گوید: «بستری‌اش کردند. از همان سال‌ها زیاد مریض می‌شد اما این بار...» صادق می‌گوید: «همه‌اش تقصیر من است، شاید هم نیست. کاش محمد بود و من نه.»

رو به مادر می‌گوید چرا من به محمد شبیه شدم؟
مادر اشک‌هایش را با چادرش پاک می‌کند. می‌گوید: «می‌دانی که حوری جانم را برایت می‌دهد.»

در و دیوار بیمارستان آبی است. عکس خانم پرستاری که زیر آن نوشته سکوت، روی دیوار است. محمد اجازه می‌داد هر چقدر بخواهیم داد و فریاد کنیم و دنبال هم برویم. نمی‌گفت: ساکت! درس دارم و برایمان موشک و کلاه کاغذی درست می‌کرد. تا وقتی که موشک‌های واقعی آمدند. نزدیک ما نبودند. جاهای دور. همان جاهایی که محمد می‌خواست برود و خاله نمی‌گذاشت، که آخرش محمد رفت.

صادق می‌گوید: «من ازدواج نمی‌کنم تا وقتی خبری از محمد بیاید.»

مادر جوابش را نمی‌دهد.

می‌ترسم برای مادر اتفاقی بیفتد...

همه‌مان می‌دانیم خاله حوری چقدر دوست دارد نامزدی پسر نذر و نیازی‌اش را ببیند. مادر می‌گوید «از وقتی محمد کوچک بود، حوری برایش نقشه می‌کشید.»

شب خاله به هوش می‌آید. می‌خواهد صادق را ببیند. از پشت شیشه‌ی در نگاه می‌کنم. هیچکدام حرفی نمی‌زنند. خاله فقط صادق را نگاه می‌کند. دست‌هایش را گرفته، پلک هم نمی‌زند. صادق سرش را پایین انداخته. همیشه ناراحت بود که چرا خاله حوری با دیدنش محمد را می‌بیند، نه خودش را. حالا خاله فقط صادق را می‌بیند. خودش را. صادق گفت. وقتی از اتاق بیرون آمد.

حال خاله حوری خوب شده. شادتر از گذشته است و آرام‌تر. فردا نامزدی صادق است. هیچکدام از آن شب حرفی نمی‌زنند. آخر حرفی زده‌اند؛ اما نگاه‌هایشان...

خاله دور پسرش می‌گردد. برایش اسفند دود می‌کند. عکس محمد را نگاه می‌کند. اشک چشمانش را پر می‌کند. می‌خندد. صادق را می‌بوسد.

زنگ تلفن با صدای تلویزیون فاطمی می‌شود. خاله با تلفن حرف می‌زند. آرام می‌نشیند. هنوز گوشی توی دستش است. بلند می‌شود. چیزی نمی‌گوید. همه ساکت ایستاده‌ایم. تلویزیون امام را نشان می‌دهد. خاله، صادق را نگاه می‌کند و عکس محمد را. می‌رود توی اتاق. از توی کمد کت و شلوارهای محمد را در

می‌آورد. همه را جلوی صادق می‌گذارد. می‌گوید: «هر کدام را دوست داری

بردار. کادوی نامزدی است از طرف برادرت.»

صدای تلویزیون می‌آید. تشییع پیکر پاک شهدای دفاع مقدس... فردا...

تا فردا محمد هم برای نامزدی برادرش برگشته. خاله عکس را پایین آورد.

عکس را می‌بوسد و صادق را. کل می‌کشد. مادر هم. همه‌ی زن‌ها. خاله روسری

سیاه را از سرش در می‌آورد...



برای تهیه ی کتاب های نشر شاهد می توانید با مرکز پخش و توزیع تماس بگیرید.

مرکز پخش تهران: ۶۶۴۹۱۸۵۱

مرکز پخش قم: ۰۲۵۱-۷۸۳۰۳۴۰ / توزیع: ۸۸۸۲۹۵۲۳



باز هم تنهایی

روز جمعه بود، از صبح زود مشغول آماده کردن وسایل مریم، مینا و علی بودم که بروند اردو. سکوت محضی خانه را فرا گرفته بود، عکس های برات را که دور و برم ریخته بود یکی یکی داخل آلبوم گذاشتم، از شبی که برات رفته بود هر شب با عکس هایش صحبت می کردم. با دیدن هر کدام از عکس های برات یاد دردهایش می افتادم، دردهایی که وقتی سر بر زانویم می نهاد تا بر زخم هایش مرهم بگذارم، همه ی وجودم را در هم می فشرد اما، من اسم آن دردها را گذاشته بودم دردهای شیرین.

هر وقت می خواست چیزی بنویسد ده ها ورق و کاغذ سفید از کمدش بیرون می کشید و اطرافش می ریخت؛ درست مثل بازار شام. وقتی خودش اوراق پراکنده را کف اتاق می دید می گفت: «خانمی باز واست کار تراشیدم». آنقدر دوستش داشتم که با گفتن این جمله اخم می کردم. تو دلم می گفتم: «کاش بتوانم همیشه کارهایت را انجام بدهم»

حالا عکس هایش را دور و برم ریخته ام و نگاهشان می کنم به یاد آن روزها.

همیشه فکر می کنیم زندگی آدم هایی که به نوعی اسطوره شده اند و اسطوره هستند یک جور هایی با بقیه فرق دارد. هی دوست داریم بدانیم این آدم ها چطور زندگی کرده اند؟ با زن و بچه چطور برخورد داشته اند؟ به چی می خندیدند؟ برای چی گریه می کردند؟ و...

غافل از اینکه آنها هم خیلی ساده و مثل بقیه ی مردم زندگی کرده اند، با این تفاوت که هدف و آرمانشان بزرگ بوده و برای رسیدن به آن زحمت کشیده اند. لحظه ای از آن هدف غافل نبوده اند و تمام وقتشان متبرک بوده است.

«باز هم تنهایی» داستان زندگی شهید آزاده، براتعلی عباسپور است که از زبان همسرش روایت می شود. آنقدر ساده و صمیمی از آن لحظات می گوید که تورا تا انتها با خود همراه می کند. در این کتاب آن لحظه هایی را که به دنبالش هستی می بینی. «باز هم تنهایی» تالیف فرزانه عمادی توسط نشر شاهد در ۱۰۹ صفحه به چاپ رسیده است.



رفیق صمیمی

«ساعت چهار صبح

به تهران رسیدم. از فرط خستگی

چشم هایم باز نمی شد، ولی تمام فکر و ذکرم

این بود که تحت هر شرایطی خودم را به قرار ساعت

۹ صبح برسانم و برای همین سعی کردم خودم را به مطالعه

مشغول کنم تا خوابم نبرد.

راستش خیلی سخت بود، ولی ارزشش را داشت. وقتی از در خانه خارج شدم، دیدم نمی توانم پشت فرمان بنشینم. به خودم نهیب زدم: «تو که حتی نمی توانی رانندگی کنی، با این اوضاع و احوال چطور می خواهی یک مصاحبه ی به درد بخور در بیآوری.» روی این حساب برای یک بار هم که شده به حرف مسئولان شهر پرتراфик و پر دود و دم تهران بزرگ گوش کردم و از اتومبیل شخصی صرف نظر کردم و متوسل به اتوبوس شرکت واحد شدم.

از دحام و شلوغی اتوبوس، خستگی ام را مضاعف کرد؛ اما حضور در اتاق سردار مرادی همانند سطل آبی بود که به یک باره به سر و رویم ریخت و پوست بدنم را زنده و شاداب کرد...»

شما فکر می کنید دغدغه و اضطراب این شخص برای گرفتن مصاحبه به چه دلیل است و چرا این مسئله این قدر برای او مهم است که تمام فکر و ذکر او شده است. برای رسیدن به این پاسخ، کتاب «رفیق صمیمی» را بخوانید. کتابی که حسین زکریایی درباره ی دوست و رفیق صمیمی اش، سردار شهید یحیی ذوالفقاری نوشته است. زکریایی در مقدمه ی کتاب آورده است: «رفیق صمیمی که اکنون پیش روی شماست، هدیه ای است به همه ی کسانی که مرا یاری کردند تا خاطرات شهیدی بزرگوار برای نسل های آتی که تشنه ی دانستن حیات تاریخ سازان خویش هستند به رشته ی تحریر در آید.»

این کتاب توسط نشر شاهد در ۳۰۰ نسخه به چاپ رسیده است.

«کوه، درخت، سبزه و رودخانه. عجب آب و هوایی! از آسفالت، دود، آهن و جوی های کثیف خسته شدم. خوشا به حال مردم اینجا، چه حالی می کنند. به این می گویند زندگی، زندگی ساده، توبهشت، بهشت روی زمین...»

شب تندیس‌های شاهد

جشن خوبی در تالار سیدالشهدا برگزار شد. مسئولان لشکری و کشوری در کنار هنرمندان عرصه‌ی ایثار گرد هم جمع آمده بودند تا تقدیر کنند از تمام کسانی که در ادبیات دفاع مقدس ادای دینی کرده‌اند به مقام شامخ شهدا و هشت سال دفاع مقدس.



نظم برنامه حکایت از توجه و اهمیتی بود که متولیان برنامه به آن داشته‌اند. گر چه خود نیز معتقد بودند هنوز جای کار بسیار است و این عرصه زوایای پنهان و رازهای ناگشوده بسیار دارد و تلاش مضاعفی می‌طلبد. وقتی نوبت به اهدای جوایز رسید. هیئت داوران بیانیه‌ی خود را قرائت کردند و بعد برگزیدگان به روی سن هدایت شدند تا جوایز خود را از رئیس جمهور دریافت کنند. دکتر سنگری دبیر علمی جشنواره سال دفاع مقدس، ضمن اشاره به ضعف‌های این حوزه و خلا بخش ترجمه در حوزه دفاع مقدس قبل از اهدای جوایز گفت: خلائی که در انتقال آثار دفاع مقدس داشتیم امسال با چهارده اثر ترجمه‌ی نشر شاهد از بین رفت.

و اینجا بود که دبیر خانه انتخاب کتاب سال دفاع مقدس از نشر شاهد به دلیل انتشار ۵۱ عنوان کتاب در پنج شاخه و یک کتاب برگزیده و یک عنوان کتاب تقدیری به عنوان ناشر فعال دولتی تقدیر کرد و آقای محمدعلی فقیه مدیر کل انتشارات و اطلاع رسانی، تقدیرنامه‌ی خود را از دست ریاست محترم جمهور دریافت کرد.

آثاری از نشر شاهد که جداگانه مورد تقدیر جشنواره قرار گرفتند به شرح زیر است: در بخش هنر از کتاب «مهاجران آفتاب» آقای غلامرضا راه‌پیما به دلیل توجه به بنیان‌های فکری و فلسفی دفاع مقدس و تبلور آن در ارائه این آیات با خطی زیبا و چشم‌انداز در پیوند اندیشه و هنر دفاع مقدس، تقدیر شد.

یکی از مهم‌ترین بخش‌های جشنواره، بخش کودک است، بخشی که به جرئت می‌توان گفت یک بخش کلیدی است و مقطعی است که به صورت اساسی می‌توان به کودک‌کامان فرهنگ ایثار و شجاعت را انتقال داد و در وجود آنها نهادینه کرد.

«شک‌های پارچه‌ای عروسکم» نوشته ریحانه مولوی دیگر کتاب نشر شاهد بود که در بخش داستان کودک به دلیل پرداختن به مفهوم شهید و شهادت از منظر نگاه کودکانه، تناسب و هماهنگی زبان اثر با لحن مخاطب، ساخت و پرداخت متناسب داستان بر پایه تک‌گویی، حائز رتبه‌ی اول شد.

در این بخش تصویرگران کتاب کودک ما آقای علی نامور و خانم رؤیا بیژنی با دو عنوان کتاب «کلاه خود» و «دو دو تا همیشه چهار تا می‌شود» تقدیر شدند.

در بخش جنگ و زندگی‌نامه، کتاب «فرهنگ‌نامه جاودانه‌های تاریخ» به عنوان کتاب دوم به خاطر بالا بودن وجه علمی و پژوهش، انسجام مطالب، ارجاعات مناسب متن، معرفی شد.

ضمن تبریک و آرزوی موفقیت برای تمام این دوستان، امیدواریم نشر شاهد سال‌های آتی موفقیت‌های بیشتری را کسب کند.



سهم ما از جشنواره



جشنواره امسال، مثل هر سال نبود. امسال جشنواره مطبوعات در حالی برگزار شد که به تنهایی و مستقل کار خودش را آغاز کرد. دیگر زیر سایه‌ی برادر بزرگش نمایشگاه کتاب نبود. تجربه‌ی اول بود و به تبع مشکلاتی هم دارد. ما هم مثل خیلی از نشریات در جشنواره شرکت داشتیم با یک غرفه‌ی خوشگل و ساده. خیلی از شماها آمدید، به ما سرزدید، اشتراک گرفتید، انتقاد کردید، پیشنهاد دادید و...

اما بحث شیرین جشنواره‌ی امسال، روزی بود که برندگان جشنواره چهاردهم اعلام شدند همه آمده بودند از رئیس جمهور و وزیر ارشاد گرفته تا آن پیرزنی که سال‌های جوانیش را در مطبوعات گذرانده بود و امروز آمده بود تا دلگرمی و قوت قلبی باشد برای نسل جوان مطبوعات. حیف جشنواره، بی‌نظمی عجیبی بود که تا حالا ندیده بودیم. اول نیمی از دوم‌ها روی سن رفتند و جایزه گرفتند. بعد گروه موسیقی مجبور شد کارش را نیمه کاره رها کند و بعد هم اول‌ها که یک عده رفتند جایزه گرفتند و یک عده هم از قلم افتادند.

سوم‌ها هم که باید بعد از برنامه جایزه‌ی خود را از مسئول جشنواره می‌گرفتند. که این بی‌نظمی به خیلی‌ها از جمله داوران و پیشکسوتان بر خورد. اما سهم ما از جشنواره، مجله‌ی شاهد جوان توانست در بین آن همه برنده، در بخش ویژه حمایت از مردم فلسطین و لبنان رتبه‌ی اول را کسب کند. آقای سید جواد حسینی نصر توانست با مصاحبه «سفیران فلسطینی در خانه‌های ایرانی» که با پدر شهید محمدالدوره انجام شده بود، تندیس جشنواره را با خود به خانه برد. به هر حال به آقای حسینی نصر تبریک می‌گوییم و امیدواریم که ایشان به اتفاق سایر دوستان نیز در سال‌های آتی جایزه‌های جشنواره را درو کنند.

غرفه‌ی مجلات شاهد هم غرفه‌ی برتر شناخته شد. این هم از سهم شیرین امسال ما از جشنواره. تا باشد از این خبرهای خوب باشد. راستی بیش از پانصد نفر به هزاران مشترک اضافه شد که مخاطب مجله شاهد جوان هستند.



آشنایی با مفاهیم و اصطلاحات مربوط به موبایل:
من که همیشه همراهت هستم

مرا می شناسی

• یوسف قدیانی

با سرعت بالا (تا ۲ مگابایت در ثانیه) صورت میگیرد.
*4G: نسل چهارم تلفنهای همراه که در آن انتقال دادهها با سرعت ۲۰ مگابایت در ثانیه امکانپذیر است و برای مشاهدهی برنامههای تلویزیونی مناسب هستند. پیشبینی میشود که این نسل از تلفن همراه از سال آینده یا حداکثر تا سال ۲۰۱۰ میلادی به بازار عرضه شود.

DUAL BAND (باند دوگانه) چیست؟ به قابلیت تلفن همراه در تغییر فرکانسهای ارتباطی باند دوگانه گفته میشود؛ به این معنی که قادر است هم از فرکانسهای دیجیتال ۸۰۰ MHz و هم ۱۹۰۰ MHz برای ارسال و دریافت تماس استفاده کند.

TRI BAND (باند سهگانه) چیست؟ تلفن همراهی که قادر است هر فرکانس دیجیتال را پشتیبانی کند.

DUAL MODE (حالت دوگانه) چیست؟ به تلفنهای همراهی که قادر هستند هم از سیستم دیجیتال و هم سیستم آنالوگ استفاده کنند، گفته میشود. CARRIER: به کمپانی تأمینکنندهی سرویسهای ارتباطات راه دور بیسیم، کریر میگویند یا همان اپراتور تلفن همراه.

* NETWORK: شبکهی فرستندهی امواج مخابراتی تلفن همراه.
SERVICE PLAN (نوع خدمات): * نوع سرویسی که مخابرات به کاربران تلفن همراه ارائه میدهد. مانند: عدم نمایش شماره تلفن، ارسال پیام کوتاه، ویدئو کنفرانس و غیره.

SERVICE AREA=COVERAGE: محدودههای جغرافیایی تحت پوشش اپراتور تلفن همراه.

GSM (یا سیستم جهانی ارتباطات تلفن همراه): استاندارد جهانی ارتباطات دیجیتال تلفن همراه که در ۶۰ کشور جهان استفاده میشود. در این استاندارد چهار فرکانس متداول عبارتند از: ۱۹۰۰ mhz-۱۸۰۰ mhz-۹۰۰ mhz-۸۵۰ mhz.
UMTS: سرنام کلمات «سیستم جهانی ارتباطات راه دور تلفن همراه» است که این اصطلاح مترادف نسل سوم تلفنهای همراه است.

GPRS (یا سرویس بستههای امواج رادیویی): این تکنولوژی امکان انتقال حجم و سرعت بالای داده را فراهم میآورد.
SIM (یا ماژول شناسایی مشترک): «سیم کارت» کارت پلاستیکی کوچک و قابل حملی است که اطلاعات مربوط به شماره تلفن مشترک، اطلاعات کاربر، دفترچه تلفن کاربر و... را در خود ذخیره میکند.

کدهای تلفن همراه

SECURITY CODE (کد ایمنی): یک کد ۵ رقمی که از استفادهی غیرمجاز از تلفن جلوگیری میکند.
PIN (کد شناسایی شخصی): یک کد چند رقمی که از سیم کارت شما در مقابل استفاده غیرمجاز محافظت میکند.
PUK (کد سدشکن شخصی): یک کد معمولاً ۸ رقمی که برای تغییر کد سدکننده PIN لازم است.

GLOBAL ROAMING (رومینگ): قابلیت برقراری و دریافت تماس تلفنی یا ارسال و دریافت SMS با سیم کارت عادی خودتان در خارج از کشور.

IERI یکونی است روی صفحه نمایش تلفن همراه که فعال و یا غیر فعال بودن حالت رومینگ را نشان میدهد.

SATELITE PHONE (تلفن ماهواره‌ای): سیم کارتی که تلفنهای همراه را توسط شبکههای ماهواره‌ای به یکدیگر مرتبط میکند.

PRE-PAID CARD (سیم کارت اعتباری): سیم کارتی که از آن به میزان زمان (دقیقه) از پیش تعیینشدهای میتوانید بهره‌برداری کنید.

انواع باتری قابل شارژ تلفن همراه

NICD نیکل - کادمیوم: مدل قدیمی باتریهای قابل شارژ هستند که در صورتی که پیش از خالی شدن کامل اقدام به شارژ مجدد آنها کنیم، آسیب میبینند.

NIMH نیکل - فلز هیدروژندار: ظرفیت آن از نوع قبلی بالاتر است.

LI-ON یون لیتیوم: این نوع باتری از انواع بالا کم حجمتر، سبکتر و گرانقیمتر است. عمر آن نیز طولانیتر بوده و از لحاظ زیست محیطی نیز آلاینده‌گی کمتری دارد.

نیم



دریچه، سعی بر آن دارد تا مطالب مورد نیاز شما دوستان را در زمینه‌ی تکنولوژی و فناوری‌های روز دنیا به شما ارائه کند. به همین خاطر به دلیل استفادهی روزافزون جوانان و نوجوانان از تلفن همراه و متعلقات وابسته به آن و ارتباط این محصول با تکنولوژی روز جهان، از این به بعد این بخش به این مقوله نیز می‌پردازد. ابتدا با تکنولوژی‌های شبکه‌ی تلفن همراه و همچنین نسل‌های تلفن همراه آشنا شویم:

FDMA: در این تکنولوژی به هر تلفن همراه یک فرکانس مجزا تعلق میگیرد.

TDMA: این تکنولوژی دیجیتالی، تماسهای تلفنی را در قالب بستههایی از داده بر طبق زمان تقسیمبندی میکند.

CDMA: این تکنولوژی ما را قادر میکند حجم بالایی از داده و صوت را توسط یک فرکانس یکسان، همزمان مخابره نسلهای تلفن همراه

*1G: نسل اول که تلفنهای همراه آنالوگ را تشکیل میدادند.

*2G: نسل دوم تلفنهای همراهی که از سیستم دیجیتالی بهره‌میکردند.

*3G: نسل سوم تلفنهای همراه که انتقال دادهها در آن





دلار صادر شده که
مخابرات مالزی برای
یک شهروند فوت شده
در این کشور ارسال کرده
بود.

به گزارش خبرنگار ارتباطات
خبرگزاری دانشجویان ایران
(ایسنا)، به گفته‌ی رئیس هیئت
مدیره‌ی شرکت مخابرات ایران، این
صورتحساب مربوط به رومینگ
بین‌الملل این مشترک و در دوره‌ی
۸۶/۳/۱ تا ۸۶/۵/۱ بوده است.

وفا غفاریان همچنین با بیان
اینکه متوسط مکالمات مشترکان تلفن

همراه در کشور در یک دوره ۳۹۱ دقیقه است و متوسط
ارسال پیام کوتاه در یک دوره برای هر مشترک ۱۷۷ عدد است، به خبرنگار ایسنا
گفت:

«بیشترین دقایق مکالمه نیز برای یک مشترک در یک دوره، شامل ۱۶ هزار و
۸۷۴ دقیقه و به مبلغ هفت میلیون و ۲۷۹ هزار و ۴۶۵ ریال بوده است و همچنین
بیشترین پیام کوتاه ارسالی در کشور برای یک مشترک نیز، تعداد ۱۰۷ هزار و ۴۹۶
و به مبلغ یک میلیون و ۴۴۴ و ۴۶۴ ریال بوده است.»

به گزارش ایسنا، آمار مشترکان شرکت ارتباطات سیار یا اپراتور اول تلفن همراه
در کشور حدود ۱۸ میلیون مشترک است و این شرکت طبق اعلام در حدود ۱۰۰
میلیارد تومان خدمات بدون پرداختی دارد.

دریافت صورتحساب تلفن همراه از طریق پیام کوتاه امکان پذیر شد

مشترکان شرکت ارتباطات سیار می‌توانند با ارسال پیام کوتاه به شماره‌ی ۳۰۰۰۹
از قبض دوره و کارکرد میان دوره‌ی تلفن همراه خود به تفکیک موارد کارکرد تلفن

شهری، بین شهری، پیام کوتاه و سایر هزینه‌ها مطلع شوند.
به گزارش خبرنگار ارتباطات خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)،
مشترکان همراه اول می‌توانند درخواست خود را به روش‌های زیر
به شماره مذکور ارسال کنند: برای مثال برای دریافت قبض
پایان دوره یک رقم شماره دوره‌ی صورتحساب‌گیری و دو رقم
شماره‌ی سال را مانند ۸۶،۱ ارسال کنند.

اما برای دریافت مبلغ کارکرد میان دوره باید تاریخ شروع
و تاریخ پایان زمان مورد نظر را به شماره‌ی مورد نظر
ارسال کنند، مانند: ۸۵۱۲۱۳، ۸۵۱۲۰۵ البته به جای
علامت "،" نیز می‌توان از علامت ستاره یا " / " یا
Space استفاده کرد.

همچنین برای دریافت راهنمای سیستم حرف
H یا Help، برای دریافت لیست دوره‌های
صورتحساب‌گیری نیز حرف D و دریافت خلاصه
قبض آخرین دوره باید حرف S را به شماره‌ی
مذکور ارسال کنند.



انواع شارژر تلفن همراه (Ac charge) شارژر برق شهری:

Ac charge شارژر برق شهری: شارژر معمولی تلفن‌های همراه.
RAPID CHARGER شارژر سریع: شارژی که قادر است تلفن
همراه را ظرف مدت چهار ساعت شارژ کند.
CAR CHARGER شارژر خودرو: شارژی که با اتصال به جای فندک
خودرو باتری تلفن همراه را شارژ میکند.
BUILT-IN CHARGER شارژر داخلی: شارژی است که درون خود تلفن
همراه تعبیه میشود و به شما امکان میدهد تلفن را برای شارژ مستقیماً به برق
شهری متصل کنید.

اصطلاحات مرتبط با باتری تلفن همراه

BATTERY CAPACITY ظرفیت باتری: ظرفیت باتری به صورت
میلی‌آمپر در ساعت (MAH) اندازه‌گیری میشود.
BATTERY INDICATOR شاخص باتری: آیکونی است که میزان شارژ
باتری را روی صفحه‌ی تلفن به شما نشان میدهد.
BATTERY EMPTY اخطار خالی شدن شارژ باتری.
TALK TIME زمان مکالمه: مدت زمانی است که شارژ باتری طی برقراری
تماس باقی میماند.

STANDBY TIME زمان حالت انتظار: مدت زمانی که شارژ باتری طی
روشن بودن تلفن اما، غیر فعال بودن آن باقی میماند.
چند نکته در باره‌ی باتری تلفن همراه:

- ۱- هرگز از باتری فرسوده یا دستگاه شارژکننده‌ی معیوب استفاده نکنید.
- ۲- باتری را در دمای بین ۱۵ تا ۲۵ درجه‌ی سانتیگراد نگهداری کنید.
- ۳- باتری را در آتش نیندازید.
- ۴- تنها از باتری و شارژکننده‌های مورد تأیید تولیدکننده، استفاده کنید.
- ۵- تلفن همراه را بیش از یک بار در هفته به شارژر متصل نکنید. چرا که شارژ
بیش از حد، عمر باتری را کوتاه میکند.

اصطلاحات صفحه‌ی نمایش تلفن‌های همراه:

LCD کریستال مایع: صفحه‌ی نمایش رایج تلفن‌های همراه که از دو ماده‌ی
پلاریزه و کریستال مایع میان آنها تشکیل شده است.
MONOCHROME LCD ال سی دی تک‌رنگ: نوع سیاه و سفید
السییدی است.

COLOR LCD ال سی دی رنگی: السییدیهای رنگی به چند نوع -STN-
TFD-TFT تقسیمبندی میشوند. نوع TFT وضوح بالاتر و ضخامت کمتری دارد
اما، گرانقیمت است. نوع STN ارزانه‌تر است، ولی وضوح TFT را ندارد. نوع
TFD ارزان است و از وضوح TFT نیز برخوردار است.

TOUCH SCREEN صفحه‌ی حساس به لمس: در این نوع صفحه‌ی
نمایش قادر خواهید بود توسط قلم دیجیتالی به نوشتن یا جستجو در منو اقدام
کنید

STYLUS= DIGITAL PEN قلم دیجیتالی: قلم ویزژی وارد کردن
اطلاعات به صفحه‌ی نمایش تلفن همراه.

BACKLIT

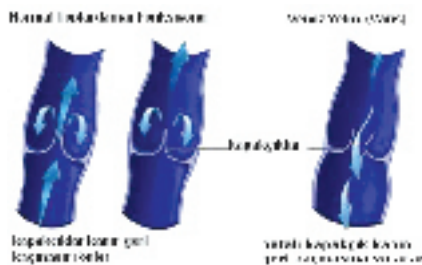
ILLUMINATION

روشنسازی: قابلیت در تلفن‌های
همراه که با تابش نور از سمت
عقب سبب روشن شدن
صفحه‌ی نمایش یا صفحه‌ی
شماره‌گیر میشود. (برای دید
بهتر در تاریکی).

* اخبار و تازه‌ها:

بیشترین مبلغ صورتحساب
تلفن همراه کشور که از ابتدا
تاکنون توسط شرکت ارتباطات
سیار برای یک مشترک در یک
دوره صادر شده، ۹۸ میلیون و
۸۷۵ هزار و ۵۲۰ ریال اعلام شد؛
چندی پیش در اخبار اعلام شد
که بیشترین صورتحساب تلفن
همراه دنیا به مبلغ ۲۱۸ تریلیون



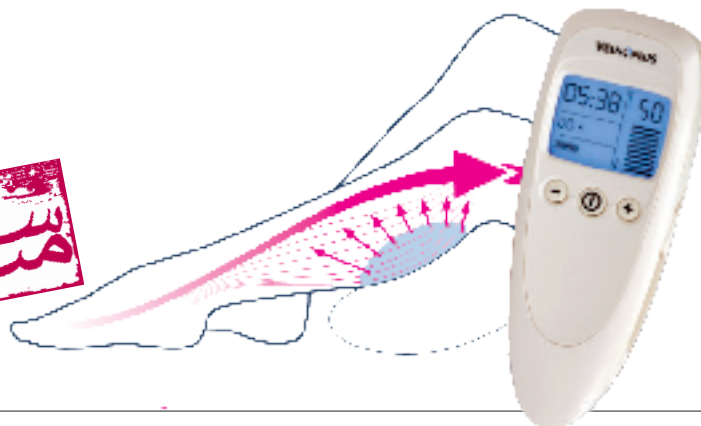


واریس و روش های نوین درمان آن

رگ های دردناک

دکتر محمد درویش

میتلا



کلینیکی آموزش پزشکی معتبر اروپا و آمریکا برای این هدف صورت گرفته که به شیوه های نوین و مؤثر بتوانند کیفیت حیاتی در افراد مبتلا به واریس را بهبود ببخشند و فعالیت پمپاژ ورید عضلانی را افزایش دهند. در همین راستا، محققان توانستند نسل جدیدی از تجهیزات و ابزارهای پزشکی را عرضه کنند که با تأییدیه FDA و CE وارد بازار شده و تحت استانداردهای بینالمللی سلامت و امنیت، با استفاده از انرژی الکتریکی با ولتاژ پایین (کمتر از 5 Vrms) و با میزان تحمل بسیار مناسب، با تولید ایمپالسهای ماهیچه، فعالیت عضلانی و جریان وریدی را بهبود بخشند. این وسیله شامل یک باتری قابل شارژ، دو الکترود و صفحه های نصب شونده روی عضلات ساق پا است که با تحریک و تولید ایمپالسهای موج کوتاه الکتریکی، عمل میکند. از خواص فارماکولوژیک آن میتوان به فعالسازی پمپاژ وریدی - عضلانی اشاره کرد که بازگشت جریان خون را افزایش و استاز وریدی را کاهش میدهد و با افزایش فشار هیدرواستاتیک بین سلولی موجب بازجذب مایع بین سلولی و بهبود جریان لنف میشود.

با توجه به اینکه ۸۰ درصد بازگشت خون وریدی از راه انقباضات عضلات ساق پا انجام می شود، این ابزار می تواند موجب فعالیت مجدد گردش خون در اندام های تحتانی شود و در بازگشت خون وریدی از عروق عمقی و سطحی مؤثر باشد. در مطالعات تکنیکی مشاهده شده که اثر فیزیوپاتولوژیک این ابزار روی استاز وریدی بسیار مؤثر است و به شکل مستقیم می تواند بر کاهش ادم ساق و مچ پا اثر گذار باشد و درد ناشی از استاز وریدی را تا ۷۵ درصد کاهش دهد.

ایجاد تحریکات الکتریکی در عضلات ساق پا، به ویژه در بیمارانی که به سبب معلولیت مدت طولانی قادر به حرکت نیستند و زنان حامله یا افراد در مشاغل که مجبور به ایستادن طولانی مدت هستند موجب کاهش قابل توجه تورم ساق پا و کاهش درد ناشی از استاز وریدی و پارگی مویرگ میشود. نسل جدیدی از این تجهیزات شامل یک دستگاه کوچک پرتابل تولید کننده پالسهای الکتریکی و دو صفحه (pad) نصب شونده روی عضلات ساق پا است که میتواند از راه تحریک الکتریکی انقباضات عضلانی ساق پا، یک درناژ وریدی دیستال ایجاد کند و با جلوگیری از نارسایی وریدی ناشی از عدم تحرک و فشار، دردها را کاهش دهد. افرادی که مبتلا به اختلالات وریدی، معلولیت جسمی و قطعی نخاع، ادم و واریس ناشی از چاقی، نشستن یا ایستادن طولانی مدت، حاملگی، فشار، سیگار و توارث هستند و همچنین ورزشکاران که نیاز به کاهش درد عضلانی به دلیل فشار به ماهیچه های ساق پا و بهبود حرکات و تسریع در فعالیت های عضلانی دارند، بسیار مفید است و می تواند با تحریک های الکتریکی عضله ی ساق پا، موجب برگشت وریدی دیستال شود و از آتروفی عضله (به کمک کاهش کاتوبولیسم و ذخیره ی نیتروزن) جلوگیری کند.

واریس یا تورم و بزرگی رگ ها به عنوان یک بیماری و ضایعه ی دردناک در بیشتر افرادی که به سبب وضعیت فیزیکی یا شغلی به آن مبتلا می شوند، بروز می کند و اغلب به صورت تورم وریدهای عضلانی ساق پا و کاهش جریان لنفاتیک، پارگی مویرگی که به صورت کبودی و سیاهی جلدی ظاهر می شود و دردهای عضلانی و وریدی در بخش انتهایی ران و ساق پا جلوه می کند. ایستادن یا نشستن درازمدت، اویزان شدن پاها، اضافه وزن و کم تحرکی، فلج موضعی، معلولیت، حاملگی، استعمال دخانیات و توارث می تواند در ایجاد واریس و ادم ورید عضلانی ساق پا دخالت داشته باشد که موجب تورم در ساق و قوزک پا، استاز وریدی، پارگی و دردهای شدید می شود و در موارد حاد می تواند با ایجاد لخته ی خون به صورت آمبولی دریباید و عوارض و خطرات جدی تری را به دنبال آورد. در افراد چاق و کم تحرک، کسانی که به مدت طولانی مجبور به نشستن یا ایستادن بدون تحرک عضلانی باشند، معلولان و جانبازان قطع نخاعی، زنان حامله و بیماران بستری شده به مدت طولانی، موجب می شود تا خون در بخش اندام های تحتانی به ویژه ساق پا، با فشار استازی بالا به ورید سافنا فشار آورد و با پس زدن درپچه های لانه کبوتری وریدها، خون از غشاء ورید خارج شود با پارگی کردن مویرگ ها و تورم، در بین عضلات پا جمع شود. تورم و فراخ شدن وریدها، ضعف عضلانی، کبودی زیرجلدی و درد، از عوارض و مشکلات واریس است. از سوی دیگر، اختلال در جریان خون وریدی و تغییر فشار هیدرواستاتیک بین سلولی موجب کاهش در بازجذب مایعات، تورم لنفاوی و عروق و عدم تعادل در بازگشت خون وریدی از عروق عمقی و سطحی پا شده و ادم پا و دردهای شدید ناشی از استاز وریدی را به دنبال می آورد.

این اختلالات باعث می شود تا ماهیچه های ساق پا دچار ضعف، لاغری و مشکل ادم ماهیچه ای شود. در موارد جدی تر، پارگی ورید و تشکیل لخته ی خون می تواند موجب ایجاد آمبولی شود و حرکت لخته به سوی وریدهای اندام فوقانی و ورود به اندام تنفسی را همراه داشته باشد که حتی خطر مرگ را به دنبال خواهد داشت.

- درد، واکنش های جسمی، رفتارهای روانشناختی و عکسالعملهای اجتماعی از موارد قابل توجهی هستند که میتواند در کیفیت حیات افراد مبتلا به واریس دخالت مستقیم داشته باشند. در این میان مهمترین عامل، کنترل درد پا و بهبود جریان خون وریدی در عضلات اندام تحتانی، به ویژه ساق پا است. در سالهای اخیر به سبب گسترش این معضل که علت عمده ی آن بروز جنگ تحمیلی و افزایش میزان معلولیت های جسمی در میان جانبازان، زندگی ماشینی، کم تحرکی و رژیم نامناسب غذایی است، مطالعات فراوان و متنوعی در دانشگاهها و مراکز



جوان



درمانی برای رهایی از آکنه یا جوش پوستی

دانه های زشت

مریم پشنگ

پوست اولین سطح حفاظتی تمام بدن است که با شبکه‌ی وسیع عصبی و عروقی خود، سبب برقراری تماس حسی انسانی با محیط می‌شود و حرارت بدن را نیز تنظیم می‌کند

ساختمان پوست از خارج به داخل شامل ۳ طبقه است: روپوست (Epidermis)، میان پوست (Dermis)، و زیر پوست (Hypodermis). پوست از نظر سوخت و ساز به طور کامل فعال است؛ به طوری که اپیدرم (رو پوست) هر چهار هفته یک بار دوباره ساخته می‌شود. پوست، ممکن است خود محل اولیه‌ی یک بیماری باشد یا ممکن است در جریان بیماری دیگری، بخشی از روند آن، دچار مشکل شود.

وقتی فولیکول‌های مو و غدد چربی تحت تأثیر قرار می‌گیرند، آکنه به وجود می‌آید. به طور معمول، شروع ابتلا به آکنه در ابتدای دوران بلوغ است، ولی در برخی موارد در دوره‌ی بزرگسالی آغاز می‌شود. حدود ۸۰ درصد مردم بین سنین ۱۱ تا ۳۰ سالگی، دچار آکنه می‌شوند. آکنه معمولاً در صورت، بازوها، پشت و سینه دیده می‌شود. در دوران بلوغ، به دلیل تغییرات هورمونی بدن، غدد چربی، میزان بیشتری سبوم، ترشح می‌کنند. سبوم تولید شده، همراه با سلول‌های مرده‌ی پوست که از اپیدرم (رو پوست) تولید می‌شود، منافذ فولیکول‌ها را می‌بندد و نقاطی به صورت سر سیاه یا برآمدگی‌های قرمز در پوست به وجود می‌آورد. چنین تغییری در پوست که در دوران بلوغ رخ می‌دهد، در بیشتر موارد بدون هیچ‌گونه درمانی خود به خود بهبود می‌یابد اما، با این وجود، در بسیاری از موارد نیز این مشکل باقی می‌ماند و نیاز به درمان دارد.

برای تشخیص آکنه، باید به پزشک متخصص مراجعه کرد تا او با معاینه‌ی دقیق پوست، به خصوص در محل صورت، سینه، بازوها و پشت، وجود آکنه را تشخیص دهد. آکنه می‌تواند به صورت نقاطی سر سیاه یا برآمدگی‌های قرمز رنگ ظاهر شود و شدت بیماری با توجه به تعداد این نقاط، درناکی و التهاب پوست، تخمین زده می‌شود. بهتر است هنگام معاینه‌ی پوست، بیمار از هیچ‌گونه ماده‌ی آرایشی و غیره روی پوست خود، استفاده نکرده باشد. به طور معمول اگر آکنه با شدت زیادی روی پوست ظاهر شود می‌تواند مسائل روان‌شناختی را ایجاد کند، مثلاً فرد را افسرده یا نگران کند.

جوش‌های سر سیاه: این جوش‌ها منافذ کوچک سر سیاهی هستند که سیاه بودن آنها به علت رنگدانه‌ی پوستی است.

جوش‌های سر سفید: برآمدگی‌های سفت و کوچک، که مرکز آنها سفید است.

جوش‌های چرکی: به صورت نقاطی مملو از چرک سفید هستند که با مرور زمان زرد رنگ می‌شوند.

ندولها (Nodules): برآمدگی‌های سفتی که در زیر پوست به وجود آمده، به عمق پوست نفوذ می‌کنند، دردناک هستند و اثر آنها روی پوست باقی می‌ماند. (زمانی که آکنه شدت بالایی دارد، چنین ضایعه‌ای در پوست رخ می‌دهد.)

باید توجه داشت آکنه‌هایی که در دوران بلوغ روی پوست دختران و پسران به وجود می‌آیند، به اثر افزایش حساسیت به هورمون تستسترون (Testosterone) است. این هورمون، باعث افزایش ترشح سبوم از غدد چربی می‌شود که همراه با تقسیم سریع سلولی پوست، باعث مسدود شدن منافذ فولیکول‌های مو می‌شود. در نتیجه سبوم، در

چنین حفره‌ی مسدودی، تجمع می‌کند و باعث ایجاد جوش می‌شود. در بلوغ میزان اسیدپت پوست تغییر می‌کند و به همین علت، رشد باکتری‌ها در آن بیشتر می‌شود و این باکتری‌ها در همان منافذ مسدود فولیکول مو، به دام انداخته می‌شوند. در چنین حالتی، یک عفونت در عمق پوست به وجود می‌آید که جوشهای چرکی و ندولها را ایجاد می‌کند.

تحقیقات موجود، حاکی از آن است که عوامل ژنتیکی موجب شیوع آکنه در برخی از خانواده‌ها می‌شود. در ضمن، استرس نیز موجب می‌شود که وضعیت جوشها در پوست وخیمتر شود. علت چنین حالتی به طور کامل مشخص نیست و احتمال دارد که فرد به همین دلیل پوست خود را بیشتر لمس کند و از این راه باکتری‌ها را منتقل کند. همچنین استرس سبب می‌شود تا بدن بیشتر عرق کند. جوش صورت در دختران نیز، بر اثر تغییرات هورمونی در سیکل قاعدگی، شایعتر است. تولید زیاد هورمون آندروژن (که شبیه هورمون تستسترون است) موجب ایجاد جوش می‌شود. این هورمون‌ها در زنان مبتلا به سندرم تخمدان پلی کیستیک (PCOS) بیشتر است.

برخی اوقات در افرادی که به بدنسازی می‌پردازند، استروئیدهای آنابولیک استفاده می‌شود که می‌تواند موجب آکنه شود. از سویی دیگر، داروهایی همچون کورتیکواستروئیدها، داروهای ضد صرع مانند فنیتوئین و قرصهای ضد حاملگی می‌توانند آکنه را بدتر کنند. مواد شیمیایی همچون دیوکسین نیز باعث ایجاد آکنه می‌شود. برای پیشگیری از آکنه، توصیه می‌شود پوست خود را با شوینده‌های ملایم شستشو دهید و همیشه قبل از خواب، مواد آرایشی را از پوست خود پاک کنید. توجه کنید که اگر هر چه کمتر پوست خود را لمس کنید، باکتری کمتری روی پوست شما پخش می‌شود، پس سعی کنید قبل از دست زدن به صورت خود (مثل زمان آرایش)، دستهای خود را خوب بشوید.

شواهد کافی برای نشان دادن تأثیر مواد غذایی سرخ شده و شکلات در ایجاد آکنه در دسترس نیست، ولی با این وجود بدیهی است که یک رژیم غذایی متعادل موجب می‌شود که بدن، صحیح کار کند و سلامتی آن تضمین می‌شود.

درمان آکنه، بستگی به میزان التهاب جوش دارد. اگر جوشها بدون التهاب باشند با کرم یا ژلهای موضعی، می‌توان آنها را درمان کرد. رتینوئیدهای (Retinoid) حاوی ویتامین A، سلولهای پوستی را که منافذ فولیکول‌ها را مسدود کرده‌اند، نرم می‌کند. آداپالین (Adapalene) نیز بر رشد سلولهای پوستی، تأثیر می‌گذارد. بنزوئیل پرواکساید (Benzoyl Peroxide) نیز خواص ضد باکتری دارد.

اگر آکنه‌ها التهاب کمی داشته باشند، بهتر است از بنزوئیل پرواکساید، آزلائیک اسید (Azelaic Acid) و آنتیبیوتیک‌های موضعی مانند کلینداماسین (ClindaMucin) استفاده کرد. دو داروی آخر برای مبارزه با باکتری‌ها و کاهش علائم التهابی جوشها مؤثرند. آکنه‌هایی که شدت متوسط دارند اغلب با آنتیبیوتیک‌هایی با دوز کم (low Dose) به صورت خوراکی در درمان می‌شوند. تتراسایکلین واریترومایسین، آنتیبیوتیک‌های مناسبی هستند. این داروها موجب می‌شوند که تعداد باکتری‌ها التهاب و تولید سبوم کمتر شوند. در زنانی که از قرص ضد بارداری حاوی استروژن بالا استفاده می‌کنند، باید هورمون قرص آنان تنظیم شود، تا از تولید سبوم بیش از حد جلوگیری شود.

آکنه‌هایی که در جهی شدت آنها زیاد است با ایزوترتینوئین (Isotretinoin) درمان می‌شوند که به صورت معمول به صورت خوراکی تجویز می‌شود. هنگامی که جای آکنه به صورت ضایعه‌ی پوستی باقی بماند، جراحی پوستی یا تکنیک لیزر درماتی توصیه می‌شود.

درمانی دیگر برای آکنه:

بر اساس تحقیقات محققان دانشگاه لیدز (Leeds) در انگلستان، ویروسی که خاصیت ضدباکتری دارد و می‌تواند باکتری‌ای را که موجب آکنه می‌شود از بین ببرد، شناخته شده است. گمان می‌رود که بتوان ژلی که حاوی این نوع ویروس ضد باکتری است، تولید کرد و آن را در غلظت مناسب برای درمان آکنه به کار برد. به دلیل آنکه این ویروس روی پوستهای طبیعی نیز دیده می‌شود، به نظر می‌رسد چنین درمانی، اثرات جانبی خطرناک برای بیمار نداشته باشد. در واقع چنین درمانی به طور موضعی، روی پوست انجام می‌شود و چون ویروس طبیعی پوست در آن دخالت دارد، پس می‌توان گفت که به عنوان یک درمان طبیعی، به حساب می‌آید. به نظر می‌رسد که تحقیقات آینده روی این ویروس به درمان قطعی آکنه منجر می‌شود. در ضمن، در تحقیقات آماری در انگلستان راجع به آکنه که نشاندهنده‌ی درمان آکنه است آمده است:

۴۰ درصد از دانش آموزان مبتلا به آکنه نمی‌توانند روی فعالیتهای تحصیلی خود تمرکز داشته باشند.

۲۰ درصد از دانش آموزان، به علت ابتلا به آکنه ترک تحصیل می‌کنند.

۸۳٪ بزرگسالان مبتلا به آکنه، اعتماد به نفس کافی برای زندگی خود ندارند.

۸۰٪ بزرگسالان مبتلا به آکنه، دچار افسردگی می‌شوند.

صوت شکل ماورا



○ علی ظریف ابن کاظم

سونوگرافی فراصوتی: ریشه‌ی لغوی:

کلمه‌ی سونوگرافی از لفظ لاتین Sono به معنی صوت و نیز graphic به معنی شکل و ترسیم گرفته شده است و ultrasonography از ultra به معنی ماورا و نیز sound به معنی صوت یا صدا گرفته شده است.

تاریخچه:

در سال ۱۸۷۶ میلادی فرانسیس گالتون، برای اولین بار پی به وجود امواج فراصوت برد. در زمان جنگ جهانی اول، انگلستان برای کمک به جلوگیری از غرق شدن غم انگیز کشتیهایش توسط زیردریایهای کشور آلمان در اقیانوس آتلانتیک شمالی، دستگاه کشفکننده‌ی زیردریایها به کمک امواج صوتی به نام صوتیاب (sonar) را ابداع کرد. این دستگاه امواج فراصوتی تولید میکرد که در پیدا کردن مسیر کشتیها استفاده میشد. این تکنیک در زمان جنگ جهانی دوم تکمیل شد و بعدها به طور گسترده‌ای در صنعت این کشور برای آشکارسازی شکافها در فلزات و سایر موارد استفاده شد. از کاربرد به خصوصی که انعکاس صوت در جنگ و صنعت داشت، صوتیاب به علم پزشکی وارد شد و تبدیل به یک وسیله‌ی تشخیصی بزرگ در علم پزشکی شد.

سیر تحولی در رشد:

نخستین دستگاه تولیدکننده‌ی امواج فراصوت در پزشکی در سال ۱۹۳۷ میلادی توسط دوسیک اختراع و روی مغز انسان امتحان شد. اگر چه فراصوت در ابتدا فقط برای مشخص کردن خط وسط مغز بود، اکنون به صورت یک روش تشخیصی و درمانی مهم درآمده و پیشرفت روز به روز انواع نسلهای دستگاههای تولید فراصوت، تحولات عظیمی در تشخیص و درمان در علم پزشکی به وجود آورده است.

تعریف امواج فراصوت:

امواج فراصوت شکلی از انرژی است که از امواج مکانیکی گرفته میشود و فرکانس آنها بالاتر از حد شنوایی است، البته شنوایی انسان. گوش انسان قادر است امواج بین ۲۰ تا ۲۰۰۰۰ هرتز را بشنود. هر موج یک آشفتگی مکانیکی در محیط گاز، مایع یا جامد است که به بیرون از چشمه‌ی صوتی و با سرعتی یکنواخت و معین حرکت میکنند. در حرکت یا گسیل موج مکانیکی ماده منتقل نمیشود. اگر ارتعاش ذرات در جهت عمود بر انتشار صوت باشد، موج عرضی است که بیشتر در جامدات رخ میدهد و در صورتی که ارتعاش در راستای انتشار امواج باشد، موج طولی است. انتشار در بافتهای بدن به صورت طولی است و از این رو در پزشکی با اینگونه امواج سروکار داریم.

روشهای تولید امواج فراصوت:

روش پیزو الکتریسیته: تأثیر متقابل فشار مکانیکی و نیروی الکتریکی را در یک محیط، اثر پیزو الکتریسیته میگویند. برای مثال بلورهای وجود دارند که در اثر فشار مکانیکی نیروی الکتریکی تولید میکنند و برعکس ایجاد اختلاف پتانسیل در دو سوی همین بلور و در همین راستا، باعث فشردگی و انبساط آنها میشود که ادامه دادن به این فشردگی و انبساط، باعث نوسان و تولید موج میشود. مواد (بلور)های دارای این ویژگی را مواد پیزو الکتریک میگویند. اثر پیزو الکتریسیته فقط در بلورهایی که تقارن مرکزی ندارند، وجود دارد. بلور کوارتز از این دسته مواد است و اولین ماده‌ای بود که برای ایجاد امواج فراصوت از آنها استفاده میشد که اکنون هم استفاده میشود. اگر چه مواد متبلور طبیعی که خصوصیت پیزو الکتریسیته دارند فراوان است، ولی در کاربرد امواج فراصوت در پزشکی از کریستالهایی استفاده میشود که سرامیکی هستند و به طور



انرژی درمانی: دروغ یا راست؟

انرژی درمانی به تکنیک‌هایی گفته می‌شود که برخی مدعی هستند با دارا بودن آن قادرند بیماری‌ها را درمان کنند. این افراد انرژی درمان مدعی هستند که بدون تماس مستقیم با اعضای ناخوش از راه تزریق انرژی درونی، مغناطیس حیوانی، نیروی ذهن و انرژی کیهانی می‌توانند آن را شفا ببخشند. بیماری‌های قابل علاج این افراد طیف وسیعی از بیماری‌های سخت درمان و درمان‌ناپذیر را در بر می‌گیرد.

پایه‌گذار این روش به عنوان علم، کنت مسمراتریش بود که نظریه‌ی مغناطیس حیوانی را پایه‌گذاری کرد. این روش کاملاً دارای منبع علمی بوده و هیپنوتیزم یکی از مشتقات آن است. ولی با سوءاستفاده و جنبه جادوگری دادن به این روش ضربه‌ی بزرگی به اعتبار این روش وارد شد. بسیاری از ایرانیان به دلیل عدم مرجع قانونی برای این موضوع در ایران گرفتار باند‌های شایع شدند. در چین، هند، اروپا و ایالات متحده آمریکا کمیسیونی از ترکیب پزشکان، روان‌شناسان و متخصصان متافیزیک همچنان در بالا بردن اعتبار علمی این روش دارند، اما چیزی که ثابت شده، وجود این روش است که توسط فروید و نظریه کوه یخی وی ثابت شد.

روش‌های به کار برده شده بسیار متعدد می‌باشند و معمولاً با گرفتن دست بیمار و تظاهر به تمرکز آغاز می‌شود. خواندن آواز هم در مواردی مشاهده شده است.



انرژی پر سر و صدای هسته‌ای چیست؟

انرژی هسته‌ای، انرژی گرمایی آزاد شده حاصل از شکافت اتم اورانیوم است که از آن برای تولید بخار آب و گرداندن توربین‌های تولید برق استفاده می‌شود. اورانیوم معدنی، طی فرایندی در تأسیسات فرآوری باید به گاز هگزا فلوراید UF_6 تبدیل شود و سپس با تزریق شبکه‌ای از سانس‌تریفیوژها، غنی شده و سپس قابل استفاده است. این انرژی در دسته‌ی انرژی‌های نیمه پاک و غیرقابل تجدید تقسیم‌بندی می‌شود. به این دلیل نیمه‌پاک، که زباله‌ها و پسماندهای آن میلیون‌ها سال در محیط‌زیست باقیمانده و برای سلامت موجودات زنده بسیار خطرناک است.

مصنوعی تهیه می‌شوند. تیتانیت سرب به شدت خاصیت پیزوالکتریسیت دارد. **روش مگنت استریکسیون:** این خاصیت در مواد فرو مغناطیس (مواد دارای دو قطب‌های مغناطیسی کوچک که به طور خود به خود با دو قطب‌های مجاور خود هم‌خط شوند) تحت تأثیر میدان مغناطیسی به وجود می‌آید. اینگونه مواد در این میدان‌ها تغییر طول میدهند و بسته به فرکانس (شمارش زنده‌های کامل موج در یک ثانیه) جریان متناوب به نوسان در می‌آیند و می‌توانند امواج فراصوت را تولید کنند. این مواد در پزشکی کاربرد ندارند و شدت امواج تولید شده به این روش کم است و بیشتر کاربرد آزمایشگاهی دارد.

کاربردامواج فراصوت:

- ۱- کاربرد تشخیصی (سونوگرافی)
- ۲- بیماری‌های زنان و زایمان Gynecology مانند بررسی قلب جنین، اندازه‌گیری قطر سر جنین، بررسی جایگاه اتصال جفت و محل ناف و تومورهای سینه
- ۳- بیماری‌های مغز و اعصاب Neurology مانند بررسی تومورهای مغزی، خونریزی مغزی به صورت اکوگرام مغزی یا اکونسفالوگرافی
- ۴- بیماری‌های چشم Ophthalmology مانند تشخیص اجسام خارجی در درون چشم، تومورهای عصبی، خونریزی شبکیه، اندازه‌گیری قطر چشم، فاصله‌ی عدسی از شبکیه.
- ۵- بیماری‌های کبدی Hepatic مانند بررسی کیست و آبسه‌ی کبدی.
- ۶- بیماری‌های قلبی Cardiology مانند بررسی اکو کاردیوگرافی.
- ۷- دندانپزشکی: مانند اندازه‌گیری ضخامت بافت نرم در حفره‌های دهانی.
- ۸- کاربرد درمانی.
- ۹- کاربرد گرمایی.

این امواج به علت اینکه مانند تشعشعات یونیزاین عمل نمی‌کنند، بنابراین برای زنان و کودکان بی‌خطر هستند و با جذب امواج فراصوت بخشی از انرژی آن به گرما تبدیل می‌شود. گرمای موضعی حاصل از جذب امواج فراصوت بهبودی را تسریع می‌کند و قابلیت کشسانی کلاژن پروتئینی ارتجاعی را افزایش می‌دهد. کشش در جوشگاه‌های زخم را افزایش می‌دهد و باعث بهبود آنها می‌شود. اگر اسکار به بافت‌های زیرین خود چسبیده باشد، باعث آزاد شدن آنها می‌شود. گرمای حاصل از امواج فراصوت با گرمای حاصل از گرمایش متفاوت است.

میکروماساژ مکانیکی:

به هنگام فشردگی و انبساط محیط، امواج طولی فراصوتی روی بافت اثر می‌گذارند و باعث جابه‌جایی آب میانبافتی و در نتیجه باعث کاهش ورم (تجمع آب میان بافتی در اثر ضربه به یک محل) می‌شوند.

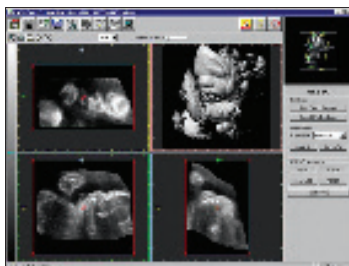
درمان آسیب تازه و ورم

آسیب تازه، معمولاً با ورم همراه است. فراصوت در بسیاری از موارد برای بین بردن مواد دفعی در اثر ضربه و کاهش خطر چسبندگی بافت‌ها به هم، به کار می‌رود.

درمان ورم کهنه یا مزمن:

فراصوت چسبندگی‌هایی که میان ساختمان‌های مجاور ممکن است ایجاد شود را می‌شکند **خطر ان فراصوت:**

سوختگی: اگر امواج بدون حرکت استفاده شوند، باعث سوختگی می‌شوند. **پارگی کوروموزمی:** استفاده‌ی درازمدت باعث پارگی در رشته DNA می‌شود.





پست شهرداری

○ الهه معرفت

فکر می کردم حالا که مجروح شده‌ام، بابا از سر تقصیراتم می گذرد و مرا به خاطر اینکه بی اجازه‌اش به جبهه رفته‌ام می بخشد. اما چشمتان روز بد نبیند. همین که توی بیمارستان وارد اتاق شد با عصبانیت گفت: حقت همین، چلاق بشی. وبال گردن من بدبختیفتی!

ننه اما بغلم کرد و های های گریه کرد که الهی صدام ذلیل شود. بی پدر و مادر. الهی بچه‌هاش یتیم شوند. الهی زنش بیوه شود. هر چی نفرین بلد بود نثار صدام و دارو دسته‌اش کرد. بابا اما از خر شیطان پایین نیامد. گفتم: سلام بابا.

ابرو درهم کشید و گفت: چه سلامی، چه علیکی. هزار بار نگفتم نرو. میدان جنگ که بازی نیست. گفتم تو بری جنگ، جنگ کجا بره. حالا هم لت و پار برگشتی. که چی؟ ننه اما در این فاصله یک قوطی کمپوت باز کرد و داد دستم: بخور پسر، بخور جون بگیر.

دنبال راه حلی بودم که پدر مخالفم را نرم کنم. به هر حال پدر و مادر از ناراحتی، عصبانی شده بودند به خصوص پدر، که دائم جلوی فامیل مدعی بود بچه‌هایش روی حرفش حرف نمی زنند. حالا من بی اجازه‌اش رفته بودم جبهه و زخمی هم شده بودم. از شناس خوش من همان لحظه چند نفر از رفقا آمدند عیادت. پدرم یاد تحویلشان نگرفت. اما ننه با مهربانی از آنها پذیرایی می کرد و دائم قربان صدقه‌ی قدو بالایشان می رفت. با چشم و ابرو به بچه‌ها فهماندم بابام همچین از من دلخور است و یک جوری ما را آشتی دهند.

علی که تو این کارها استاد بود رفت کنار پدرم ایستاد و گفت: حاج آقا، قربان شکل ماهت تو چقدر ماهی! بعد هم می سر و روی بابا را ماچ کرد و بعد هم یک هو بغض کرد و گفت: «خیلی شبیه بابام هستی. دلم برایش تنگ شده.

بابا که با همه خوب بود الا من گفت: تو هم مثل پسر من هستی. حالا بابات کجاست؟ علی آرام گفت: فرستادمش جبهه؟ پدر با تعجب پرسید: آخه چرا؟

حاج آقا برای رضای خدا، برای اینکه خیلی ننه‌ام را اذیت می کرد. ننه‌ام چادرش را روی سر مرتب کرد و گفت: حقشه. آدم که زن و بچه‌اش را اذیت نمی کند. خوب کاری کردی پسر.

علی گفت: حاج خانم پس دعا کنید بابام شهید شود. ننه که همیشه مدافع حقوق زنان بود گفت: اگر به اصلاح ننه‌ات است الهی که شهید شود. بیچاره ننه‌ات.

همه که می دانستند پدر علی در عملیات قبل شهید شده، گفتند: ان شاء الله. ولی حاج خانم برای ما هم دعا کنید شهید شویم. شما چرا!

ننه گفت: خدا کند. صدام شهید شود. بچه‌ها عین بمب آماده‌ی انفجار خنده بودند، محسن اما با جدیت گفت: آره ننه. من که نمی خواهم شهید شوم.

رضا ابرو در هم کشید و گفت: آخه چرا؟ شهادت افتخاره. محسن قیافه‌ی حق به جانبی گرفت و گفت: شهادت شرایط داره. رضایت پدر و مادر می خواهد که درهای بهشت را به رویت باز کنند. بابام اصلا از این کارها خوشش

نمی آید هر وقت هم حرفش را پیش کشیدم گفته: از این بچه باز یا در نیار، تو دیگه بزرگ شدی. پدرم دستی به سرش کشید و گفت: آفرین پسر. آفرین که حرف پدرت را گوش می کنی. پدرت باید ترا روی سر بگذارد. اینقدر که معرفت و ادب داری. بچه‌ها زدند زیر خنده.

کاظم که می خواست قضیه را جمع کند، گفت: ولی من با رضایت پدرم می خواهم شهید شوم. علی گفت: پس لطف کن تو وصیت‌نامه‌ات سفارش ما را هم به خانواده‌ات بکنی.

کاظم که خودش هم متعجب بود پرسید: چه سفارشی؟ علی گفت: بین ماها تو بچه مایه‌داری، بگو شام تا می توانند مفصل باشد. حلوا و خرما و بستنی هم که از واجبات باشد.

ننه با ناراحتی گفت: پسر من نگو به جوانی اش رحم کن. علی گفت: به خاطر گل روی حاج خانم از خیر بستنی می گذرم اما از سالاد نمی گذرم. رضا پرید وسط و گفت: حالا علی آقا تو چرا سفت و سخت جبهه را چسبیدی نمی روی خانه. بعد رو کرد به ننه‌ام و گفت: حاج خانم، سالی دوازده ماهه، سیزده ماهش جبهه است شما بگید به خاطر گل روی ننه‌اش برود سری به اهل بیت بزنند. پدرم اما با ناراحتی گفت: پسر جان! بچه‌ها راست می گویند. تو که پدره را با خودت بردی سر به نیست کنی، حداقل خودت برو به مادرت سر بزن.

علی سرش را انداخت پایین و با من و من گفت: آخه من زن می خواهم، ننه‌ام راضی نمی شود گفتم تا با حوری از دواج نکنم بر نمی گردم.

ننه‌ام با خوشحالی گفت: پس اسمش حوری است. مادرت خیلی هم دلش بخواد که تو زن بگیر. بعد با غصه گفت: من هر چی به این پسر می گویم زن بگیر، برای خانه‌ی ما عروس بیورد. گوشش بدهکار نیست. می خواهی با ننه‌ات صحبت کنم.

علی گفت: راضی نمی شود، می گوید همین که بابات حوری گرفته بس. ننه با تعجب گفت: خدا مرگم بده سر پیری و معرکه گیری. حالا این حوری‌ها تو جبهه چکاری می کنند.

علی گفت: زیاد دور و برمان می چرخند. بالاخره همه جا از این حوری‌ها هست. ننه آرام جلوتر آمد و گفت: تو که بی اجازه‌ی ننه‌ات، کاری نکردی؟ شیرم را حلال نمی کنم آگه...

پدرم وسط حرفش و گفتم: نه، ننه جون. حوری‌ها هم طرف بچه دهاتی‌ها نمی آیند. ننه گفت: بهتر.

بچه‌ها که سادگی و صفای روستایی پدر و مادر من را می دیدند، لذت می بردند و هی سر به سرم می گذاشتند.

رضا که فهمید پدرم خیلی در قید حلال و حرام است گفت: قاسم جان! تو که پدر و مادر به این خوبی داری. به این ماهی چرا؟ تو چرا از این کارها کردی؟ به خدا درست نیست زشته.

پدرم با تعجب و نگرانی پرسید: چکار کرده؟ رضا با ناراحتی گفت: حاج آقا، علی ترکش با خودش آورده، به هر حال مال بیت‌المال است. مال ملت بیچاره‌ی عراق است. بابات که خونه داره. به مصالح هم نیاز ندارد.

پدر برق شد توی صورت من: تو چکار کردی؟ رضا که دید کار دارد خراب می شود گفت: حاج آقا البته قاسم نمی خواست، آنها به زور دادند! پدر با ناراحتی گفت: مال حرام، حرام است. معلوم نیست از کجا آمده.

علی اما اینبار خیلی جدی در مورد ترکش با پدر صحبت کرد. خلاصه بچه‌ها اتاق را روی سرشان گذاشته بودند.

آخر سر هم علی گفت: زود خوب شو برگرد سر کارت. به هر حال شهر بی شهردار نمی شود، حالا کاظم عجلتا به جای شما عهده‌دار شهرداری شده. اما تا برگردی جات محفوظه. کاظم با ناراحتی گفت: علی آقا مگر تو قول نداده بودی که دائمی باشی. به خدا من تو فامیل تنها کسی هستم که دارای پست هستم. قبلا که مبصر کلاس بودم، حالا هم که شهردار. بگذار قاسم پیش پدر و مادرش بماند. کاظم آهسته زیر گوشم گفت: دروغ می گویم. من اصلا از جارو کشیدن خوشم نمی آید.

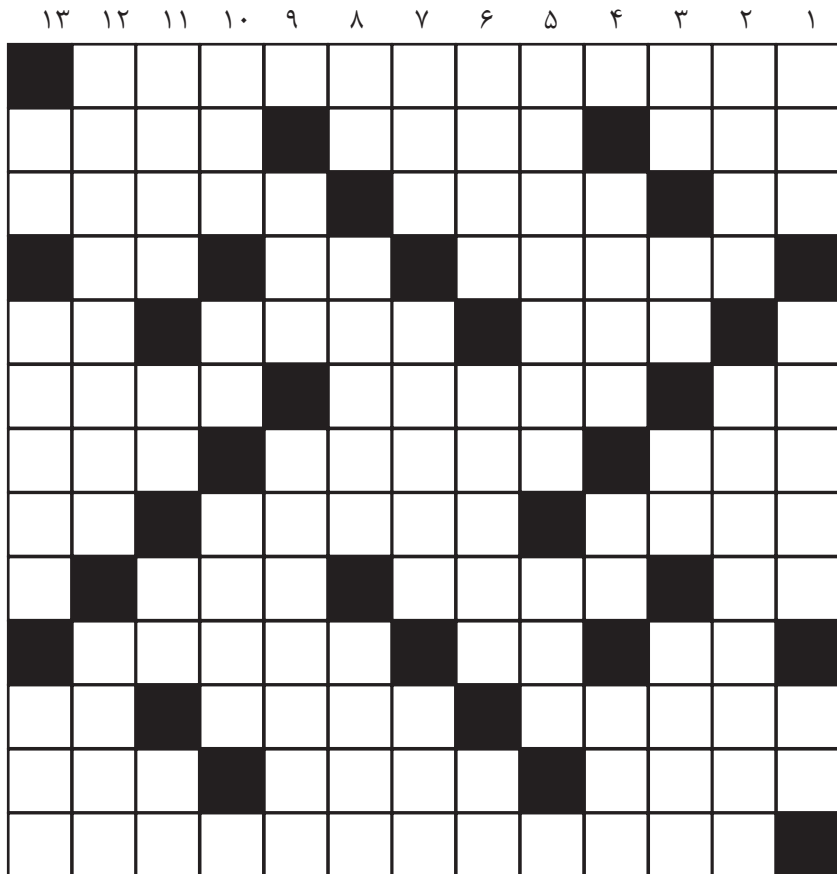
پدر آرام پرسید: قاسم راسته تو شهردار بودی؟ با خجالت گفتم: آره پدر.

گفت: آفرین پسر. سرم را بغل کرد و گفت: نه بچه‌ها، قاسم خودش خوب شد می آید. همین پست شهرداری هم ارزش زیادی دارد.

بچه‌ها خندیدند و با خوشحالی رفتند.

پدر رفت که بدرقه‌شان کند. ننه وقتی دید بابا رفته آرام جلو آمد و گفت: بابات خیلی تعریف می کرد که بچه‌های جبهه خیلی شوخ طبعند. اما فکر نمی کردم اینقدر شاد باشند.

با تعجب پرسیدم: بابا از کجا می داند؟ آرام گفت: یک وقت بابات نفهمه من گفتم. همین که تو رفتی. بابات هم تصمیم گرفت برود جبهه. گفت: قباحه داره یک الف بچه با شود برود جبهه، من بمانم کنج خانه. بابات هم خیلی وقته حاجی شده، پهلوان!



طراح جدول: ابراهیم زارعی
حل جدول شماره گذشته:



که در تاریخ ۶۶/۶/۲۷ روی داد - پراکنده و پربشان
۹- گهواره - فاصله‌ی میان دو پرده‌ی نمایش
۱۰- نگهبانی - جوی خون - حمله
۱۱- سخت و ناگوار - کلام صریح قرآن - آخرین
رقم - سودای ناله
۱۲- فرماندهی لشگر ۲۷ محمد رسول الله (ص)
که در تاریخ ۶۲/۱/۲۷ در عملیات والفجر یک به فیض
شهادت نایل شد - از شهرهای کرمان
۱۳- رود اروپایی - منطقه‌ی عملیاتی
کربلای یک در تاریخ ۶۵/۴/۱۰ - حدیث معروفی که
پیامبر اکرم (ص) درباره‌ی پنج تن (ع) فرموده است.

برندگان جدول شماره گذشته:

- ۱- رضا دوستوندی - کرمانشاه
- ۲- نسیمه نجفی - اصفهان

افقی
۱- اولین خبرنگار شهید روزنامه‌ی کیهان که در
تاریخ ۱۴ آبان ماه ۵۹ به شهادت رسید.
۲- صندلی اسب - مؤذن محبوب پیامبر اسلام
(ص) - سبز رنگ
۳- حیوان وحشی - بسیار و روان - فراموشی
۴- آراستن و نیکو کردن - گمان - بخشی از
دست
۵- هر چه به آن تفأل بزنند - ناسپاس - پایتخت
فراری!
۶- پایه - شهر باسلق - نافرمانی از خداوند
۷- گودی - هدیه‌ها - کوچکی
۸- واحد پول عربستان - از آلات کار نجاران -
حرف انتخاب
۹- عنصر نمکی - فراوانی - رود ایرانی
۱۰- ناپیدا - ابر نزدیک زمین - پریدن پرنده
۱۱- یار ایرانی پیامبر اسلام (ص) که پیش از اسلام
آوردن نامش روزه بود - امری که در شرع مقدس
اسلام، انجامش گناه دارد - صریح‌اللهجه
۱۲- اندازه‌ی فرنگی - انباز - خوگرفتن
۱۳- روز ۲۲ اسفند، روز تأسیس بنیاد شهید هر
سال به این نام مزین شده است.

عمودی
۱- شهر بادگیرها - سردار شهید جنگ که در تاریخ
۶۱/۱۱/۹ به فیض شهادت نایل شد - چاشنی غذا
۲- کم و اندک - سردار شهید جنگ که مسئول
آموزش عقیدتی سپاه منطقه‌ی ۷ بودند.
۳- آفت عمر! - شصت و یکمین سوره‌ی مبارکه‌ی
قرآن کریم - نشانه‌ی مفعول - در شرع مقدس اسلام
به کودکی گفته می‌شود که خوب و بد را از هم
تشخیص بدهد.
۴- از نام‌های حضرت حق - اثر چربی بر پارچه -
عموی ملحد حضرت ابراهیم (ع)
۵- لقب حضرت نوح (ع) - بها
۶- نقیض فساد - محل انجام کارهای دولتی -
استوار ساختن
۷- نوعی پارچه‌ی ابریشمی - زیرکی - غار وحی
۸- گشودن گره - عملیاتی در دوران دفاع مقدس

اشتراک هفتماهه: ۲۱۰۰ تومان یکساله: ۴۲۰۰ تومان

فرم اشتراک
جدول

پنجشنبه
«ماهی نشریه جدول دی‌بانم که حق اشتراک آن را»
علی رشید پانکی بیوسد به حسب ۳۱۸۲۰۵۵۵ اشتراک تجارت شعبه میدان خشم تیر تهران اقبال پرداخت در کیه ضد بانک
تجارت به نام موسسه فرهنگی شاهد واریز نموده‌ام.
نشانی دقیق:

تلفن و کد پستی:

تاریخ: _____

نشانی عجله: تهران صندوق پستی ۱۵۷۱۵/۱۹۴
تلفن: ۸۸۸۲۳۵۸۴

Shahid (Martyr) Sayyed Hassan Modarres was born in ۱۲۸۷ A.H. in Ardestan Province. In ۱۲۹۳ A.H, when he was ۶ year old, left his village for Qomshe. There, his father did his best concerning promulgating the Islamic Sciences and Cultures to him. Modarres was ۱۴ when his grandfather (Mir Abdol Baqi Modarres) who was one of the greatest men in theology, passed away. He went to Najaf to complete his studies and spent ۱۰ years in studying and researching and achieved the higher ranks of science. He returned to Isfahan in ۱۳۱۶ and began to teach at the "Minor Jaddeh".

As he believed there is no separation between religion and politics, he tried to intervene in political and social matters. Thanks to Shahid Fazlollah Noori's efforts, there was amendment to Constitution Law. According to this article, any law was passed in parliament, should be controlled by five outstanding Islamic religious Jurists. Moddarres was one of them.

At the end of second parliament, Russia occupied a part of Iran, approached Qazvin and issued an Ultimatum to Iran. The parliament deputies got very annoyed and worried. Modarres who was extraordinary brave, addressed them and cried, "If the affairs are organized in such a way that we lose our independence by exercising force, it would not be suitable that we ourselves sing it. We never surrender. We resist and we are not afraid of these threats." Modarres also objected to the convention of ۱۹۱۹, which is a glorious victory in his political life.

After Reza Khan's coup, Moddarres opposed him severely. Reza Khan was then prime minister and used all his energy to win monarchy. He found Modarres as the only obstacle in his path toward his aims and exiled him to Khaf and kept him there for ten years and finally killed him by poison in ۱۰ th of Aban ۱۳۱۶. Imam Khomeini said about Modarres:

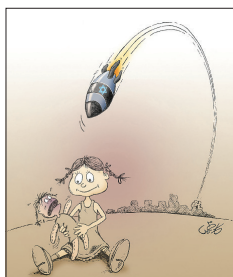
"Modarres will be alive as far as the history exists."

از شما خوانندگان عزیز مجله می خواهیم در صورت تمایل متن فوق را ترجمه کرده و به آدرس ما ارسال کنید. به بهترین ترجمه جایزه داده می شود.

برندگان ترجمه ی شماره گذشته:

- ۱ - کوثر کهن - قم
۲ - مریم کوشنقی - سراب آذربایجان شرقی
-





برنده شماره گذشته:
غلامحسین دربان - هرمزگان

هدیه
اسرائیل به جای عروسک بمب هدیه
می دهد.

طراح: شاهرخ حیدری
خوانندگان عزیز مجله ی شاهد جوان می توانند برداشت خود را از کاریکاتور نوشته
و به دفتر مجله ی ارسال کنند.
مجله ی شاهد جوان ضمن اعلام بردگان به بهترین نوشته جایزه می دهد.
حتما روی پاکت قید شود مربوط به شاهد جوان.

سومین دوره مسابقه نویسی نمایشنامه ایثار

THE THIRD ISAAR PLAYWRITING COMPETITION

مہلت ارسال آثار
اولیہ من ماہ ۸۶
THE SUBMITTING
DEADLINE IS
25 JAN 2007



صندوق پستی ۱۵۷۱۵-۱۸۵
P.O.BOX : 15715-185
WWW.SHAHED-ISAAR.IR